مقدمه ای بر مذهب شیعه اسلامی

تاریخ عقاید شیعه اثنی عشری

"An introduction to Shi'i Islam
The history and doctrines of Twelver Shism

A book by: Moojan Momen

Published by: George Ronald Publisher, U.K.

Yale University Press, USA

ترجمه: ج – ک

پیش درآمد، زیر نویسها، نوشته های آخر و تایپ: ح – ک

پیش در آمد

این کتاب در نوروز سال ۱۳۸۳ (عربی) ۲۵۴۳ ایرانی توسط دوست بزرگوار و فرهیخته ای که خواسته اند نامشان فقط با ج- ک نمایش داده شود از زبان انگلیسی به پارسی برگردانده شد. من آنرا به عنوان هدیه ای نوروزی دریافت کردم.

این کتابچه ۵۰ برگی با خط بسیار زیبائی توسط این شخص نوشته شده بود ولی چون گمان داشتم خواندن خط شکسته و زیبای ایشان برای گروهی از جوانان ایرانی که با این شیوه نگارش آشنائی ندارند آسان نباشد آنرا بصورت تایپ شده برای آگاهی همگان در اینترنت منتشر می کنم. توضیحاتی که در زیر نویس ها آمده است از من است مگر در هر مورد توضیح لازم داده شده باشد.

میتوان نفوذ اسلام در ایران را بشکل زیر خلاصه کرد:

اسلام در ایران زاده نشده بلکه به زور شمشیربه ایرانیان تحمیل شده است. اسلام برای مردم عربستان آورده شده و ارتباطی با سایر مردمان در جهان ندارد. سوره های پیاپی در قرآن تائید بر این است که در جای جای قرآن دیده می شود.

سوره ابراهیم۱۴، آیه ۴: هر پیامبری را فقط برای قومی فرستادیم که به زبان آن قوم سخن گوید.

سوره شوری ۴۲، آیه ۷: چنین قرآنی را به زبان عربی بتو وحی کردیم تا *ام القری*(مکه) و ساکنینش را بیم دهی .

در حالیکه قسمت بزرگی از تمدن باستان برجای ماند ولی خارج کردن تمدن کهن به دلیل اشتباه بسیاری از ایرانیان، نویسنده، شاعر، متفکر و فرماندهان و شاهان بی لیاقت در سرلوحه نفوذ دادن اسلام قرار گرفت. نقش ایرانیان پس از بازشناسی موقعیت نو به موج سواری سیاسی و تمدنی محدود شد که ریشه ای نداشت و برای مردمان دیگری بود. گرچه بسیار فعالیت شده خلیفه گری را به ایرانیان نسبت دهند ولی ایرانیان در ایجاد خلیفه گری اسلامی دست نداشتند. این ماجرا حدود ۱۰۰۰ سال ادامه یافت. درزمانی که قدرت خلیفه گری اسلامی به سستی گراییده بود، شقه ای نو از اسلام بنام شیعیگری از حدود ۴۰۰ سال قبل در ایران آغاز شد.

رمز پایداری تمدن ایرانی پس از شکست بزرگ از تازیان در عمق و ریشه تمدن ایرانی در سرزمین مادری نهفته است. ایرانیان نبایستی بگذارند این شعله تمدن به سوسو مبدل شده و خاموش شود. هر یک بایستی به فردوسی آگاه و میهن دوستی مبدل گردند تا کاخ تمدن ایرانی همواره پا برجا بماند و شکوه آن جاودان شود. امتداد یک "فلسفه وجود" و "تمدن" در زمان، شکوفائی میافریند.

خطر هنگامی بروز می کند که این میهن دوستی و برپا نگاه داشتن تمدن به آرمانگرائی مبدل شود، آنگاه کم کم چرخه زمان متوقف می شود و به مرور گندابی ایجاد می گردد.

خردگرایی در حوزه زندگی جمعی یعنی ساخت مدیریت جامعه بر مبنای عقل، درایت، آینده نگری و درنظر گرفتن چرخه زمان. ملی گرایی فقط در باستان گرایی خلاصه نمی شود. ملی گرایی حرکت موزون و پوینده بر بستر فرهنگ نیاکان است.

یک فرهنگ همگانی وقتی ظاهر می شود که فرهنگ پذیرفته شده همگانی حتی پیش ازبسته شدن نطفه تا گور در عین درست بودنش به قدرت اجتماعی بیافزاید، پوینده و پاینده باقی بماند. پویندگی فرهنگ آن است که داده های موجود و زنده مردمان در برابری با هر پدیده نوئی نو شود. واپسگرائی هنگامی رخ میدهد که آگاهی و فهم مردم جامعه از زمان پذیرفته شده همگانی فاصله پیدا می کند.

زنده بودن یک گروه از مردم (ملت) با برابری وکنکاش و نو شدن (مدرن شدن) آنها با داده های نو بستگی مستقیم دارد، "ملت" هنگامی زنده است که تحت تاثیر دیگر عوامل خارجی قرار نگیرد و فرهنگ و پویش اجتماعی را همراهی کند. انقلاب وقتی رخ میدهد که مردم تحت تاثیر عوامل خارجی به چالش و جنگ با فرهنگ پوینده خود بروند.

نکته ای که در اینجا قابل یادآوری میدانم اینکه قرآن در سوره انعام که در انگلیسی به سوره "گله حیوانات" ترجمه شده و ششمین سوره قرآن می باشد صراحتا می گوید:

سوره الانعام- آیه ۱۵۹- اِنَّ الّذینَ فَرَّقُوا دینَهُم وَکانوا شِیَعاً لستَ مِنهُم فی شَیءٍ اِنمّا اَمرُهُم اِلَی اللهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُم بِما کانوا یَفعَلونَ

[**6.159**] Surely they who divided their religion into parts and became sects, you have no concern with them; their affair is only with Allah, then He will inform them of what they did.

سوره انعام۱۵۹ - مسلما، کسانی که دین خود را به پاره ها و جزء های مختلف تقسیم می کنند و از آن فرقه و مسلک و دسته بدست می آید، شما با آنها بستگی ندارید، امر آنها با خدا است، سپس، او آنها را از همه اعمالشان آگاه خواهد ساخت.

مفهوم روشن این آیه این است که دین اسلام قابل تفکیک نیست و کسانی که دین را به اجزائ کوچکتری تقسیم کنند و فرقه هائی از آن بوجود آورند مسلمان نیستند خدا با آنها مقابله خواهد کرد. ولی در مطالعه این نگارش در خواهیم یافت تا چه اندازه اسلام به بیراهه رفته و چقدر از نا آگاهی مردم در مورد آیه های قرآن سوء استفاده شده است.

همچنین در سوره المومنون آیه های ۵۲، ۵۳ و ۵۴ آمده است:

سوره المؤمنون (۲۳) وَ اِنَّ هذِهِ اُمّتُکُم اُمةً واحِدَةً و اَنا رَبُّکُم فاتَّقون (۵۲)
این مردم همه یکدین و متفق الکلمه امت شما پیامبران خدایند ومن یگانه خدای شما هستم پس از من بترسید.

فَتَقَطَّعوا اَمرَهُم بَینَهُم زُبُراًکُلُّ حِزبٍ بما لَدَیهِم فرحون (۵۳)
آنگاه مردم امر دین خود را پاره پاره کرده و در آیین فرقه فرقه شدندو هرگروهی به آنچه خود پسندیدند دل خوش کردند .
فذَرهُم فی غَمرَ تِهِم حتّی حین (۵۴)
پس بگذار که این بی خبران در جهل و غفلت خود بسر برند تا زمانی معین .

حاج میرزا حسن صفیعلیشاه که خود شیعی و از اجلّهٔ دراویش است در تفسیر منظوم خود وقتی به اینجا میرسد توقف میکند و چنین سربسته و بدون تفسیر از موضوع میگذرد:

. . . .

پـــــس نمودند امر دین را مردمــــان — پـــاره پـاره بین خود در هــــر زمان
شـــاد هر قومی بدانچه نزد اوســـت — بـــرگمانش آنچه هست او را، نکوست
شـــــــرح این معنی نویسم گر تمام — در خـــــروش آیند برمن خاص و عام
دلــــق و دستارم بدرّند از غـــضب — که بـــــه شرع و فــقرشان باید نسب
پـــس به آر بــاشد نهان در پرده راز — ســـــوی تـــــــفسیر کـــلام آییم باز

. . . .

در روند آگاهی که بدست خواهد آمد روشن خواهد شد که نویسنده اصلی که یک ایرانی و باحتمال بعدا به دین بهائی گرویده است این تحقیق را با نیت خاصی انجام داده است درصورتیکه دیپاچه نوشته شده توسط پروفسور بوزانی خلاف آنرا توصیف می کند، در روند آگاهی متوجه خواهیم شد که نیت بزرگ نمائی علی و شقه و فرقه شدن اسلام بعداز امام دوازدهم با نیتی که به پیدایش بهائیگری پیوند می یابد مورد نظر بوده است. به نوشتاری در مورد بهائی گری در آخر نوشتار توجه فرمائید. بهترین کسی که شیعیگری و بهائیگری را مورد تحقیق قرار داده است زنده یاد احمد کسروی است.

توجه خواهند داشت فرقه هائی که در این نوشتار به آنها اشاره شده تماما فرقه هائی هستند که از تشیع جدا شده اند. خواننده کاوشگر نیاز به جستجو در مورد فرقه های جدا شده از شاخه تسنن خواهد داشت.

(ح – ک)
اردیبهشت ۲۵٤٥
مه ۲۰۰٦

دیباچه

معرفی چنین کتابی کار آسانی نیست. کار آموزی و پژوهش های من مانند اغلب اسلام شناسان غربی برروی تسنن تمرکز یافته، بنابراین تشیع از حیطه مطالعات اصلی من خارج است. با وجود این کتاب حاضر چنان محققانه تهیه و بصورت کاملا علمی نوشته شده است که در آن جائی برای طرف گیری های معمول و مشهود در اکثر این نوع کتاب ها دیده نمی شود.

حالیه در بررسی مسئله اختلاف میان سنی و شیعه علاقمندی زیادی پیدا شده و من اغلب در گذشته این موضوع را با شاگردان خود در بخش مطالعات اسلامی دانشکده ادبیات دانشگاه رُم بحث کرده ام وامروزه نیز مسئله مزبور در تلویزیون و روزنامه ها غالبا پیش کشیده می شود و بسیاری از مردم اینک با اختلاف میان تسنن و تشیع آشنا می شوند. اگر این آشنائی در نتیجه انقلاب اسلامی ایران باشد باید از خمینی تشکر کرد. معذالک متاسفانه عرضه کردن این موضوع غالبا گمراه کننده و از روی کم اطلاعی است. روزنامه نگارانی پیدا می شوند که تشیع را به انقلابی ترین صورت اسلام نسبت می دهند. دکتر مومن دلایلی بر این حقیقت پیش کشیده که رشد تشیع یک سیر تکاملی است و در عین حال صورت انقلابی آن را نیز نشان داده است.

این کتاب حقیقت تشیع را روشن کرده است و میتوان تعریف های آن را بهترین تعریف های موجود از اختلافات یاد شده میان تسنن و تشیع در نظر گرفت. اگر چه مولف بر تشیع دوازده امامی که اکثر مردم ایران امروز پیرو آن هستند تکیه کرده است ولی اَشکال دیگر تشیع مثل اسماعیلیه و غُلات را نیز تعریف می کند. حتی فصلی در باب تصوف و عرفان نیز گشوده است. بعضی نویسندگان در سالهای اخیر بیش از اندازه به این عقیده متمایل شده اند که تشیع محیط مناسبتری برای تصوف می باشد ولی حقیت اینستکه تصوف در دوران اولیه خود بیشتر از سوی سنی ها اقبال می یافت و تا امروز نیز این تمایل میان آنها ادامه داشته و شیوع بیشتری دارد.

بطور خلاصه این کتاب نسبت به معرفی تشیع بصورت روشن تر و کامل تر و نمایاندن اختلاف آن با تسنن سهم عمده ای دارد. میتوان آن را بهر کسی که بخواهد درک بهتری از این مسائل داشته باشد توصیه کرد.

پروفسورالساندرو بوزانی
رئیس بخش مطالعات اسلامی، دانشگاه رُم مارس۱۹۸۵

پیشگفتار

اکثر کتاب هائی که در باره اسلام در مغرب زمین نوشته شده است مربوط به تسنن بوده و متمایل به نادیده انگاشتن یاپائین آوردن اهمیت شیعه اسلامی است. مطلب فوق با توجه به این واقعیت که تسنن از معتقدات اکثر مسلمانان و مذهب اکثر کشور های شرق میانه و آفریقای شمالی می باشد جای تعجب ندارد. با وجود این شیعه ها بعد از سنی ها بزرگترین گروه اسلامی را در جهان و بزرگترین گروه دینی را در چند کشور از قبیل ایران، عراق و بحـــرین و لبنان تشـــکیل می دهند. در چند کشور دیگر نیز مثل هندوپاکستان و کشور های خلیج (پارس) و روسیه اجتماعات مهم شیعی وجود دارد.

پیروان فرقه زیدیه منشعب از تشیع اکثرا در شمال یمن و پیروان فرقه اسماعیلیه در هندوستان و پاکستان و آفریقای شرقی هستند.

افزایش اهمیت اقتصادی منطقه خلیج پارس (جائیکه منابع نفتی قابل توجهی در منطقه شیعه نشین وجود دارد) علاقه غرب را مجددا به این منطقه جلب کرده است. همزمان با آن انقلاب اخیر ایران باعث شده است که کشور های بسیاری به اهمیت منطقه پی برده و درک عمیق تری از وضع سرپوشیده آن داشته باشند. در این کتاب کوشش کرده ام که شیعه اسلامی را بصورت کلی بخواننده غربی بشناسانم. اطلاعات خواننده را از تسنن ندیده گرفته ونقطه اتکاء را روی تشریح قسمت هائی که شیعه اسلامی بیش از همه با تسنن اختلاف پیدا می کند قرار داده ام. از آنجمله است مسئله جانشیینی محمد (ص) معنای امامت، امام دوازدهم و غیره. بهمین علت خواننده ممکن است تصور کند که این دو گروه از نظر اسلام بسیار از هم دور می باشند. در موضوع مقام و مرکزیت پیامبر محمد (ص) در اسلام و همینطور در جزئیات تاریخی زندگانی او اختلافی میان سنی و شیعه وجود ندارد. در پیروی از شعائر دینی روزمرّه و بیشتر اصول دینی نیز اختلاف اساسی باهم ندارند و در موضوع الهیات توافقشان گسترده است.

فصل اول این کتاب مواضع وسیع مورد موافقت میان سنی و شیعه را توضیح داده و تایید میکند. خواننده ای که آگاهی کامل از اسلام دارد میتواند این فصل را نخوانده بگذرد و آنهائیکه مایلند اطلاعات دقیق تری نسبت به مواضع مورد موافقت بدست آورند میتوانند به کتاب های دیگری که در باره اسلام نوشته شده است مراجعه کنند.

غرض از تدوین این کتاب نشان دادن نقد و بررسیهای معاصر درباره تشیع و هم آداب و رسوم دیرینه ایست که شیعیان وابسته آن هستند.

ناقدان علمی برسیهای جالبی در شیعه اسلامی، خصوصاً در باره تاریخ اولیه آن بعمل آورده اند. این بررسیها اسباب شک در آداب و رسوم دیرینه شیعی شده وگرچه برای فضلا جالب بوده ولی هیچ اثری روی شیعه اسلامی و رهبران دینی شیعه و عامه شیعیان نداشته است. شیعیان توجهی به علمای غربی در اینکه چه چیزی در حق دینشان نوشته اند ندارند و در واقع اکثر آنها علت انجام چنین تحقیقاتی را با تردید تلقی می کنند. بنا بر این در این کتاب نتیجه تحقیقات معاصر شرح داده شده و همینطور سعی شده است که آداب و رسوم تاریخی شیعه بیان گردد چون برای شیعیان واقعیت دین همین مطلب اخیر است و همین است که در اعیاد و عزا داری های بزرگ احساسات آنها را بر می انگیزد. لذا کسیکه بخواهد شیعه اسلامی را درک کند توجه به این اداب و رسوم مهم تر و مناسب تر است. برای مثال در فصل چهارم شرحی از تاریخ اولیه شیعه از قول محققان معاصر دیده می شود ولی در فصل سوم همان دوران مورد بررسی قرار گرفته و روایات مربوط به زندگانی امامان شیعه خصوصا واقعه کربلا بیان شده که چنان جای مهمی را در تاریخ و اذهان شیعه گرفته است و اهمیت آن چندان فوق العاده هم نیست.

انجام بررسی ها البته حقایق جدیدی را مرتبا روشن میکند یا راههای جدیدی را نسبت به موضوعاتی که در این کتاب آمده است نشان می دهد. خواننده توجه خواهد داشت که برای حفظ مقدمةً خواندنی این کتاب بعضی اوقات مجبور به بررسی چندین نقطه نظر بحث انگیز شده ام

ویکی از نقطه نظرات را بعنوان حقیقت قابل قبول ارائه داده ام. بعضی از خوانندگان متوجه خواهند شد که من سیر تکاملی تشیع را بعنوان تاریخ عقاید نشان داده و وارد مباحث اجتماعی و اقتصادی که در تکوین این تکامل احتمالا اثر داشته است نشده ام. به دو لحاظ: یکی اینکه کتاب را بیش از اندازه حجیم میکرد و دیگر اینکه برای ادوار مختلف تاریخ شیعه تحقیق و تفحص بسیاری باید انجام میگرفت تا میشد نظر قابل اطمینانی را ارائه داد.

یکی از مسائل در تدوین این کتاب تصمیم گیری در انتخاب اسم برای این فرقه اسلامی بود چون آن را به اسامی مختلف می خوانند: سنی ها اغلب بنام خفت آور "رافضی" (از دین برگشته مرتد) می خوانند . نام "جعفری" منحصر به مکتب فقهی شیعه است که در مورد این فرقه عموما استعمال می شود، علی الخصوص بوسیله علما و سنی ها. در لبنان آن را از قدیم "متوالی" (جمع متآوله) گفته و در افغانستان و هندوستان بنام "قزلباش" خوانده میشود. نامی که در میان محققین غربی مورد استفاده می باشد "امامی" است. گرچه "امامیه" در میان اعراب شیعی رواج دارد ولی در میان ایرانیان و هندی ها مصرف این اسم زیاد نیست. مضافا بر اینکه مفهوم اسماعیلیه هم در آن مستتر است. شاید دقیق ترین اسمی که موردقبول اکثریت است "اثنی عشری" باشد. لذا در این کتاب از این اسم استفاده شده است. شیعه اغلب خود را "الخاصه" میخوانند در برابر سنی ها که آنها را "العامه" می گویند. در این کتاب هدف از مصرف شیعه اسلامی همان مکتب اصولی اثنی عشری است که اکثر شیعیان پیرو آنند. اگر به معنای دیگری بیاید در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

خواننده یادداشت هائی در فرقه های مختلف شیعه اسلامی در نیمه دوم فصل سوم خواهد یافت. در فصل دوازدهم تعریف سایر مکاتب موجود در شیعه اثنی عشری داده شده است.

در متن کتاب تعدادی از اصطلاحات اسلامی آورده شده از قبیل پیامبر که محمد (ص) است وسایر کلمات که مصرف زیاد دارد از قبیل علما و مجاهد و غیره که تعریف آنها در فهرست معانی آمده است.{*فهرست معانی برای خواننده پارسی زبان مورد استفاده نیست – کلا حذف گردید* – مترجم}

فصل اول

زندگانی محمد(ص) و تاریخ اسلام در آغاز

دراین فصل زمینه ظهور تشیع گفته شده که عموما شامل بررسی زندگانی محمد(ص) و شرح کوتاهی از تاریخ اسلام در آغاز و همچنین شرح بعضی اصول پایه ای از تعالیم قرآن می باشد که مورد موافقت سنی و شیعه است. آنچه مربوط به خصوصیات تاریخی و تعالیم شیعه است در فصول بعد خواهد آمد.

ظهور محمد و دیانت اسلام را باید در زمینه شبه جزیره عربستان در قرن هفتم میلادی ملاحظه نمود.

مردم عربستان چه در حالت بیابانگردی و چه شهر نشینی به قبایلی منقسم شده بودند. وابستگی هر فرد در وحله اول به قبیله ویا به خاندانی در داخل آن قبیله بود. شرافت و ازدواج و مقام اجتماعی و دوستی همه بوسیله قبیله و مقام شخص در قبیله مشخص میگردید. قبایل اغلب باهم در جنگ بودند این جنگ ها بعضا نسل در نسل ادامه داشت که در آن شرافت قبیله ای در گرو انتقام یا خون بها (دیه) در این کشتار ها بود. مسلح شدن و جنگیدن برای قبیله بزرگترین علامت شرافت برای مردان بحساب می آمد. اگر کسی به قبیله ای نیرومند تعلق نداشت لازم می شد که حمایت قبیله نیرومند دیگری را کسب کند، در غیر اینصورت زندگی او بخطر می افتاد. بعضا قبیله ای با قبیله ای دیگر در برابر دشمن متحد می شد. اکثر ساکنین شبه جزیره به دامداری یا کشاورزی اشتغال داشتند. آنها اکثرا اعراب بدوی بیابانگردی بودند ویا ساکنان شهر که تعدادشان کم بود. یک عامل مهم اقتصادی وجود شاهراه بازرگانی در کنارهٌ غربی شبه جزیره بود که هندوستان و سوریه و بیزانتین (روم شرقی) را بهم متصل میساخت.

اکثر قبایل اعتقادات دینی ابتدائی و خدایانی بصورت اصنام از سنگ و چوب داشتند. مسیحیت و یهود هم تا حدودی به شبه جزیره رسوخ کرده بود و در آن چندین قبیله یهودی وجود داشت.

در میان قبائل عرب جاهای مقدسی وجود داشت و در اطراف هرکدام حرمی قرار گرفته بود. معمولا در اوقاتی از سال قبایل در داخل حرم جمع می شدند و برای مدتی در آن اعیاد مربوط به آن مکان مقدس را جشن می گرفتند و اختلافات خود را کنار می گذاشتند. این جشن ها برای انجام امور بازرگانی و فعالیت های فرهنگی از قبیل شعر خوانی و مذاکرات صلح مغتنم بود لذا کلید داران این امکنه مقدس اشخاص مهمی بودند که از آنها در میانجیگری در اختلافات خونی استفاده می شد. یکی از جا های مقدس در عربستان کعبه در مکه بود. کعبه محل نگهداری اصنام بسیاری از قبائل شد و هر سال جشنی در عکاظ نزدیک مکه انجام میگردید. محمد (ص) خود از خانواده ای بود که کلید دار کعبه بودند [1] جد اعلای او بنام قُصی که گفته اند کعبه را از کلید داران قبلی اش گرفته و قبیله خود قریش را مهمترین قبایل در مکه و خانواده اش را مهمترین خانواده در میان قریش نموده است. وظیفه نگاهداری از کعبه ومسئولیت غذا و آبرسانی به زایرین که به آنجا می آمدند بعهده خانواده او بود. پسران و نوادگان قُصی نفوذ خانواده خود را در مکه توسعه دادند. آنها دو کوچ بازرگانی را بوجود آوردند یکی در زمستان به یمن در جنوب جهت معامله اجناسی که کشتی ها با استفاده از باد های موسمی از هندوستان می آوردند و دیگری در تابستان بطرف شمال جهت انجام معاملات با سوریه و بیزانتین. برای انجام این منظور لازم بود معاهداتی با سایر قبائل بین راه ببندند چون مجبور به گذشتن از خاک آنها بودند. این ترتیب کار بمقدار زیادی اهمیت مکه را بعنوان هسته مرکزی راه بازرگانی بالا برد.

قبل از ولادت محمد (ص) مکه یکی از مراکز مهم قدرت وپایگاه نیروی قبیله قریش بود. خانواده خود محمد (ص) با وجود داشتن امتیازات اجدادی، بیشتر نفوذ و قدرت خود را به خانواده های دیگری در داخل قبیله قریش مثل اُمیّــه و مخزوم باخت.

محمد (ص) در سال ۵۷۰ میلادی در مکه متولد شد. پدرش چند ماه قبل از تولد اووفات یافت و او مادرش را هم در شش سالگی از دست داد. او را زیر حضانت پدر بزرگش قرار دادند ولی دو سال بعد پدر بزرگش نیز دعوت حق را لبیک گفت. محمد (ص) به خانواده عمویش ابوطالب سپرده شد که پدر علی (ع) و رئیس خانواده بنو هاشم بود. به این ترتیب علی (ع) نه تنها پسر عموی محمد (ص) بود برادر ناتنی او نیز بحساب آمد اگرچه اختلاف سنی زیادی باهم داشتند.

محمد (ص) بزرگ شد و به درستکاری و دارای طبیعتی فکور معروف گردید. او در کار های تجارتخانه عمویش کمک کرد ولی خانواده عمویش از لحاظ مالی ضعیف بود و ضعیفتر می شد. بعد ها زن بیوه ای بنام خدیجه محمد (ص) را در امور تجارتش استخدام کرد. وقتی محمد (ص) ۲۵ ساله بود خدیجه را که ۱۵ سال از خودش بزرگتر بود به عقد خود در آورد. تا زمانی که خدیجه را در عقد خود داشت با زن دیگری ازدواج نکرد. از آنها هفت فرزند بوجود آمد ولی تنها چهار دختر به سن رشد رسیدند. در خانه محمد (ص) پسر عمویش علی (ع) وفرزند خوانده اش غلامی آزاد شده بنام زید (زید ابن حارثه) زندگی میکردند. [2]

---

[1] - خواننده گرامی توجه دارد که این دوران پیش از اسلام است و هنوز محمد ادعای پیامبری ننموده است. محمد و خانواده اش بت پرست هستند و عمویش خانه دار کعبه و نگاهدارنده بت ها.. (ح-ک)

[2] - طبق اسنادی که اخیرا در یمن بدست آمده و کتاب های تحقیقی که نوشته شده وبررسی وضع زنان دیگر محمد معلوم می شود که محمد (ص) بدون نطفه (ابتر) بوده و چون تنها کسی که در خانه محمد زندگی میکرد و جزو محارم بحساب میآمد زید ابن حارثه بود که مي توانست طبق

چهل سال از عمر محمد (ص) می گذشت (۶۱۰ میلادی) که اولین وحی برایش نازل شد. محمد (ص) خودش حکایت می کند که روزی در کوه حــّرا نزدیک مکه مشغول تفکر بود همانطوریکه برحسب معمول اینکار را می کرد جبرئیل بر او نازل شد و سه بار دستور داد که بخواند. آنوقت سوره "العلق" نازل گردید: «بخوان بنام خدایت که انسان را از خون بسته خلق کرد...» محمد (ص) از وحشت این وحی بخانه اش فرار کرد و خدیجه او را دلداری داد و او اولین کسی بود که ایمان آورد. پسر عمویش علی (ع) که نه یا ده سال بیشتر نداشت دومین فرد وسپس زید سومین کسی بود که ایمان آورد. بیرون از خانواده محمد (ص) اولین کسیکه ایمان آورد ابوبکر بود. در این وقت عده ای از دیگران دور محمد (ص) را گرفتند ولی جزئیات تعداد پیروان اش که به او ایمان آوردند در دست نیست. پس از چهار سال زمان آن رسید که محمد (ص) دعوت خود را ابلاغ نماید. یکبار در مجمع خانوادگی هاشمی ویک بار در مجمع عمومی بر بالای کوه صفا محمد (ص) ماموریت خود را ابلاغ کرده و از مردم خواست تا از بت پرستی دست برداشته و بخدای یگانه ایمان آورند . این دعوت با مخالفت شدید نجبای مکه روبرو شد بدلیلی که دست برداری از بت پرستی موقعیت کعبه را بعنوان مرکز اصلی بت پرستی در عربستان بخطر می انداخت و باعث نابودی مکه بعنوان یک مرکز تجاری می شد.

در مراحل اولیه پیروان محمد (ص) اکثرا جوانانی بودند که در اجتماع اثر نفوذی نداشتند. بعضی از آنها عضوخانواده های قدرتمند بوده ولی بعلت جوانی قادر به قبولاندن مطلب نبودند. بقیه را غلامان تشکیل میدادند. تمام نجبا برعلیه پیامبر جدید متحد شدند و این حمایت ابوطالب بود که محمد (ص) را از مرگ حتمی نجات داد درحالیکه چندین تن از پیروانش مورد شکنجه و توهین قرار گرفتند. در این برهه از زمان بنظر می رسد که محمد (ص) یک اصل بسیار ساده دینی را ابلاغ کرده باشد بدینقرار که خدا یکی است و محمد (ص) فرستاده اوست و بت پرستی وسایر اعمال زشت از قبیل زنده بگور کردن دختر ها ممنوع میباشد و اینکه هرکس باید افکار واعمال خود را پاک کرده و آماده روز جزا باشد.

در سال ۶۱۵ میلادی زجروآزار پیروان بحدی رسید که محمد (ص)دستور داد گروهی از آنان به حبشه مهاجرت کرده و از پادشاه مسیحی آن تقاضای حمایت کنند. سران قریش حتی نمایندگانی به حبشه فرستادند تا پادشاه را به برگرداندن پناهندگان ترغیب کنند ولی او قبول نکرد. سال بعد نمایندگانی از سران قریش از خانواده های امّیه و مخزوم پیش ابوطالب رفته و از او خواستند که از کار های برادرزاده اش جلوگیری نماید یا از حمایت او دست بردارد، ولی ابوطالب قبول نکرد. قبیله قریش هر گونه معامله و ملاقات را با اعضای هاشم و خانواده های مطّلب که از محمد (ص) جانبداری میکردند تحریم نمودند گرچه اکثر آنها مسلمان نبودند. دوران تحریم سه سال طول کشید و بالاخره بجائی نرسید چون نتیجه لازم از آن گرفته نشد و محمد (ص) همچنان در ابلاغ پیام خود پافشاری میکرد.

با اینکه تحریم در سال ۶۱۹ میلادی پایان یافت ولی در آن سال دو واقعه اسباب غم و ناراحتی محمد (ص) گردید و او را با خطر بزرگی روبرو ساخت. یکی مرگ خدیجه که پشتیبان اصلی او بود ودیگری مرگ عمو و حامی اش ابوطالب بود. ریاست در خانواده هاشم به ابولهب رسید که عموی دیگر و دشمن دیرینه او بود. ابو لهب بزودی بهانه ای برای برداشتن حمایت خانواده از محمد (ص) بدست آورد. این کار محمد (ص) را در برابر خطر بزرگی قرار داد که احتمال کشته شدن او بدون بازخواست از قاتل بوده باشد و از چنین شخصی هم نباید انتظار زندگی طولانی داشت. برای محمد (ص) پیدا کردن یک حامی در درجه اول اهمیت قرار گرفت. او به طائف شهری در همسایگی مکه رفت تا از خانواده ای تقاضای پشتیبانی کند ولی او را با تمسخر از خود راندند. بالاخره محمد (ص) مجبورشد زیر چتر حمایت رئیس قبیله بنونوفال در آید. با این ترتیب پس از قبول تحقیر و قرار گرفتن زیر حمایت قبیله ای بیگانه و رییس قبیله ای بت پرست به مکه مراجعت نمود. دقیقا در اثنائیکه اوضاع برای پیامبر در بدترین صورت خود قرار داشت اتفاقی افتاد که کلید نهائی موفقیت او شد.

سال ۶۲۰ میلادی در فصل حج محمد (ص) شش هفت نفری ازقبیله خزرج ساکن یثرب را ملاقات و آنها را به قبول اسلام قانع کرد. سال بعد پنج نفر از آنها باتفاق هفت نفر دیگر آمده و از محمد (ص) در گُذاری بنام عقبه نزدیک مکه در جلساتی سّری کسب معلومات کردند؛ آنها وجدانا تعهد کردند که از بت پرستی و کشتن فرزندان اناث و زنا و دزدی و تهمت بپرهیزند و از پیامبر اطاعت کنند. معذلک در تعهد آنها جنگیدن برای پیامبر شمولی نداشت. هنگامیکه آنها به یثرب حرکت میکردند محمد (ص) یکی از پیروان مکی خود را نیز همراه آنها فرستاد. پیام محمد (ص) در یثرب تا اندازه ای موفقیت آمیز شد بطوریکه در سال بعد (۶۲۲ میلادی) ۷۲ مرد و ۳ زن به مکه آمدند تا با پیامبر بیعت کنند. از آنجائیکه این عدّه ازاعضای مهم اوس و خزرج یعنی دو قبیله اصلی یثرب که باهم رقابت داشتند بودند قول دادند که از محمد (ص)اگر لازم شد با اسلحه دفاع کنند از این قرار محمد (ص) تصمیم گرفت به یثرب نقل مکان کند. اولین کارش این بود که دستور داد پیروانش به یثرب نقل مکان کنند. پس از رفتن آنها تنها خود محمد (ص) و علی (ع) و زید ابن حارثه و ابوبکر در مکه باقی ماندند. روسای مکه با رفتن مسلمین از دو نظر احساس خطر کردند یکی اینکه نمیدانستند حرکت بعدی پیامبر چه خواهد بود ودیگری ناراحتی از بی توجهی مسلمین به عـُلـقه خانوادگی بود. [3]

قوانین شبه جزیره عربستان به خدیجه نزدیک شود فرزندان هفت گانه را به زید نسبت می دهند! مراجعه شود به کتاب همسران، کنیزان وموهوبات محمد نگارش آقای مهدی شمشیری (ح-ک)

[3]- یکی از نکاتی که در اسلام بسیار تشویق می شود، جداشدن از خانواده و دنبال کردن دستورات مذهبی است که فاصله و اختلاف ها را زیاد می کند و موجب نفاق می شود. (ح-ک)

در حدود چهل نفر از نجبای مکه در مجمع شهر جلسه ای تشکیل دادند و تصمیم به کشتن محمد (ص) گرفتند. در شب موعود محمد (ص) و ابوبکر در غاری نزدیک شهر پنهان شدند. همانشب علی (ع) در رختخواب پیامبر خوابید تا مهاجمین را که همواره خانه پیامبر را زیر نظر داشتند گمراه کند. صبحگاه مهاجمین وقتی کشف کردند که شکارشان فرار کرده است بسیار خشمگین شدند و لحظه ای جان علی (ع) بخطر افتاد. با وجود جستجوی بسیار و تعیین جایزه ، محمد (ص) از کمند مکی ها در آمده به یثرب گریخت. این شهر از آن به بعد بنام مدینة النبی (مدینه) خوانده شد. [4] حرکت پیامبر از مکه به مدینه اولین قدم در موفقیت او بود. سال ۶۲۲ میلادی که سال هجرت نام گرفت آغاز تقویم اسلامی است.

محمد (ص) وقتی برای بار اول به مدینه آمد پیروانش هنوز در میان ساکنین آن شهر در اقلیت قرار داشتند ولی از آنجائیکه او برای حکمیت میان قبائل اوس و خزرج دعوت شده بود از مقام والائی برخوردار بود. نقش محمد (ص) در سال های اولیه حضورش در مدینه نقشی سیاسی بود و او در مواقع سازنده پلی بود میان قبائل رقیب.

اودرسال اول از جمع گروه هائی که در مدینه طرفدار او بودند کنفدراسیونی تشکیل داد. اعضای این اتحادیه تعهد نمودند که در مقابل دشمنان خارجی متفقاً بجنگند و صلح مجزا با دشمن نکنند و به کسانیکه مرتکب جرمی شده یا عمل تهاجمی انجام داده یا باعث بی قانونی شده باشند پناه ندهند. این اتحاد مدینه را تبدیل به پناهگاهی نمود که محمد (ص) در آن حَکَمی در رفع هرگونه اختلاف بود. یهودیان مدینه نیز در این اتحاد با حفظ تمام حقوق شریک بودند. برای استحکام روابط میان پیروان ، محمد (ص) ترتیبی داد تا مجاهدینی که از مکه آمده بودند هرکدام یکی از انصار او در مدینه را بعنوان برادر خونی قبول کند. او چند سال در گیر دو اختلاف بود یکی اختلاف خارجی با مکی ها و دیگری با مخالفین داخلی در مدینه. گروهی در مدینه بودند که تاریخ اسلام آنها را منافقین خوانده است. آنها کسانی بودند که با دو دلی وارد اتحاد مدینه شده وسعی داشتند قدرت ونفوذ محمد (ص) را نابود کرده و بآن خاتمه دهند. [5] رئیس این گروه شخصی بنام عبدالله ابن ابی بود که قبل از آمدن محمد (ص) به مدینه نفوذ زیادی در آن شهر داشت. در آغاز کار یهودیان مدینه ورود محمد (ص) را که یکتا پرستی را تبلیغ میکرد بخوشی پذیرفتند بعد ها در برابر افزایش قدرت او و همینطور بدلیل دشمنی او با مکیان که باعث ضرر و زیان تجاری برای یهودیان میشد ایستادگی نمودند. وقتی از آنها کمک مالی به بیت المال عمومی خواسته شد تردید نمودند و دیگران را هم از اینکار باز داشتند چون دلیلی برای مداخله در اختلاف میان محمد (ص) و مکیان نمی دیدند. گفته شده است محمد (ص) ۱۶ ماه پس از ورود به مدینه بعلت دشمنی رو به تزاید یهودیان، قبـله را از اورشلیم به کعبه در مکه تغییر داد. جنگ با مکیان بدوا با شماری برخورد ها و هجوم به کاروان ها آغاز گردید. [6] جنگ حقیقی در سال ۶۲۳ میلادی در "بدر" بوقوع پیوست. مکی ها با قدرت تمام از کاروان خود بسر کردگی ابوسفیان از خاندان امیّه حفاظت کردند. کاروان بسلامت به مکه رسید ولی مکیان جنگ را شدت دادند. در جنگ بدر نیروی پیامبرآنها را شکست قطعی داد و بسیاری از مردان ارزشمند مکه در آن کشته شدند.

سال ۶۲۳ میلادی پس از چند غزوه و برخورد، لشکر مکی بسوی مدینه حرکت کرد. قوای محمد بسوی کوه اُحد پیش رفت و در آنجا منتظر مکیان ماند . عبدالله ابن ابی در یک چنین لحظه حساس لشگر مدینه را ترک کرد و با این کار یک سوم افراد با او به مدینه مراجعت نمودند. قدرت منافقین با این واقعیت معلوم گردید. جنگ اُحد در ابتدا بنفع مدنی ها پیش میرفت و مکی ها در شرف شکست خوردن بودند تا اینکه افراد مدنی برای بدست آوردن غنائم جنگی محل خود را ترک کردند و این کار آرایش آنها را بهم ریخت و موقعیت آنها را بخطر انداخت. جریان جنگ برگشت ومدنی ها مجبور به عقب نشینی شدند ولی غالبین چنان کوبیده شده بودند که قادر به بهره برداری از وضع خود نشده و دست از جدال کشیدند. در این وقت اعتبار محمد (ص) در پائین ترین سطح خود قرار گرفت و منافقین با خوشحالی بسیار و بطور علنی یهودیان را به شورش تشویق کردند. قبل از جنگ اُحُد محمد (ص) قبیله ای از یهود را وادار به ترک مدینه کرده بود. پس از جنگ احد همان دستور به قبیله دیگری از یهود داده شد ولی آنها تشویق به سرپیچی شده بودند و از ترک کردن مدینه خودداری نموده و در محله مسکونی خود در شهر جبهه گرفتند [7] عاقبت چون منافقین کمکی به آنها نرساندند این قبیله یهودی مجبور به تسلیم شده و مدینه را ترک گفتند، وخانه های مسکونی شان در اختیار مجاهدین قرار داده شد.

در سال ۶۲۷ میلادی مکیان به آخرین تلاش خود دست زدند تا قدرت محمد (ص)را بشکنند لذا با قبایل یهود اخراجی از مدینه و با چند قبیله دیگر متفقا لشگری ده هزار نفری را فراهم آوردند. محمد (ص) تنها توانست یک عده سه هزار نفری را جمع آوری کند که بعلت فعالیت منافقین اعتمادی به همه آنها هم نداشت. با راهنمائی "سلمان" یک ایرانی نو مسلمان و بدستور محمد (ص) خندقی در اطراف شهر کنده شد. این شکل دفاع جدید مهاجمین را شکست داد و پس از یک محاصره بی نتیجه دست از جنگ کشیدند. آخرین قبیله بزرگ از یهودیان که در مدینه مانده بود در دوران محاصره از همکاری خودداری کرده و با مکیان شروع به مذاکره نموده و یکی از نقاط دفاعی شهر را با این عمل باز گذاشتند. پس از خاتمه محاصره محمد (ص) توجه خود را به این قبیله خیانتکار معطوف داشت. آنها عاقبت تسلیم شدند و محمد (ص) یکی از روسای خاندان های قبیله اوس را بعنوان قاضی تعیین کرد.

[4]- مبداء تاریخی که برای کوچ محمد تعین نمودند و آنرا به غلط حجرت معنی می کنند... (ح-ک)
[5]- مقایسه کنید آنها را با مجاهدین خلق (ضد خلق) (ح-ک)
[6]- جنگ هائی که به نام غزوه معروف شده اند درحالیکه فقط بر اساس غارت بنیان شده بودند. (ح-ک)
[7]- گرچه این دو قابل قیاس نیستند ولی اگر این کار محمد را با کاری که کورش در بابل کرد بتوان مقایسه کرد بروشنی به خلقیات وی و مبانی اسلام می توان پی برد (ح-ک)

قبیله خیانتکار انتظار نرمش ازآن ناحیه داشت چون در گذشته از متفقین آنها بودند ولی رئیس خشن اوس به کشتن تمام مردان قبیله فتوی داد و زنان و بچه ها یشان به بردگی فروخته شدند.

در طول چند سال چندین غزوه و جدال موفقیت آمیز اعتبار محمد (ص) را در میان اعراب بدوی منطقه بالا برد. سپس در ۶۲۸ میلادی (شش هجری) محمد (ص) تصمیم گرفت برای انجام حج به مکه برود. او در یکی از ماه هائی که برای حج تعیین شده بود از مدینه حرکت کرد. هرکدام از همراهان او تنها به یک شمشیر مسلح بودند. مکیان در حُدیبّیه راه را بر آنها گرفتند چرا که مکیان نگران ورود محمد (ص) به شهرشان بودند اگر چه این کار در ماه حج که ماه صلح بوده باشد. پس از مذاکرات قرارداد متارکه جنگ ده ساله بین طرفین منعقد گردید بشرطی که محمد (ص) در آن سال از انجام حج منصرف شده و سال بعد آنرا انجام دهد. در همان سال محمد (ص) به یک منطقه از مناطق یهودیان خیبر حمله کرد. آنها یهودیانی بودند که مخالف او بوده و سعی داشتند متفقا به مدینه حمله کنند. استحکامات آنها یکی پس از دیگری بتصرف محمد (ص) در آمد. در طول همان سال چند غزوه دیگر موقعیت اورا مستحکم ساخت.

در فوریه ۶۲۹ میلادی هفت سال پس از هجرت، محمد (ص) برای اجرای شرایط معاهده حدیبیه به مکه حرکت نمود. با ورود پیامبر اکثر مکیان از شهر خارج شدند ولی عده ای مانند العباس عموی پیامبر که تا آنزمان بیطرفی خود را حفظ کرده و مخالفت یا موافقتی ابراز نکرده بود پیشواز گرمی از او بعمل آورد. عده ای که محمد (ص) به شمال جزیرةالعرب فرستاده بود با لشگری بسیار نیرومند از بیزانتین مصادف شده و با مصیبت بزرگی روبرو گردیدند ولی رهبری استادانه خالد ابن ولید آنها را از نابودی کامل نجات داد. خالد ابن ولید در سال های بعد لشگریان اسلام را به پیروزی های مهمی رهنمون شد. در آواخر سال ۶۲۹ میلادی بعلت حمله عده ای متحدین مکه به عده ای از متحدین مدینه در مکه ، معاهده حدیبیه نقض گردید. مکیان به کمک متحدان خود برخاستند و محمد (ص) تصمیم گرفت نیروئی فراهم کرده و به تهدیدات مکیان خاتمه دهد . در اوائل سال ۶۳۰ میلادی محمد (ص) با لشگر بزرگی به دروازه مکه رسید. مکیان موفق به فراهم کردن نیروی قابل توجهی نشدند. ابو سفیان رئیس خاندان امیه با محمد (ص) بیعت کرد و بقیه مکیان بزودی تسلیم شدند گرچه عده کمی تا آخرین نفس جنگیدند. [۸]

به این صورت محمد (ص) با پیروزی وارد شهری شد که هشت سال پیشتر از ترس جان از آنجا فرار کرده بود. اولین کار محمد (ص) ورود به خانه کعبه باتفاق علی (ع) و شکستن بت ها در آن بود. کمی بعد در حُنین دو قبیله ای را که بر علیه او متحد شده بودند شکست داد.

سال بعد که نهمین سال هجرت بود به سال بیعت معروف است چون در آن سال بود که نمایندگانی از سراسر عربستان از یمن در جنوب تا بحرین در شرق وارد شده و اظهار تسلیم و فرمانبرداری کردند. برای محمد (ص) باید بسیار دلپذیر بوده باشد که میدیده است طائف نیز تسلیم شده، همان شهری که چند سال پیش از آن او را بخفت وخواری طرد کرده بود. او بهرکدام از این جا ها یکی از پیروان نزدیک خود را فرستاد تا اسلام را در آنجا ها آموزش دهند. حتی مسیحیان قبایل شمال نیز آمدند تا سلطه محمد (ص) را تائید کرده و جزیه بپردازند.

در آن سال محمد (ص) تصمیم به انجام اعمال حج گرفت و به علی (ع) ماموریت داد که به بت پرستان اخطار کند که آنها دیگر حق دسترسی به کعبه نخواهند داشت.

سال بعد محمد (ص) "حجّة الوداع" را انجام داد و روش او در انجام اعمال حج سرمشقی برای حجاج بعدی شد. او کمی بعد از مراجعت به مدینه در سال ۶۳۲ میلادی مریض شد و پس از چند هفته دعوت حق را لبیک گفت.

چنانچه گفته شد محمد (ص) در آغاز دوره رسالت در مکه یک درس اخلاقی بسیار ساده ای داد مبتنی بر اینکه مردم بت پرستی را کنار بگذارند و بسوی خدای یگانه و حق روی آورند. بعد در مدینه این اصل قدری توسعه یافت و سه اصل پایه دین گردید:

۱- ایمان به خدای یگانه و طرد تمام بت ها
۲- ایمان به اینکه محمد (ص) رسول خدا است
۳- ایمان به معاد

ولی تعدادی شعائر اجباری نیز بر اینها افزوده شد:

۱- نماز (پنج نوبت)
۲- روزه (در ماه رمضان)
۳- زکوة
۴- حج
۵- جهاد

[۸]- نکته قابل توجه این که محمد تا نه سال بعد از فرارش از مدینه برای حفظ جانش نمی توانست به مکه که مرکز و مبداء دین ابداعی او است پا بگذارد. نکته دیگر غارت و شکست بت ها در این شهر است و برگزیدن نام بزرگترین بت برای خدای خودش! (ح-ک)

قوانینی بر آنها افزوده شد که مربوط به تنظیم روابط اجتماعی از قبیل ازدواج و طلاق و ارث و غیره می شد و همینطور تعدادی قوانین اخلاقی در زمینه پاکی و درستکاری و تحمل و گذشت و غیره.

اینها بطور خلاصه درسهائی بودند که در قرآن آمده و محمد (ص) آنها را ابلاغ کرده است. این قوانین در آتیه اصول اجتماعی اسلامی گردید.

موفقیت بزرگ رسالت پیامبر بهم آوردن صد ها یا بیشتر قبایل نا همگون با اختلافات دامنه دار و تبدیل آنها به یک ملت بود. [۹] **اتحادی که ماورای خویشی ها و دشمنی های خونی قرار گرفت. این جماعت چنان متحد شدند که نه عظمت بیزانتین و نه عظمت ایران در برابر آن دوام نیاورد. نیروئی که اسلام به این ملت دمید چنان شدید بود که در طول یک نسل منطقه ای از تونس گرفته تا مرز های هندوستان را فرا گرفت و این جماعت ابتدائی عقب افتاده در چند نسل بعد مرکز تمدن در جهان غرب گردید و تا حدود چهار صد سال این موقعیت را حفظ کرد.**

در باره زندگی خصوصی محمد (ص) باید گفت که او زندگی ساده ای داشت. با اینکه تا آخر عمرش شخصی قدرتمند و ثروتمندی بود به لباسی ساده و غدائی ساده و محیطی سخت قناعت نمود. قضاوت او در حل مسایل دشمنان و حل اختلافات میان افراد و قبیله ها شهرت به سزائی داشت. در امور سیاسی تا جائیکه مذاکرات کفایت میکرد هرگز متوسل به زور نشد و قدم اول را در جنگ برنداشت ولی در باره آنهائی که مخالفت های خود را علنی کرده و افکار خصومت آمیز در سر می پروراندند ساکت ننشست. او مردی آرام بود. رنج و درد دیگران او را آزار میداد. اگر پیروانش کاری بیش از آنچه در جنگ و کشتار لازم بود انجام می دادند او را غمگین می ساخت. تعداد کمی که به دستور او اعدام شدند اشخاصی بودند که در مدتی طولانی با وجود اخطار های مکرر موقعیت اورا بخطر انداخته یا پس از اسلام آوردن به هم دینان خود خیانت کرده بودند. وقتی به دشمنانش غلبه می کرد کینه ای از آنها بدل نمی گرفت و با آنها چنان رفتار می کرد که موجب شکایت پیروانش می شد که با دشمنانش بهتر از دوستان رفتار می نماید.

ازدواج های متعدد محمد (ص) اسباب انتقاداتی در غرب شده است ولی در این باره حقایقی را باید در نظر گرفت. در وحله اول محمد (ص) با خدیجه ازدواج کرد و زن دیگری نگرفت. پس از ۲۵ سال زندگی سعادتمند خدیجه وفات یافت و در آن زمان محمد (ص) پنجاه سال داشت. نباید تصور کرد که ازدواج های بعدی پیامبر برای ارضای تمایلات جنسی بوده بلکه اکثر آنها ازدواج های سیاسی یا بعلل انسانی بوده است. زنان او یا بیوه های پیروان او بودند که در جنگ کشته شده بودند و دیگر پشتیبانی نداشتند ویا از قبایل مهمی بودند که برای تقویت اتحاد و اتفاق کاری لازم بود. اکــثر آنــها زنان سالخورده ای بودند بجز عایشه که دختر یار نزدیکش ابوبکر بود. محمد (ص) میخواست ابوبکر را به دامادی اش مفتخر کند. حقیقت اینستکه در ازدواج های او تمایلات جنسی موردی نداشت زیرا که او از خدیجه صاحب هشت فرزند شد در حالیکه از همه زنان بعدی خود صاحب بیش از یک فرزند نشد. [۱۰]

پس از رحلت پیامبر جلسه ای بهمین منظور برگزار گردید که در آن مسلمین ابوبکر را بعنوان خلیفه انتخاب کردند. خلافت ابوبکر تنها دوسال طول کشید. (۶۳۲ تا ۶۳۴ میلادی) که طی آن مهمترین حوادث خواباندن شورش های قبایل بسیاری از اعراب بود که به محض رحلت پیامبر مرتد شده بودند.

ابوبکر برای جانشینی خود عمر را تعین کرد. در دوره خلافت عمر (۶۳۴ تا ۶۴۴ میلادی) لشگر اسلام فتوحات قابل توجهی را در برابر امپراتوری های ایران و بیزانتین کسب کرد. جانشین عمر را مجمعی متشکل از شش نفر که خود عمر تعیین کرده بود انتخاب نمود. این مجمع عثمان از خاندان امیه را به خلافت برگزید. عثمان ۱۲ سال (۶۴۴ تا ۶۵۶ میلادی) خلافت کرد ولی در اواخر زندگی شهرت بسیار بدی از خود گذاشت. در سال ۶۵۶ میلادی او را بقتل رساندند. علی (ع) با رای اکثریت بخلافت رسید ولی معاویه از خاندان امیه سر بشورش برداشت. قتل علی (ع) در ۶۶۱ میلادی راه را برای خلافت معاویه هموار کرد.

---

[۹]- ملت واژه ای عربی است، به معنی دین و آئین یا شریعت و از برای نشر قواعد دین (ملت و تشدید قواعد فرض و سنت انبیا و رسل را به خلایق فرستاد- جوامع الحکایات ۱:۳)- به معنی پیروان یک دین (و محاسن این کتاب را نهایت نیست و کدام فضیلت از این فراتر که امت به امت و از ملت به ملت رسید ومردود نگشت- کلیله مصحح مینوی۱۹) بکسانی که عضو جامعه اسلام شده اند اطلاق می شود - مجموعه افراد یک کشور(چون عادت دوار صاحبقران کامدار همواره چنان بود که در کفایت مصالح ومهمات ملک و ملت نفس مبارک خویش التفات فرماید- ظفر نامه یزدی) جمع آن ملل است، لذا استفاده از واژه ملت به منظور تشریح گروه مردم یک کشور گرچه مصطلح شده ولی نادرست می باشد. زنده یاد کسروی نیز در اینباره بسیار نوشته است. (ح-ک)

[۱۰]- نکته قابل ذکر اینکه محمد ۲۵ ساله با زنی ٤٠ ساله ازدواج کرده. امروز با درمان های پزشکی و تزریق هورمون، بسیاری بانوان که به سن یایسگی رسیده اند نمیتوان به باوری سوق داد. یک فکر کاوشگر از خود می پرسد چگونه محمد ۲۵ ساله زن ٤٠ ساله ای را که به احتمال قوی از مرز یائسگی گذشته بوده است شش یا هفت بار باردار کرده ویکی از این بچه ها زنده نمانده جز فاطمه که به زنی به علی تعلق یافته است. گذشته از آن نویسنده میخواهد این قضیه را لاپوشی کند، که محمد قادربه تولید نسل نبوده است. این مورد اگر در باره زنان سالخورده درست باشد در مورد کسانی مثل حفصه (دختر عمر) ماریه قبطیه (کنیز اهدائی) و عایشه به هیچ روی درست نیست زیرا محمد با آنان نزدیکی کرده و نمی توانست بدون فرزند باقی بماند مگر مورد مقطوع النسل (ابتر) بودن محمد درست بوده باشد. درآینده خواهیم دید که اکثر امامان نطفه کنیز هــا بوده اند..!! (ح-ک)

معاویه پایتخت امپراتوری اسلامی را به دمشق منتقل نمود ه و سلسله اموی را بنا نهاد. این سلسله تا ۱۳۲ هجری ۷۵۰ میلادی بوسیله چهارده نفر از اعضای او حکومت کرد. اعضای سلسله اموی را تاریخ نویسان اسلامی عموما افرادی فاسد، بی دین، و خائن میدانند. تنها عمر دوم (عمر ابن عبدالعزیز)۷۱۷-۲۰ میلادی است که عموما نظر خوشبینانه ای نسبت به او داشته اند.

شورش ابو مسلم خراسانی سلسله اموی را ساقط کردو خلفای عباسی را بقدرت رساند. خلفای عباسی از اولاد العباس عموی پیامبر بودند. با اینحال اسپانیا همچنان در دست امویان باقی ماند. عباسیان کوفه در عراق را پایتخت کردند ولی بعد ها در ۷۶۳ میلادی پایتخت جدیدی بنام بغداد را پایه گذاری نمودند. عباسیان ۱۵۰ سال با قدرت تمام حکومت کرده و از آن به بعد بیش از پیش زیر حاکمیت سربازان اجیر ترک و سپس زیر حاکمیت چندین سلسله که پشت سر هم آمده و بغداد مرکز خلافت را بدست گرفتند قرار گرفتند. متصرفات اسلامی میان سلسله های مختلف پخش شد و هرکدام منطقه ای را زیر حکومت خود در آوردند. برای مدت کوتاهی شاید یک حاکم توانست تنها بر منطقه بزرگی از متصرفات اسلامی حکومت کند ولی با ظهور امپراتوری عثمانی فتوحات سلطان سلیم در اوایل قرن ۱۶ اکثر سرزمین های اسلامی باستثنای ایران و هند و آسیای مرکزی زیر یک حکومت متحد و ثابت برای مدت درازی در آمد. امپراتوری عثمانی در آخر جنگ بین الملل اول پاره پاره شد و خلافت عثمانی در سال ۱۹۲۴ منحل گردید.

فصل دوم

مسئله جانشینی محمد (ص)

جانشینی محمد (ص) برای شیعه بی تردید از مسائل اساسی و عامل اصلی جدائی شیعه از اکثریت سنی می باشد. در این رابطه نه تنها شخص جانشین بلکه وظائف او نیز مطمح نظر است. شیعه و سنی در هر دو مورد اختلاف دارند.

پس از رحلت پیامبر بزرگان اسلام گرد آمده و رای به ابوبکر بعنوان جانشین محمد (ص) دادند. این انتخاب برای انجام امور دنیوی در نظر گرفته شده بود تا جای محمد (ص) را در مقام ریاست بر شهر مدینه و ریاست کنفدراسیون قبایلی که از حکومت اسلامی سر بر میاوردند بگیرد. در این مجمع انتخاباتی غیبت علنی علی (ع) پسرعمو و داماد پیامبر مشهود بود. با توجه به اظهاراتی که محمد (ص) در زمان حیات خود کرده بود عده ای گفتند که علی (ع) باید در مقام مورد بحث برقرار گردد ، نه فقط به عنوان "خلیفه" جهت انجام امور دنیوی بلکه به عنوان "امام" و رئیس روحانی.

برای درک شخصیت علی (ع) و موقعیت او لازم است بتاریخ دوره آغاز اسلام برگشته و اولاً سهم علی (ع) را در آن و ثانیا قرابت او را با پیامبر تعقیب کرد و ثالثا سنت و احادیث را بررسی نمود که بیشترشان مورد توافق سنی و شیعه است و شیعیان آن را به معنی علی (ع) جانشین حقیقی محمد (ص) گرفته اند.

پیامبر در خانه ابوطالب پدر علی (ع) بزرگ شده و به پسر عموی جوان خود علی (ع) از بدو تولدش بسیار نزدیک بود. در حقیقت این دو را با وجود اختلاف سنی باید برادران نا تنی بحساب آورد.

در زمانیکه محمد (ص) از رسالت خود آگاه گردید علی (ع) فقط ۹ سال داشت. [۱۱]

پس از خدیجه زن پیامبر، علی (ع) اولین کسی بود که رسالت پیامبر را تایید کرده و ایمان آورد. پس از علی (ع) زید {*نام کامل او: ابا أسامه زید بن حارثة الکلبی است* – مترجم} پس از او ابوبکر و سپس دیگران اسلام آوردند. علی (ع) موضوع ایمان آوردن خود را سه سال بعد از آغاز رسالت محمد (ص) در میان اعضای قبیله خود علنی ساخت و آن در جلسه ای بود که اهمیت دیگری برای شیعه داشت. بر طبق منابع سنی و شیعی در این مجمع محمد (ص) اظهار مهمی در موضوع رابطه علی (ع) با خودش کرد. شرح آن را طبری در تاریخ خود آورده است. طبری از نظر سنی ها و شیعیان معتبر ترین مورخ دروه زندگانی پیامبر است. طبری می نویسد که چگونه پس از آنکه آیه "نزدیکترین خویشان خود را هشدار ده" نازل شد محمد (ص) غذائی تهیه کرد و چهل نفر از خاندان عبد المطلب یعنی بنو هاشم را دعوت نمود. بعد از صرف غذا محمد (ص) میخواست آغاز سخن کند که ابو لهب با حرکتی بی موقع جمع را پراکنده ساخت. محمد (ص) مجدداً آنها را برای صرف شام در شب بعد دعوت نمود. آنچه ذیلاً می آید از زبان علی (ع) و بنا بر نوشته طبری است که پس از صرف شام اتفاق افتاد. رسول خدا خطاب به حضار گفت: ای خانواده عبد المطلب، بخدا، من کسی را در میان اعراب نمی شناسم که بهتر از آنچه من برای شما آورده ام برای قوم خود آورده باشد. من برای شما بهترین آنچه در دنیا و آخرت است آورده ام. خدای قادر به من دستور داده است که شما را بسوی او بخوانم. کدامیک از شما در این راه بامن همراهی خواهد کرد تا برادرو وصی و جانشین من باشد. هیچکس جوابی نداد تا من که از همه جوانتر بوده و مبتلا به چشم درد بوده وتنه درشت تر و پاهای نازکتر داشتم گفتم: من! ای پیامبر خدا، من کمک تو در این راه خواهم بود. او دست بر گردن من انداخته گفت: "در میان شما این برادر و وصی و جانشین من است، به حرف های او گوش داده و از او اطاعت کنید" . جماعت از جا بلند شدند و با تمسخر خطاب به ابوطالب (پدر علی) گفتند: او به تو دستور داده است که از پسر خود اطاعت کنی!؟ [۱۲]

مطلب فوق را شیعه به این معنی گرفته است که محمد (ص) در اوایل کارش علی (ع) را که فقط ۱۳ سال داشت به جانشینی خود انتخاب کرده است. پس از آن در طول سالها علی (ع) همواره در کنار محمد (ص) بود. وقتی پیامبر شبانه از مکه به مدینه هجرت کرد این علی (ع) بود که در رختخواب او خوابید و جان خود را به خطر انداخت تا مهاجمین را که برای کشتن پیامبر آمده بودند گمراه کند. پس از فرار موفقیت آمیزمحمد (ص) ، علی (ع) برای مدتی در مکه ماند تا بدهی های پیامبر را تسویه کند و سپس باتفاق زنان مسلمان ، او نیز در خفا به مدینه گریخت.

کوتاه زمانی پس از رسیدن مهاجرین به مدینه اتفاق قابل توجه دیگری افتاد. محمد (ص) دستور داد که هر مسلمان برادر مسلمان دیگری بشود. با این ترتیب ابوبکر با عمر و طلحه با زبیر و عثمان با عبدالرحمن ابن عوف عقد برادری بستند. همه مراجع چه سنی و چه شیعه متفق القولند که محمد (ص) علی (ع) را برای برادری خود انتخاب کرد. شرح زیر در کتاب "صحیح" الترمذی که مجموعه ای از احادیث است بعنوان مرجعی معتبر مورد قبول سنی ها ست چنین آمده است:

۱۱- محمد در چهل سالگی از رسالت خود آگاه شد سی و یک سال بین این دو اختلاف سن بود. تشخیص و ایمان یک بچه ۹ ساله در آن زمان جای تعمق را بسیار گشاده می کند!!. (ح-ک)

۱۲- نکته ظریف در این نگارش تاریخی در این است که گفته از جانب یک فرد ۱۰-۱۳ ساله است، سنی که همه جوانان علاقه بخود نمائی دارند و نیاز به تشویق، و جالب توجه اینکه طبری تاریخ نویس این مطالب را پذیرفته و همچنان نقل می کند در حالیکه در فرهنگ عرب اطاعت فرزند از پدر امری بسیار مهم است. (ح-ک)

«پیامبر خدا همراهان خود را برادران همدیگر کرد و علی (ع) گریه کنان گفت: ای پیامبر خدا تو همراهان خود را برادران همدیگر کردی ولی برای من برادری معین نکردی. پیامبر خدا گفت: " تو برادر منی در این جهان و در آن جهان» . در مدینه علی (ع) بعنوان دبیر و معاون محمد (ص) انجام وظیفه میکرد. هر زمان احتیاجی به نوشتن مدارک مهم بود ، از قبیل معاهده حُدیبیه ، علی (ع) آنها را می نوشت. فاطمه (س) دختر پیامبر به عقد علی (ع) در آمد و نتیجه این ازدواج حسن (ع) و حسین (ع) که تنها نوه های پیامبر بودند که به سن رشد رسیدند.

در لشگر اسلام علی (ع) با شهامت ترین و کار آمد ترین افراد بود. او در جنگ های بدر و خیبر پرچمدار بود. در جنگ خیبر (۷هجری) حدیث زیر از سوی چند مورخ سنی و شیعه ذکر شده است. در حدیثی از مجموعه احادیث سنی در کتاب "صحیح" مُسلم آمده است: «پیامبر خدا در روز جنگ خیبر چنین گفت: من این پرچم را به مردی واگذار خواهم کرد که خدا و رسول او را دوست دارد و خداوند از مسیر او ما را ظفر خواهد داد". عمر ابن خطاب گفت: "من هرگز فرماندهی را آرزو نکردم مگر در آن روز" و باز گفت: "چنان با شوق قبول کردم مثل اینکه حق مسلم من بوده". پیامبر خدا علی ابن ابوطالب (ع) را خواست وپرچم را به او داده گفت: " برو و برنگرد تا مگر خدا ترا قرین ظفر کند". [۱۳]

وقتی پیامبر به طولانی ترین لشگر کشی خود به تبوک رفت، علی (ع) را مسئول امور مدینه کرد. برحسب بعضی روایات علی (ع) احساس کرد که بجا ماندن او با زنان و بچه ها برای او توهینی است و در عین حال شایعاتی پاگرفت که حضور علی (ع) در لشگر کشی بد یمن است. بهر حال علی (ع) پیش پیامبر رفته و نا رضائی خود را اظهار نمود. در این وقت بود که برحسب گفته بسیاری از محدثین سنی و شیعی "حدیث منزلت هارون" بوجود آمد. بنا بر این حدیث محمد (ص) به او گفت که آیا نسبت وجود تو به من مثل هارون به موسی نیست؟ باستثنای اینکه بعد از من دیگر پیامبری نخواهد آمد. آیا از این موقعیت راضی نیستی؟ از این مطلب چنین بر می آید که علی (ع) معاون اول محمد (ص) در زمان حیاتش بوده و جانشین او بعد از رحلت اش خواهد بود.

یکی از رویداد هائی که در نوشتجات شیعه اهمیت خاصی یافته موضوع مباهله است . شیعیان آن را طبق معمول بشرح زیر حکایت می کنند: در نهمین سال هجرت ، محمد (ص) نامه هائی به حکام همسایه می نویسد و آنها را دعوت به اسلام می کند. در نجـران که شهری مسیحی نشین سر راه مدینه به یمن بود ، روسای قوم جمع می شوند تا دراینباره تصمیمی بگیرند. پس از بحث و مذاکره گفته میشود که حضر مسیح یک آرامش دهنده ای (فاراقلیط – در انجیل = روح القدس) را پیش بینی کرده که پسرش کره ارض را تسخیر خواهد کرد. فکر کردند که این نمیتواند محمد (ص) بوده باشد چون او صاحب پسری نیست. به کتاب معتبری بنام "آلجامع" مراجعه می کنند که نوشتجات و روایات همه پیامبران در آن درج شده بود. در این کتاب به حضرت آدم اشاره شده بود که یک نور بسیار قوی را در رؤیا با چهار نور در اطراف آن دیده بود و خدا باو گفته بوده است که اینها پنج نفر از فرزندان او (حضرت آدم) هستند و مطالب مشابهی در نوشته های ابراهیم و موسی و عیسی پیدا شد. پس تصمیم گرفته شد که هیئتی از علما برای بررسی صحت موضوع به مدینه فرستاده شود. در مدینه پس از بحث و مناظره ای طولانی ، رأی براین قرار گرفت که مباهله شود و موضوع به خدا واگذار گردد و لعنت او بر کسی باد که دروغ بگوید. در این زمان آیه مباهله (۳/۶۱) نازل گردید. این کار به روز بعد موکول شد و در آنروز اهالی مدینه جمع شدند تا شاهد ماجرا باشند. محمد (ص) تنها با علی (ع) وفاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع) حاضر شده و همه زیر یک عبائی ایستادند. عیسویان از محمد (ص) پرسیدند که چرا بزرگان دین خود را همراه نیاورده است او جواب داد که خدا اینطور امر کرده است. عیسویان نوشتهٔ کتاب "الجامع" را بیاد آورده و قانع شدند که محمد (ص) همان کسی است که حضرت عیسی پیش بینی کرده بود. از مناظره دست میکشند و با پرداخت جزیه موافقت می کنند. پس از این رویداد محمد (ص) علی (ع) فاطمه (س) حسن (ع) و حسین (ع) بنام "اهل الکساء" خوانده شدند (که همان پنج تن آل عبا باشند).

وقتیکه سوره برائت در اواخر سال ۹ هجری نازل گردید ابوبکر به مکه فرستاده شد که آن را برای مکیان بخواند. محمد (ص) سپس علی (ع) را از پس ابوبکر فرستاد تا او را برگرداند. سوره به علی (ع) داده شد تا رفته در مکه آنرا تلاوت کند. وقتی علت اینکار پرسیده شد در منابع سنی و شیعه آمده است که پیامبر جواب میدهد که جبرئیل نازل گردید و گفت: "نگذار خواند آن بوسیله شخصی غیر از خود تو ویا کسی از افراد خانواده است از طرف تو انجام گیرد". از سجایای شخصی بی شمار علی (ع) باندازه کافی در تواریخ و مجموعه های حدیث سخن رفته است. مطالب زیر در میان گفته های محمد (ص) در باره علی (ع) و خانواده اش بعنوان احادیث صحیح مورد تائید سنی و شیعه می باشد: (۱) هیچ جوانی جسور تر از علی (ع) نیست (۲) هیچکس او را دوست ندارد مگر مومن و هیچکس از او منتفر نیست مگر منافق (۳) من از علی هستم وعلی از من است (۴) حق و راستی با او در حرکت است هر کجا که برود (۵) من شهر علم هستم و علی دروازه آن است (۶) وقتی پیامبر میخواست مرغی بخورد گفت خدایا کسی را که بیش از همه در میان انسان ها دوست داری برایم بفرست که این مرغ را با من بخورد ، علی (ع) داخل شد و مرغ را با پیامبر خورد [۱٤] **(۷) پیامبر در جواب کسیکه از علی (ع) شکایت کرده بود گفت: در حق کسیکه خدا و رسولش را دوست دارد و بالعکس خدا و رسولش او را دوست دارند چه فکر می کنی؟ و ایضا: دوست داشتنی زن برای رسول خدا فاطمه (س) ودوست داشتنی مرد علی (ع) است (۸) وقتی پیامبر علی (ع) را صدا زد و در گوشی با او صحبت کرد پس از مدتی حاضرین در میان خود گفتند که او مدت زیادی است با پسر عمویش نجوی می کند. بعد پیامبر گفت: من نبودم بلکه خدا بود که با او نجوی میکرد (۹)**

۱۳- آیا این حدیث دو پهلو نیست؟ اگر عمر ابن خطاب با شوق منتظر بوده قبول کند چگونه محمد به علی دعای ظفر کرده است؟ توجه کنیم که سن علی در این زمان چه بوده است! (ح-ک)

۱٤- این به روشنی طرز فکر سازندگان حدیث را مشخص می کند. (ح-ک)

پیامبر دست حسن (ع) و حسین (ع) را گرفت و گفت" هر آنکس که مرا و این دو پسر و مادر و پدر آنها را دوست داشته باشد در روز رستاخیز با من در مقام من خواهد ایستاد. (۱۰) پیامبر گفت: حسن و حسین رئیس جوانان بهشت اند.

در آخرین سال زندگانی پیامبر بود که بر طبق گفته شیعیان او موضوع علی (ع) را بعنوان جانشین خود روشن ساخت. در ایام حجة الوداع بود که پیامبر برای آخرین بار در مکه اعمال آن را بجا می آورد. پس از خاتمه اعمال حج با عده ای زیاد از مسلمین و همه بزرگان اسلام به مدینه مراجعت می نمود که در محلی بنام غدیر خم کاروان را متوقف ساخته و از بلندی منبر مانندی آغاز سخن کرد. باز منابع سنی و شیعی در حقیقت این رویداد اختلافی باهم ندارند. شرح زیر از ابن حنبل در مجموعه ای از احادیث سنی آمده است: " ما همراه رسول خدا در مسافرت بودیم و در محلی بنام غدیر خم توقف کردیم. نماز واجب ظهر را باهم در جائیکه برای پیامبر و پیروان او در میان دو درخت تمیز و آماده شده بود خواندیم. سپس پیامبر دست علی را گرفت و بحضار گفت: آیا تایید می کنید که من حقی بر هر کدام از مومنین بیشتر از حقی که آنها بخود دارند دارم؟ حضار گفتند: آری، پیامبر دست علی را گرفته و گفت بر هر کس که من مولا هستم علی مولای او است. خدایا، پشتیبان کسی باش که پشتیبان علی است و دشمن کسی باش که دشمن علی است. عمر بعد از این جریان با علی (ع) ملاقات کرده به او گفت: تبریک می گویم ای پسر ابوطالب ، اینک شب و روز (همیشه) تو مولای هر مرد و زن مومن هستی .[۱۵]

بالاخره واقعه "قلم و کاغذ" در آخرین روز های زندگی محمد (ص) است که مورد اختلاف می باشد. محمد (ص) چند روز قبل از رحلت قلم و کاغذ خواست . اینک آنرا البخاری که محدث سنی است با اجازه ابن عباس به شرح زیر آورده است:

"وقتی حال پیامبر رو به وخامت گذاشت او گفت وسائل تحریر برایم بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که بعدا گمراه نشوید. عمر گفت که مریضی بر پیامبر فشار آورده است (نمیداند چه می گوید) ما کتاب خدا را داریم و آن برای ما کافی است. آنوقت حاضرین در این باره اختلاف نظر پیدا کردند و خیلی حرفها زده شد. پیامبر سپس گفت: مرا بخودم واگذارید. در حضور من نباید دعوائی بشود. ابن عباس مجلس را ترک کرد و گفت بد ترین فاجعه ها آنست که میان رسول و نوشته اش دخالت شده. شیعیان مدعی اند آنچه محمد (ص) مایل به نوشتن اش بود انتصاب علی (ع) برای جانشینی خود بود. سنی ها توضیحات مختلف دیگری در این باره پیش کشیده اند. شیعیان باز مدعی اند که پیامبر وقتی رحلت کرد سرش روی زانوی علی (ع) بود. بعضی از سنی ها این را قبول میکنند وبعضی دیگری میگویند سر پیامبر روی زانوی عایشه زنش بود. بعضی امتیازاتی به علی (ع) داده شد که سایر پیروان پیامبر از آن محروم ماندند. علاوه بر اینکه پیامبر دختر خود فاطمه (س) را زن او نمود در حالیکه ابوبکرو عمر نیز خواستگار او بودند، علی (ع) تنها کسی بود که اجازه داشت آزادانه به خانه محمد (ص) رفت و آمد نماید. موقعی رسید که پیامبر دستور داد در های خانه های مشرف به مسجد نبی در مدینه را مسدود سازند بجز در های خانه خودش و علی (ع) . (a)

تعدادروایات دیگری نیز از محمد (ص) هست که منابع سنی و شیعه در آن توافق دارند و شیعیان آنها را شاهدی بر موقعیت علی (ع) و خانواده اش و حقانیت او به جانشینی محمد (ص) میدانند:

۱- **حدیث الثقلین- این گفته پیامبر بطور وسیعی گزارش شده است. در مجموعه احادیث متعلق به ابن حنبل چنین آمده است: «رسول خدا گفت در میان شما دو چیز سنگین بجا گذاشته ام که اگر به آنها چنگ زنید بعد از من گمراه نخواهید شد. یکی بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا که ریسمانی است کشیده از آسمان به زمین و اهل بیت من» . این دو ازهم جدا شدنی نیست تا قیامت". این حدیث با مختصر اختلافی تکرار شده و بعضی محدثین میگویند محمد (ص) آنرا در راه مکه به مدینه گفته است. در اینکه "اهل بیت من" دقیقا چه کسانی هستند قدری اختلاف است. بعضی منابع سنی می گویند که زنان پیامبر نیز باید جزو آن دسته بوده باشند. ولی نویسندگان شیعی چند حدیث را شاهد می آورند که هم در منابع شیعی و هم در منابع سنی وجود دارد که معنی آن عبارت را محدود به علی ، فاطمه، حسن و حسین می کند. برای مثال وقتی آیه مباهله نازل گردید منابع سنی می نویسند که در آن پیامبر اهل بیت خودش را چهار نفر زیر عبا تعریف کرد و همینطور وقتی آیه طهارت (۳۳/۳۳) نازل گردید برحسب گفته الترمذی محدث سنی ، عبارت محدود به آن چهار نفر گردید.**

۲- **حدیث سفینه- باز بسیاری از منابع سنی این حدیث را باشکال مختلف گزارش کرده اند: «خانواده من در میان شما چون کشتی نوح است ، هرآنکس که در عرشه اش قرار گیرد بسلامت خواهد رست وهر کس دوری کند نابود خواهد شد.»**

۳- **وقتی چهار مسلمان از علی (ع) درکاری که کرده بود به پیامبر شکایت بردند پیامبر خشمگین شده گفت: «از علی چه میخواهید؟ علی از من است و من از علی او بعد از من ولی هر مومن است» به روایتی ، تو جانشین من هستی (درحفظ دین) هم در این دنیا و هم در آخرت.**

۴- **به روایتی پیامبر گفت: «هیچکس اجازه انجام امور مرا جز خودم و علی ندارد»**

۵- **پیامبر گفت: در باره علی و فاطمه و حسن و حسین ، آنهائیکه با این چهارنفر در جنگ اند من با آنها در جنگم و آنها ئیکه در صلح اند من با آنها در صلح هستم.**

---

[۱۵]- چه دلیلی دارد که عُمر با عنوان "شب و روز" بجای واژه همیشه این مطلب را ادا کند... (ح-ک)

a - شایعاتی در مورد روابط نزدیک محمد با علی در دست است، هنگامی که محمد با علی خلوت کرده بود عایشه فرا میرسد و علی بلافاصله از اتاق خارج می شود، محمد با لبخندی می پرسد میدانی که بود؟ عایشه با لبخند معنی داری او را بی جواب می گذارد، محمد دستپاچه شده می گوید او جبرئیل بود که در شمایل علی با من نجوا ! می کرد. ح-ک

سوای اینها و احادیثی که قبلا گفته شده و مورد قبول سنی و شیعه می باشد ، شیعیان تعداد زیادی حدیث در تعریف علی (ع) دارند: [۱۶]

۱- روایت است که امام چهارم گفت: رسول خدا علی (ع) را یک حرف آموخت که دری به هزار حرف گشود و هرکدام به نوبت دری به هزار حرف دیگر گشودند.

۲- علی (ع) گفت: من محمد ام و محمد من است. [۱۷]

۳- در حدیث النورانیه علی (ع) گفت: محمد (ص) خاتم الانبیا و من خاتم الوصیّین هستم.

علاوه بر این احادیث اعتقاد بر این است که در بعضی آیات قرآنی اشاراتی به علی (ع) بعنوان جانشین پیامبر شده است:

۱- تو بیم دهنده ای وبرای هر قومی هدایت کننده ای است. بسیاری از منابع حتی منابع سنی مثل سیوطی قبول دارند که وقتی این آیه نازل گردید محمد (ص) گفت: من بیم دهنده ام و تو ای علی هادی هستی، آنهائیکه هدایت خواهند یافت از طریق تو هدایت خواهند یافت.

۲- ولیّ تو تنها خدا و رسول و نمازگزاران وزکوة دهندگان و ساجدان بخدا می توانند باشند. کلمه "ولیّ" هم به معنای دوست و هم یاری دهنده و یا آقا و ارباب می تواند باشد. بسیاری از مفسرین سنی و شیعه توافق دارند که آیه "آنهائیکه در حال سجده در راه خدا زکوة می دهند" در حق علی (ع) پس از انکه در حال نماز انگشتر خود را به سائلی داد نازل گردیده و با واقعه مذکور ارتباط بسیار دارد.

وقایع سقـیفه – برحسب ادعای شیعیان اگر محمد (ص) بوضوح علاقه خود را مبنی بر اینکه علی (ع) باید جانشین او بشود اعلام داشته بود پس چه شد که ابوبکر بعنوان اولین خلیفه انتخاب گردید؟ این موضوعی بسیار پیچیده است که در ناف واقعه سقیفه بنو ساعده قرار دارد. بنوساعده شعبه ای از قبیله خزرج در مدینه است. حقیقت آنچه اتفاق افتاد بطور کلی مورد توافق اکثر نویسندگان معتبر سنی و شیعه میباشد. وقتی محمد (ص) رحلت کرد دخترش فاطمه (س) و شوهر او علی (ع) و بقیه افراد خانواده هاشم در اطراف جنازه جمع شده و بی خبر از دو گروهی که در شهر جمع آمده بودند ترتیب دفن جنازه را می دادند. یک گروه شامل ابوبکر، عمر و ابو عبیده و سایر افراد برجسته مکه (مهاجرین) و دیگری بزرگان مدینه (انصار) بود. گروه اخیر در بنوساعده اجتماع کرده بودند. به ابوبکر خبر رسید که انصار در نظر دارند با سعد بن عبیده رئیس قبیله خزرج بیعت کنند. لذا ابوبکر و گروهش خود را سریعا به سقیفه رساندند . شخصی از انصار آغاز سخن کرد باین مضمون که چون انصار از اسلام پشتیبانی کرده و آنرا به پیروزی رسانده اند و مکیان (مهاجرین) در مدینه فقط میهمان بودند لذا رهبر قوم باید از میان انصار تعیین گردد. ابوبکر به این مطلب جواب سیاستمدارانه ای داد. او شروع کرد به تعریف و توصیف تقوای انصار و سپس ادامه داد که مهاجرین (مکیان) اول قوم مسلمان بوده و از نظر قرابت به پیامبر نزدیک ترند. اعراب رهبری را از قریش قبول خواهند کرد از این نظر قریش باید حاکم بوده و انصار وصی آنها باشند. یکی از انصار پیشنهاد کرد که یک رهبر از طرف مهاجرین و یک رهبر از طرف انصار باشد و گفت که ما در موضوع رهبری به شما (مهاجرین) حسادت نمی کنیم ولی می ترسیم افرادی بر ما حکمرانی کنند که ما پدران و برادران آنها را کشته ایم (در جنگ میان مکه ومدینه قبل از فتح مکه بوسیله محمد (ص)). بحث ومذاکره همچنان ادامه داشت تا بالاخره ابوبکر گفت: "با یکی از این دو شخص بیعت کنید ، ابو عبیده یا عمر" عمر جواب داد: "یعنی در زمان حیات تو این کار بشود؟!" «خیر، هیچکس نمی تواند از موقعیتی که رسول خدا تو را در آن قرار داده است پائین آورد، دستت را دراز کن!» ابوبکر دستش را دراز کرد و عمر بیعت نمود. حاضرین اول به آرامی و تک به تک و سپس گروهی و با شتاب پیش آمدند و با ابوبکر بیعت کردند.

یعقوبی مورخ طرفدار شیعه می نویسد که انصار اشاره کوتاهی به ادعای علی (ع) در مذاکرات سقیفه نمودند ولی حتی از نوشته های یعقوبی هم پیداست که بحث جدی در مورد این ادعا انجام نگرفت. [۱۸]

{ اکنون که نویسندهٔ کتاب بعضی آیات و احادیث و روایات را که اغلب مورد توافق سنی و شیعه بوده در حقانیت علی (ع) ذکر میکند ، مهمترین و بحث انگیز ترین اتفاقات را که در لحظاتی حساس اتفاق افتاده شاید بدون غرض و نظری فراموش کرده است، باین شرح که رسول خدا در واپسین روزهای زندگی بعلت شدت مرض قادر به امامت در نماز نبوده و از ابوبکر خواسته است بجای او بمسجد برود. این کار حد اقل یکبار و شاید چند بار انجام شده و عموم منابع بدون استثناء موضوع را تایید میکنند . پس: (۱) اگر علی (ع) محبوب خدا ورسول و اهل بیت پیامبر از قبیلهٔ قریش و قبلا نامزد بلامنازع جانشینی او بوده است، چرا ابوبکر؟ (۲) چه حاجتی به قلم و کاغذ بوده اگر پیامبر از جانشین خود علناً در برابر حاضرین اسم میبرد و جریان غدیر خم را برای آخرین بار تکرار کرده و برایش بیعت میگرفت ؟ (۳) از آنجائیکه نبوت در شخص محمد (ص) خاتمه مییافت، جانشینش تنها باید وظایف

---

[۱۶]- البته چون این حدیث ها هم در تعریف از علی بوده بنابر این بنظر می رسد که به اینصورت مورد تائید و پذیرش سنی هانبوده باشد؛ زیرا سنی ها علی را نایب و ولی نمی دانند، آنها علی را به عنوان خلیفه چهارم می پذیرند. ظاهرا بنظر می رسد نویسنده در انتخاب این حدیث ها هم نظر خاصی را دنبال می کرده است، در همین مایه به قسمت های دیگر نوشته نیز توجه کنید. (ح-ک)

[۱۷]- بنظر می رسد این حدیث از جانب کسانیکه علی را (غُرابیه) در وجود محمد و محمد را در وجود علی می دیدند ساخته و پرداخته شده باشد (ح-ک)

چطور امکان پذیر بود، دیگران در موردعلی ابراز نظری بکنند، ظاهرا یا علی به این موضوع راغب نبوده ویا آنقدر او و دیگر خاندان محمد مشغول دفن کردن جنازه بودند که فرصت نیافته است از حق خود ویا دیگران از جانب او جانبداری کنند. این هم یکی از نکاتی است که اینجانب تصور می کند نویسنده کتاب تا حدی مسئله را از دید شیعه بررسی کرده است. (ح-ک)

خلافت را که تمشیت امور دنیوی است عهده دار میگردید. – به نظر حقیر، پیامبر اسلام این انتخاب را جوانمردانه به رای و خواست مردم واگذار نموده و بدون اعمال نظر بجهان باقی شتافته است. حق هم همین بود . – مترجم }

شاید بتوان علت انتخاب ابوبکر به رهبری را حدس زد، مسلما رقابت در میان قبایل سهم بزرگی در این کار داشته است. در داخل قریش تا اندازه ای حسد و دشمنی با خاندان هاشمی بعلت شهرتی که داشتند وجود داشت. بر این اساس گفته شده که عمر بعدها به پسر عموی علی (ع) گفته است: «مردم پیامبری وخلافت را دوست نداشتند که در خانواده تو یکجا باشد. ابوبکر در هر حال از قبیله ای نسبتا کم اهمیت بود که علاقه ای به کسب قدرت نداشت. انصار در نظر داشتند که رئیس قبیله خزرج را به رهبری انتخاب کنند لذاوقتی ابوبکر بعنوان کاندید قدم پیش گذاشت قبیله اوس که رقیب بزرگ خزرج در مدینه بود با اشتیاق رهبری ابوبکر را پذیرفتند. قبیله خزرج هم کاملا متحد نبودند. از این نظر چند نفر از اشخاص مهم آن از جمله اولین کسانی بودند که با ابوبکر بیعت کردندوشاید نظر خوشی به رئیس قبیله خود نداشتند وهمینطور رویهمرفته ابوبکر انتخاب راحتی برای اکثریت بود گر چه نباید انکار کرد که بهر حال در اجتماع از شهرتی برخوردار بوده است. در باره اظهارات ابوبکر در سقیفه که در آن ادعای انصار را برای کسب رهبری رد کرده وادعای قریش را پیش کشید ، تاریخ نویسان شیعه معتقدند در هرکدام از نکاتی که ابوبکر ارائه داده است علی (ع) نسبت به ابوبکر اولویت داشته است. پس اگر قریش از لحاظ قرابت نزدیکتر از انصار به پیامبر بود آنوقت علی (ع) از ابوبکر نزدیک تر بوده است. اگر قریش اولین قبیله بود که اسلام آورد پس علی (ع) اولین فرد از آن قبیله بود که اسلام آورد. اگر قریش در میان اعراب نسبت به انصار از نظر اصالت استحقاق بیشتری داشت آنوقت علی (ع) و خاندان هاشم اصیل ترین آنها میان قریش بود.

خدمات علی (ع) به اسلام و همنشینی مدام او با پیامبر اگر هم بیشتر از ابوبکر نبود اقلا با آن برابر بود. علاوه بر این اگر انتخاب رهبر می بایستی بوسیله مراجعه بارای عمومی انجام گیرد پس چرا از خانواده هاشم که خانواده پیامبر بود نظر خواهی نشد. بهترین حرفی که می شود در موضوع سقیفه زد همان گفته عمر است: «الـفـلـتـةً " (کاری که با شتاب و بدون فکر انجام گیرد) هردو منبع سنی و شیعه توافق دارند که بعد از آنکه ابوبکر در مسجدی در سقیفه بیعت گرفت عمر با گروهی از مردان مسلح به خانه علی (ع) رفت و از او خواست که مثل سایرین با ابوبکر بیعت نماید. حتی بعضی گفته اند که علی (ع) را تهدیدکرد که اگر خودداری کند خانه اش را خواهد سوزاند. میان آنها سخنان درشتی رد و بدل شد و برحسب بعضی نوشته ها فاطمه (س) زن علی (ع) و دختر پیامبر بیرون آمده وتهدید می کند که شخصا به مردم مراجعه و دادخواهی خواهد کرد. با اینکار مهاجمین را سرافکنده می سازد.

هرمنبع سنی و شیعه تائید می کند که علی (ع) از طرف اشخاصی مانند عمویش العباس و حتی ابو سفیان از خاندان امیه تشویق شد که خود را نامزد دوم رهبری کند تا با او بیعت نمایند، حتی ابوسفیان گفت که مدینه را پر از مردان مسلح خواهد ساخت تا رهبری علی (ع) را با زور تثبیت نماید. معذلک ممکن نیست تخمین زد که شمار کسانیکه در این موقع پیرو علی (ع) بودند چند نفر می شدند. ولی علی (ع) از وقوع دوگانگی در اجتماع جلوگیری نمود، خصوصا بعد از اینکه ابوبکر خلافت را بدست گرفت عده زیادی از اعراب مرتد شدند و لازم شد که تدارک جنگی علیه آنها دیده شود. همینطور در زمان خلافت عمر و عثمان باز علی (ع) مدعی آن مقام نشد.

میان مورخین سنی و شیعه درباره روش علی (ع) در برابر خلافت ابوبکر و پس از آن در برابر خلافت عمر و عثمان اختلاف است. مورخین سنی بسیار مایلند که علی (ع) را به رهبری خلیفه اول وفادار نشان دهند و او را مشاوری امین در انجمن آنها بدانند. بعضی از این منابع حتی می گویند که علی (ع) در روز سقیفه با ابوبکر بیعت کرد. مورخین شیعی البته این نظر را کاملا رد می کنند و می گویند که علی (ع) از اینکه حق او در خفا ربوده شده است عمیقا رنجیده خاطر گردیده و تنها برای جلوگیری از اختلاف و برخورد ها بوده که در آن زمان حساس مخالفتی با رهبری ابوبکر نکرده است. منابع شیعی معتقدند که علی (ع) در واقع با خلیفه جدید بیعت نکرد تا پس از مرگ فاطمه (س) که شش ماه پس از رحلت پیامبر اتفاق افتاد.

اختلاف میان خانواده پیامبر و خلیفه جدید از اولین روز پس از رحلت پیامبر آغاز شد. فاطمه (س) مدعی ملک موروثی خود فَدَک شد که پیامبر آنرا در جنگ خیبر به غنیمت برده بود. ابوبکر ادعای مزبور را نپذیرفت بدلیلی که می گفت اموال پیامبر بیت المال عمومی است و آنهم بر اساس گفته پیامبر است که "هیچکس از من ارث نخواهد برد و آنچه از من بماند به مصرف زکوة خواهد رسید" [۱۹]

طی دوسال دوران خلافت کوتاه ابوبکر هر پشتیبانی که از نامزدی علی (ع) بخلافت می شد بعلت خودداری او از پیگیری ادعایش بتدریج از میان رفت. معذلک یک مشت افرادی بودند که در برابر بیعت با ابوبکر یا هرکس دیگر جز با علی (ع) سرسختانه مقاومت مینمودند. چهار نفر از آنان بنام عمار و مقداد و ابوذر و سلمان را شیعیان اولین چهار نفر از این گروه می دانند و برابر بسیاری از احادیث سه نفر دیگر نیز بزودی به این عده قلیل افزوده شد. [۲۰]

۱۹- این خود می تواند نمادی از نداشتن فرزند مستقیم باشد. زیرا کدام پدری است که فرزندی از خون خود داشته باشد و او را از ارث محروم کند. (ح-ک)

۲۰- ریشه شقه شدن و فرقه فرقه شدن اسلام از همین مرحله آغاز می شود (ح-ک)

مورخین شیعی با ریشخند خاطرنشان می کنند که انتخاب ابوبکر به مقام خلافت با رای اکثریت مسلمانان فرضا هم درست بوده باشد، جانشینی ابوبکر بوسیله عمر را نمی توان توجیه کرد. ابوبکر در زمان مرگ ، عمر را جانشین خود کرد و از چند شخص مهم هم تعهد پشتیبانی از این انتصاب را گرفت. باز علی (ع) ندیده گرفته شد و مورد مشورت هم قرار نگرفت. در زمان خلافت عمر، علی (ع) خود را از کار های عامه کنار کشید و از تحریک مردم یا تجدید ادعایش خودداری نمود. مورخین سنی باز مخالفت های علی (ع) با عمر را کم اهمیت تلقی کرده اند در حالیکه شیعیان نشان می دهند که علی (ع) علنا با بعضی از تصمیات عمر مخالفت کرده و در ملاء عام سرپیچی خود را از خلیفه در چند مورد نشان داده است.

عمر یک هیئت شش نفره برای انتخاب رهبر بعد از خود تعیین نمود. با اینکه علی (ع) جزو آن هیئت بوده ولی سایر اعضای آن طوری انتخاب شده بودند که موفقیت علی (ع) را تقریبا غیر ممکن میساخت. دو نفر از اعضای هیئت بنام سعد و عبدالرحمن که پسر عمو و طبعاً متمایل به پشتیبانی از عثمان بودند و ضمنا عبدالرحمن برادر زن عثمان بودو علاوه بر این برابر شرائط عمر وظیفه رای گیری هم بعهده عبدالرحمن بود. احادیثی که عموما مورد استناد قرار میگیرد نتیجه نهائی انتخابات هیئت در سال ۶۴۴ میلادی بدست آمد که در آن عبدالرحمن خلافت را به علی (ع) پیشنهاد کرد بشرطی که برابر قرآن و سنت پیامبر و مطابق روش دو خلیفه اول رهبری کند. عبدالرحمن باید از مخالفت های علی (ع) بابعضی سیاست های دوخلیفه اول آگاه بوده باشد. لذا خودداری علی (ع) از پیروی از روش های دو خلیفه اول غیر قابل اجتناب بود. عبدالرحمن سپس خلافت را به عثمان با همان شرائط پیشنهاد نمود و او قبول کرد. مورخینی که از طرفداران جدی سنت می باشند به ندرت این حقیقت را پنهان می کنند که خلافت عثمان برای اسلام چیزی در حد فاجعه بود. بجای پرهیزکاری و سادگی و درستکاری که از مختصات رهبری محمد (ص) و دو خلیفه اول بوده خلافت عثمان پر از حمایت های بی جهت و ثروت اندوزی و عشق به تجمل بود.

او مرد ضعیف النفسی بود که اجازه داد از اقربای خود مروان بر او مسلط شده و اداره امور عامه را در دست بگیرد. عثمان از خاندان امیه بود و در زمانی کوتاه اعضای خانواده اش در بالاترین مقامات اداری جامعه قرار گرفتند با اینکه این خاندان در گذشته از دشمنان سرسخت ونیرومند پیامبر در مکه بوده و در زمان امامتش در مدینه یکبار مکیان را بر علیه او شورانده است.

دیری نگذشت که نارضائی هایی در ایالات امپراتوری اسلام که سریعا توسعه میافت بوجود آمد. در مصر مردم بر علیه حاکم که برادر رضاعی (همشیر از یک مادر) عثمان بود شورش کردند. این شخص در عداد چند نفری بود که شخص پیامبر او را در فتح مکه بسبب تحریف قرآن و ارتداد محکوم به مرگ کرده بود (مداخله عثمان او را نجات داد) . حاکم کوفه (عراق) برادر ناتنی عثمان مست در میان مردم ظاهر می شد و اسباب بی آبروئی خود می گردید. در سال ۶۵۶ میلادی هیئت هائی از مصر و عراق به مدینه آمده و شدیدا بخلیفه اعتراض نمودند. این هیئت ها حامیانی در میان افراد مهم مدینه از قبیل زبیر و طلحه که هرکدام در آرزوی خلافت بودند و عایشه زن پیامبر که از طلحه پشتیبانی میکرد پیدا کردند. علی (ع) در موقعیت نامطلوبی قرار گرفت. هیئت های معترض دست به دامن او شده و خواستار حمایتش بودند و او البته با آنها در شکایت شان همدردی نمود. از طرفی علی هم کسی نبود که اختلافات را دامن زده و از شورش پشتیبانی نماید. عثمان دست بدامن او شد تا شورشیان را آرام کند. علی (ع) هر کاری که می توانست در مقام یک میانجی انجام داد و درعین حال از عثمان خواست که در سیاست های خود تغییری بدهد. آخرالامر پس از آنکه شورشیان ازخیانت خلیفه اطمینان حاصل کردند به خانه اش هجوم آورده و او را کشتند. بلافاصله پس از قتل عثمان جماعتی در اطراف علی (ع) گرد آمدند و از او خواستند که خلافت را قبول کند. در بدو امر با توجه به اوضاع و احوال علی (ع) در قبول خلافت مردّد ماند ولی از همه طرف مورد فشار قرار گرفت.

مهاجرین و انصار و هیئت هائی که از ایالات آمده بودند همه در قبول خلافت به او اصرار کردند تا بالاخره علی (ع) تسلیم شده قبول کرد. این جریان مصادف بودبا سال ۶۵۶ میلادی ۲۴ سال بعد از رحلت پیامبر اسلام . پس از حدوداً یکربع قرن بلاتکلیفی علی (ع) عاقبت به مقامی رسید که در طول تمام این سالها آن را حقاً متعلق بخود می دانست. [۲۱]

---

[۲۱]- اگر علی این حق را بر خود میدانست چگونه بودکه در این مدت نه درتلاش بدست آوردنش بلکه در حمایت از عثمان و احتمالا بیعت با عمر چگونه حقی بود که عایشه زن پیامبر با آن مخالفت میکرد. (ح-ک)

فصل سـوم
زندگی امامان و تفرقه های اولیه در میان شیعیان

با توجه به تاریخ تشیع خصوصا در دوران اولیه اش لازم است میان روایات تاریخی که نویسندگان شیعی ثبت و ضبط کرده اند و نقدی که محققین معاصر بر آن نوشته اند فرق گذاشت. در این فصل نقطه نظرات روایت ها مورد بررسی قرار میگیرد و نتیجه بررسی های محققین معاصر در فصل بعد خواهد آمد. بخش اول زندگانی علی (ع) در فصل گذشته گفته شد واز اطلاعات تاریخی درباره امام دوازهم آنچه موجود باشد در فصل هشتم خواهد آمد. آنچه شیعیان در هر نسل از زندگانی امامان در کتب تاریخی خود آورده اند اکثرا مفید فایده چندانی نیست زیرا که این نوشته ها با هدف دیگری بجز دادن اطلاعات لازم در باره زندگی امامان نگاشته شده است. این نوشته ها عموما بصورت داستان و دفاع از امامان و اثبات بعضی چیز ها در حق آنها است. در میان مطالب خاصی که نویسندگان شیعی در مورد هرکدام از امامان سعی در اثبات دارند گفته می شود: که تولدآنها معجزه وار رخ داده و مختون به دنیا آمده اند و بند ناف شان از پیش بریده شده بوده و به محض تولد (بعضا در شکم مادرشان) بحرف آمده و خدا را به بزرگی یاد کرده و هرکدام از سوی امام قبل از خود به امامت انتخاب شده (در مورد علی (ع) از طرف محمد (ص)) و هرکدام معجزاتی آورده و از علوم ماوراء الطبیعه برخوردار بوده اند. اکثر نویسندگان شیعی معتقدند که همه امامان شهید شده اند ولی بنظر می رسد که این عقیده باید مربوط به دوران اخیر باشد چون بعضی از نوشتجات اولیه این موضوع را در حق بعضی از امامان کاملا رد می کنند و از آنجائیکه بیشتر امامان در کتب تاریخی غیر شیعیی هم دیده نمی شوند لذا آنها بجای اشخاص مهم تاریخی تبدیل به افرادی نیمه افسانه ای شده اند.

<u>امامت علی (ع)</u>
بخش نخستین زندگانی خلیفه چهارم ، از نظر شیعه خلیفه اول ، ابوالحسن علی ابن ابیطالب معروف به امیر المومنین و کار های او در زمان سه خلیفه اول در فصل گذشته آورده شد. اینک در این فصل سالهای پر ماجرای دوران کوتاه خلافت او برشته تحریر در می آید.

می شود گفت که انتخاب علی (ع) به مقام خلافت مورد تائید و قبول اکثر مسلمانان در مدینه و اکثر ایالات امپراتوری اسلام بوده است. او خلیفه ای بود که حقیقتا و بدون چون و چرا از طرف بیشتر مسلمانان انتخاب شده بود. پس از گذشت دوران خوش اولیه معلوم شد که او در برابر مسائل داخلی سهمناکی قرار گرفته است. در زمان خلافت عثمان تمام مقامات مهم حکمرانی امپراتوری اسلام در اختیار اعضای خاندان امیه قرار گرفته بود. اکنون این خاندان به رهبری عضو شایسته اش معاویه، حاکم سوریه ، از قبول خلافت علی (ع) جداً سر باز زده و در پی خونخواهی عثمان بر آمد. معاویه مدعی بود که علی (ع) بعلت همدستی با قاتلین عثمان گناهکار است. از طرف دیگر طلحه و زبیر دو شخص از مهمترین نزدیکان پیامبر از انتخاب مردی جوان به خلافت دل آزرده شده و وقتیکه متوجه شدند که دیگر هرگز به آن مقام نخواهند رسید راه مکه را در پیش گرفته و با عایشــه دختر ابوبکر و بیوه پیامبر که خود کینه دیرینه ای با علی (ع) داشت هم پیمان شدند. این سه نفر به بصره رفته و شورشی بخونخواهی عثمان بپا کردند، اگر چه هرسه آن ها به اندازه هر کس دیگر مسئول این قتل بودند . در آغاز کار ها بروفق مراد علی (ع) پیش رفت. بالاخره علی (ع) سرداری بزرگ بود و موفق شد شورش بصره را در جنگ جمل فرو نشاند. طلحه و زبیر در این جنگ کشته شدند و عایشه دستگیر گردیده و با احترامی که شایسته بیوه پیامبر بود به مدینه اعزام گردید. معذالک جریان کارها بزودی برعلیه علی (ع) برگشت. یکی از مسائلی که گریبانگیرش شد همان طبیعت سرراست و انعطاف ناپذیر او بود. علی (ع) مطلقا اجازه نداد مصالح سیاسی او را وادار به چشم پوشی از مسلک واصول اخلاقیش بکند. او بدون وقفه کوشش نمود که هر جنبه از زندگی جامعه را که احساس می کرد از مرام پیامبر منحرف شده است در مسیر صحیح قرار دهد. بدون توجه به اینکه دشمنان نیرومند و با نفوذی میان عده زیادی که در دوران خلفای سابق منـتفع شده بودند برای خود تهیه می بیند، به روش خود در کار ها ادامه داد. این افراد بطرف معاویه کشیده شدند و معاویه در سوریه علیه حکومت علی (ع) طغیان کرد.

در سال ۶۵۶ میلادی ۳۶ هجری بود که علی (ع) بعد از جنگ جمل مرکز حکمرانی خود را از مدینه به کوفه منتقل نمود. از این تاریخ تا اواسط قرن دوم اسلامی که بغداد بنا گردید کوفه مرکز اصلی تشیع در دنیای اسلام باقی ماند. پشتیبانی کوفه از مقاصد شیعه نعمت ونقمت را توأمان داشت. طبیعت متلّون کوفیان برای تشیع همان اندازه تولید مسئله کرد که برای آن مفید واقع گردید.

در سال ۳۷/۶۵۷ معاویه بسوی کوفه لشکر کشی کرد. علی (ع) با بی میلی در صدد مقابله بر آمد و جنگی در صفیّن درگرفت. لشکر علی (ع) پر از همرزمان سابق پیامبر و قاریان قرآن بود اما لشکر معاویه افتخار داشتن یک مشت همرزمان سابق پیامبر و بقیه عموما از قبایل عرب بودندکه دیرتر اسلام آورده واینک به ایالات مرزی برای بدست آوردن غنائم کشانده شده بودند. از طرفی معاویه مکّاری کار کشته بود و با قول پرداخت رشوه راه را برای فرار سربازان طرف مقابل و جذب آنها بخود هموار ساخت .

جنک صفین جنگی خونین و طولانی و بی نتیجه بود. کار به حکمیت کشید ولی طبیعت متلون کوفیان مانع کار علی (ع) شد و حتی قادر به انتخاب نماینده ای که مورد نظرش بود نگردید. گرچه شرح کیفیت حکمیت مغشوش است ولی در هر حال بنفع علی (ع) تمام نشد. از بخت بد، علی (ع) که در قبول حکمیت بسیار مردد بود بخشی از لشگریانش او رادر ارجاع به حکمیت مقصر قلمداد کرده و دسته جمعی با تکرار "قضاوت تنها با خدا است" جدا شده و بنام "خوارج" خوانده شدند.

علی (ع) خود را از همه طرف زیر فشار میدید. جریان حکمیت بطور وضوح فرصتی به معاویه داد که خود را جمع و جور کرده و موقعیت اش را تقویت نماید.

در مصر حاکم انتصابی علی (ع) بوسیله بعضی اقدامات معاویه از کار برکنار گردید و آن ایالت زیر حاکمیت سوریه قرار گرفت. بالاخره خوارج در نزدیکی پایتخت علی (ع) شرارت هائی برپا کردند و پایتخت را با تهدید جدی روبرو ساختند. علی (ع) مجبور شد نقشه حمله به سوریه راکنار گذاشته و به خوارج حمله بَرَد. در جنگ نهروان خوارج ریشه کن شدند ولی انتقام خود را بدست یکی از اعضای خود بنام عبدالرحمن بن ملجم از علی (ع) گرفتند. در ۱۹ رمضان سال ۴۰ (۲۷ ژانویه ۶۶۱) عبدالرحمن علی (ع) را در کوفه مضروب کرد واو دوروز بعد درگذشت.

کوشش در وصف روشنی از شخصیت علی (ع) واقعا کار مشگلی است چون او حتی در نظر مسلمانان سنی نمونه ای بی بدیل از تقوی و چشمه علم بوده و تقریبا ابعاد افسانه ای پیدا کرده است. دلیری او در جنگ و بزرگواریش در حق دشمن شکست خورده و صداقت و صفای بی ریا و فصاحت کلام و اطلاعات عمیق او از ریشه اسلام جای پرسشی باقی نگذاشته بدلیلی که همه در تاریخ ثبت و ضبط است. همچنین پایه گذاری تحصیل دستور زبان عربی به وسیله صحابه اش أسوالدّعالی و همینطور ایجاد روش صحیح قرائت قرآن به اونسبت داده شده است. خطابه ها و نامه های او خصوصا آنچه در نهج البلاغه جمع آوری شده است را اکثر مسلمانان از نظر اهمیت در ردیف بعد از قران قرار داده اند. این خطابه ها و نامه ها بعنوان نمونه های اولیه از نوشتجات اسلامی در فلسفه و الهیات و اخلاق شناخته شده است و نیز از طریق اصحاب اش مانند حسن البصری و ربیع ابن خیثم آغاز صوفیگری در اسلام را از علی (ع) میدانند. علاوه بر دیگر کسان ، حتی خلیفه دوم عمر ، او را بهترین قضات دانسته و تصمیمات قضائی اواز نظر فقهای صاحب نظر سنی و شیعه در سطح بالائی قرار داشت. دوران کوتاه خلافت علی(ع) را شیعیان عصر طلائی میدانند که در آن دوران اجتماع در مسیری که باید هدایت میشد بدست امامی که از طرف خدا انتخاب شده بود هدایت شده است. [۲۲]

نجف شهری است که آرامگاه علی (ع) در آنجا واقع شده است، ولی وجود پیکرش در آن محل مورد تردید می باشد چون بعضی روایات مدفن او را در کوفه و بعضی دیگز در مدینه یا در محلی گمنام ذکر می کنند. معذالک بیشترین شیعیان مدفن او را در نجف قبول دارند ودر نتیجه شهر بزرگی در اطراف آن بوجود آمده است. اولین ساختمان آرامگاه بدستور هارون الرشید خلیفه عباسی بنا شد علاوه بر آن چندین ساختمان دیگر هم بنا گردید ولی بعدا خراب شد. یکی از آنها حد اقل بدستور متوکل خلیفه ضد شیعه از بین رفته است.

عضد الدوله یکی از امرای بویه زیارتگاهی در قرن چهارم هجری (۱۰ میلادی) بنا نهاد که تا سال ۷۵۵/۱۳۵۴ بر جا بود. قسمت اصلی ساختمان فعلی بوسیله شاه صفی از سلسله صفویه در حدود سال ۱۰۴۵/۱۶۳۵ بنا شده و گنبد آن را نادر شاه زر اندود کرده است. در طول ۴۰۰ سال اخیر نجف محل سکونت عده ای از مشهور ترین علمای جهان شیعه و شماری از بزرگترین مدارس دینی بوده است.

<u>حسن (ع) امام دوم</u>

ابو محمد حسن بن علی معروف به مجتبی از نظر شیعیان پس از درگذشت علی (ع) بمقام امامت رسید. حسن (ع) بسال ۳ هجری در مدینه بدنیا آمده و در میان خانواده شخص پیامبر رشد کرده و تربیت یافته است. وقتی پیامبر رحلت کرد او ۷ سال داشت. تردیدی نیست که پیامبر علاقه زیادی به دو نوه اش حسن (ع) و حسین (ع) داشته و از آنها بعنوان رئیس جوانان بهشت نام برده است. بنا بر روایات مشهور پیامبر در حق آنها گفته است: "آنکه حسن و حسین را دوست بدارد مرا دوست داشته و آنکه از آنها متنفر باشد از من متنفر است" اکثر پیروان محمد (ص) بیاد می آورند که چگونه پیامبر دست بسر این دونوه می کشیده و آنها را می بوسیده و چگونه موقعی بعلت زمین خوردن حسن (ع) وعظ خود را قطع کرده است.

---

[۲۲]- آماری کوتاه از کسانی که به دست علی کشته شده اند نشانه قصاوت و سنگدلی علی را بدرستی نمایان می کند: او مردی بنام "عروه" و پسر اموی (عمو) او را به دو نیم کرد. عمرو پیر مرد ۸۰ ساله عرب را با نیرنگ سر برید. در تاخت و تاز به خیبر مردمی را که سر جنگ نداشته اند را کشت. سپس درقلعه "قموص" را که ساکنین آن از ترس به پناه رفته بودند شکست و همه ساکنین را کشت. ربیع ابن ابی الحقیق- عنتر- مره- یاسر- از سران خیبر که به میانجیر گری آمده بودند را سر برید. روزی علی از ولید پسر عتبه خواست تا پیرو او گردد ولید پاسخ داد تو پدر مرا کشته ای چگونه با کشنده پدرم دست یاری بدهم "علی" خاموش ماند و سخنی نگفت. ای کاش روشنفکر نمایان ما به اندازه ولید تازی خرد میداشتند و بر خونهای نیاکان خود ارج مینهادند.

امام علی یکی از مشاوران نزدیک عمر در هنگام حمله لشگر اسلام به ایران بود. زمانی که عمر می خواست خود شخصا در این جنگها حاضر شود، امام علی به او گفتک "تو سر این سپاهی اگر بروی و کشته شوی سپاه اسلام متلاشی می شود تو باید مرکز خلافت را داشته باشي تا اگر سپاه اسلام شکست خورد ایرانیان بدانند که این نیرو پشت دارد" تاریخ طبری جلد ٥ ص ۱۹٤۳ و ۱۹٤٥، اخبار الطول برگ ۱٤۷ و نهج البلاغه برگ ٤٤۳ – ٤٤٦ .

عمر که داماد علی بود و روی حرف او حساب می کرد در دارالخلافه ماند. پس از شکست ایرانیان علی خطاب به مردم کوفه گفت: " ای مردم کوفه، شما شوکت عجمان را بردید" تاریخ طبری جلد ٦ برگ ۲۲۰۸-

پس از به خلافت رسیدن علی که بسیار لرزان و کوتاه بود اختلاف علی و معاویه بر سر قدرت بالا گرفت و موجب جنگ های طولانی شد. علی جهت تامین مخارج مجبور به گرفتن باج و خراج بیشتر از ایرانیان بود این فشار ها را توسط سرداران خود از جمله خلید بن طویف و زیاد ابن ابیه که بسوی خراسان، فارس و ری و آذربایجان روانه کرده بود اعمال کرد. آیا اینها نشان از صلح دوستی و ارادت علی به ایرانی ها بوده است؟ (ح-ک)

حسن (ع) ۳۷ ساله بود که پدرش در کوفه بقتل رسید. معروف است که بسیاری از پیروان پیامبر از مهاجرین مکه و انصار مدینه بعد از رحلتش جزو لشگریان علی (ع) بوده اند ، لذا آنها می بایستی در زمان قتل علی (ع) در کوفه بوده و چند روز بعد رای به خلافت حسن (ع) بعنوان جانشین پدرش داده باشند. در این موضوع مخالفتی از کوفه و مکه و مدینه نرسیده و مطلبی از مخالفت در جائی ثبت نشده است.

در میان دوازده امام شیعه ، حسن (ع) تنها امامی است که از طرف مورخین غربی بشدت تحقیر شده وبعلت واگذاری خلافت به معاویه بدون اینکه مقاومتی نشان دهد مورد استهزا قرار گرفته است. او را زنباره، بی شعور و نا لایق و دوستدار تجملات توصیف کرده اند. این انتقادات شدید را مورخین شیعه رد می کنند و خاطر نشان می سازند که تسلیم شدن حسن (ع) از روی ضعف و ترس نبوده بلکه مبتنی بر واقعیت و دلسوزی بوده است.

پس از قتل علی (ع) لشگر کوفه در اطراف حسن (ع) گرد آمدند تا بالشگر سوریه به فرماندهی معاویه که در حال پیشروی بود مقابله کنند. ولی پخش شایعات دروغ و عملیات جاسوسان و رشوه های بی حساب معاویه چنان تزلزلی در ارکان کوفیان بوجود آورد که حسن (ع) دید لشگرش ذوب شده و از بین میرود. در این وضع تسلیم و واگذاری قدرت برای حسن (ع) تنها چاره موجود و ضمنا راهی برای جلوگیری از خون ریزی بی حاصل بود. در مکاتبات میان معاویه وحسن (ع) که به کناره گیری حسن (ع) منجر گردید نکته جالب این بود که معاویه در آن مکاتبات اهمیتی به اعتراضات حسن (ع) نداده است و اعتراضات حسن (ع) هم این بود که کار های معاویه در اسلام بی سابقه است و در واقع امر معاویه فرزند معروفترین مخالفان اسلام بوده و اینک وضعیت میان او و معاویه مشابه وضعیتی است که میان ابوبکر و علی (ع) بعد از رحلت پیامبر می باشد و نیروی جنگی معاویه و استعداد های سیاسی وسن او مهمتر از ادعای حسن (ع) به سابقه دینی خودش است. بطوریکه مورخین شیعی خاطرنشان میسازند اعتراضات حسن (ع) باین معنی بوده که منبعد در اسلام نیروی سیاسی تعیین کنندهٔ رهبری خواهد بود نه اعتبار دینی.



کوفیان با تنزل رای و عدم اتحاد و تلون مزاج خود حسن (ع) را بوضع بدی مایوس کردند همانطوریکه پدرش علی (ع) را نا امید کردند و همانطوریکه دوازده سال بعد برادرش حسین (ع) را قرار بوده مایوس کنند. بخشی از لشگریان کوفه بر حسن (ع) شوریدند و بخشی به سوریان پیوستند و بقیه ناپدید شدند. حتی خیمه خود حسن (ع) بتاراج رفت و خودش زخمی شد. پس نباید تعجب کرد که او جز تسلیم و کناره گیری انتخاب دیگری نداشته است. معاویه برای توجیه کردن کسب قدرت بدست خود وعادلانه نشان دادن آن به کناره گیری حسن (ع) احتیاج داشت. غلبه در جنگ به تنهائی کافی نبود. او با کمال میل حاضر گردید شرائط مصالحه بسیار خوبی پیشنهاد کند که از آن جمله بود عفو عمومی پیروان حسن (ع) و پرداخت پول نقد قابل توجهی به خود حسن (ع) وعلاوه براینها بنا بر بعضی روایات شرط این که خلافت بعد از مرگ معاویه به حسن (ع) تعلق گیرد.

حسن (ع) بعد از کناره گیری در ۴۱/۶۶۱ ساکن مدینه شد و زندگی آرامی را گذراند. او حاضر نشد خود را در گیر فعالیت های سیاسی کند ولو اینکه نتیجه عملی مثبتی از آن بدست آید. هیئت هائی به حسن (ع) مراجعه کرده پیشنهاد نمودند چنانچه اقدام به شورش کند از او پشتیبانی خواهند کردولی معاویه رشته کار های امپراتوری را چنان در ید قدرت خود داشت که هر شورشی محکوم به شکست بود. حسن (ع) بهر حال قول داده وقرار نامه امضا کرده بود. او بسال ۴۹/۶۶۹ در سن ۴۶ سالگی وفات یافت.

مورخین شیعه نوشته و برخی مورخین سنی نیز تائید کرده اند که او بوسیله زنش و به تحریک معاویه مسموم گردید. هیچ چیز بهتر از مرگ حسن (ع) اهداف معاویه را برآورده نکرده و راه را به جانشین خود فرزندش یزید هموار نمی ساخت.

<u>حسین (ع) امام سوم</u>

پس از حسن (ع) برادر کوچک او حسین (ع) رئیس خانواده علی (ع) و بر حسب شیعیان امام سوم شد .

ابو عبدالله حسین بن علی که شیعیان او را سید الشهدا لقب داده اند بسال ۶۲۴ /۴ در مدینه تولد یافت . علاقه مفرط پیامبر به دو نوه خود قبلا گفته شد . بر حسب بعضی روایات علی (ع) حسین (ع) را به حسن (ع) ترجیح میداده است.

حسین (ع) تا زمانی که برادرش حسن (ع) زنده بود نقش نفر دوم در خانواده را داشت ولی پس از مرگ حسن (ع) او رئیس خانواده گردیده و نقطه آمال کوفیان شد که روز به روز از حکومت جابرانه سوریه بی طاقت می شدند. تازمانیکه معاویه زنده بود حسین (ع) اقدامی نکرد و خود را وابسته به قرار دادی دانست که حسن (ع) با معاویه منعقد کرده بود. اموی ها سُبّ علی (ع) را در بالای منبر رواج داده بودند با این هدف که عوامل متعصب شیعه را به طغیان علنی وادار سازند. اولین کسی که به این تله افتاد حجربن عدی الکندی بود. حُجر در ۵۱/۶۷۱ در کوفه شورشی بپا کرد. شورش به آسانی خاموش گردید و او با شش نفر از همدستانش در دمشق به دستور معاویه اعدام شدند. این هفت نفر را شیعیان اولین شهداء نام می برند.

در سال ۶۸۰ میلادی یا ۶۰ هجری معاویه درگذشت ولی قبل از مرگ مقدمات جانشینی خود بوسیله پسرش یزید را فراهم کرده بود. اگر حکومت معاویه ، پسر نیرومند ترین دشمنان پیامبر در مکه ، برای بعضی مسلمانان پرهیز کار نفرت آور بوده ، جلوس یزید دائم الخمر که علنا قوانین اسلام را مسخره نموده و به آن توهین میکرده هتک حرمت از اسلام بود. مردم کوفه یکبار دیگر جنبیدند و نامه ها و پیغام رسانانی به مدینه فرستادند و در آن حسین (ع) را تشویق نمودند که به کوفه آمده و رهبری را بدست گیرد.

بعلت فشاری که حکمران مدینه به حسین (ع) وارد میکرد که با یزید بیعت کند ، حسین مدینه را ترک کرده و به مکه آمد. در اینجا بود که پسر عمویش مسلم ابن عقیل رابه کوفه فرستاد تا اوضاع را بررسی و برآورد کند. بمحض ورود مسلم به کوفه جلسات بزرگی تشکیل شد که در آن هزاران نفر تعهد پشتیبانی از حسین (ع) را کردند. با وجود گزارشات تشویق آمیز مسلم چند نفری حسین (ع) را از رفتن به کوفه بر حذر داشتند و تزلزل رای کوفیان را که در حق پدر و برادرش ثابت شده بود به اوگوشزد کردند ولی حسین (ع) در رفتن مصمم بود و همراه حدودا پنجاه نفر از افراد مسلح وعده ای زن و بچه مکه را برای کوفه ترک کرد.

در کوفه وضعیت بسرعت در حال تغییر بود. یزید از جریاناتی که در کوفه میگذشت کاملا آگاه بود لذا عبید الله بن زیاد را دستور داد تا رشته کار های کوفه را بدست گیرد . عبید الله جَو وحشتی در کوفه بوجود آورد و هر گونه طغیانی را بشدید ترین وجهی سرکوب می کرد. این وضع با تهدید روسای قبایل به مرگ، در صورتیکه قبیله شان اقدام به شورش می کرد ، تقویت می شد. اقدامات عبید الله منجر به دستگیری و اعدام مسلم گردید و واحد های مسلح به تمام راه هائی که از جنوب به کوفه ختم می شد برای جلوگیری از حسین (ع) اعزام گردید. با اینکه حسین (ع) هشدار هائی نسبت به وضعیت کوفه دریافت کرد معذلک به حرکت خود ادامه داد و پیشنهادات دیگری را که سلامت او را تضمین میکرد قبول ننمود. عده کمی از پشتیبانانش موفق شدند مخفیانه از کوفه بیرون آمده و به او بپیوندند ولی دیگران دستگیر شدند و اکثریت قابل توجهی یا از ترس و وحشت از شمشیر عبید الله ویا بطمع پول او تعهد پشتیبانی از حسین (ع) را فراموش کردند.



تصادفا فرمانده جوانی بنام الُحّر التمیمی با هزار نفر از لشگریان زیر فرمانش در سر راه حسین (ع) و همراهانش که به کوفه نزدیک میشدند قرار گرفت {*در غالب کتب و بعضی نوشتجات و همچنین وعاظ در بالای منبر این شخص را حربن یزید ریاحی اسم برده اند وشاید التمیمی لقب او بوده که در جائی ندیدم* – مترجم} الـحُر دستور داشت از نزدیک شدن حسین (ع) به شهری یا دهکده ای در عراق پیشگیری کنند و او همین دستور را به حسین (ع) اعلام کرد. حسین (ع) در جواب خور جینی پر از نامه کوفیان را که دریافت کرده بود به او نشان داد. حسین (ع) وقتی دید که تشنگی بر افراد الـحُر غالب شده از آبی که برای مصرف همراهان خود تهیه دیده بود بآنها داد و سپس الحر و افرادش به امامت حسین (ع) در نماز ایستادند.

مذاکراتی میان طرفین صورت گرفت و عاقبت حسین (ع) موافقت کرد که در مسیری بر خلاف جهت کوفه حرکت کند. الحر برای گرفتن دستورات بعدی کس فرستاد. گروه حسین (ع) بحرکت ادامه داد ولشگریان الحر هم سایه به سایه در تعقیب آنها رفتند تا به دشت کربلا رسیدند. روز دوم محرم از سال ۶۱ هجری (۱۲ اکتبر ۶۸۰) بود. روز بعد در حدود چهار هزار نفر از افراد مسلح به فرماندهی عمر بن سعد وارد شدند با دستوری از عبید الله باین مضمون که حسین (ع) اجازه ندارد محل را ترک کند مگر بیعت نامه با یزید را امضا نماید. ابن سعد حسین (ع) و همراهان را در محاصره گرفت و حتی راه را به نهری که تنها منبع آب برایشان بود قطع کرد. حسین (ع) با ابن سعد شروع به مذاکره کرد و گفت که علاقه ای به خونریزی ندارد و از او خواست که اجازه دهد به عربستان برگردد. ولی ابن سعد نرمشی نشان نداد زیرا که اگر در ماموریت خود موفق میشد عبید الله حکمرانی ری را به او قول

داده بود. در این فاصله وضع اردوگاه حسین (ع) بعلت کمبود آب بسیار وخیم میشد. عبیدالله متعاقبا دستور نهائی خود را توسط شمر فرستاد: ابن سعد یا باید بلافاصله به حسین حمله کند یا فرماندهی را به شمر واگذار کند. ابن سعد عصر روز نهم محرم لشگرش را جمع آوری کرده به طرف اردوگاه حسین (ع) پیش راند و برای جنگ در روز بعد آماده شد. در آن شب حسین (ع) ازهمراهانش خواست که او را ترک کنند و بگذارند که او خودش با دشمن مقابله کند ولی آنها حاضر به ترک وی نشدند. صبح سرنوشت ساز دهم محرم سال ۶۱ هجری (۱۰ اکتبر ۶۸۰) که عاشورا نامیده شده است سر رسید. صبحگاه یکبار دیگر حسین (ع) بسوی اردوگاه امیه رفت و سخنان مهیجی ایراد کرد. عده ای بطور وضوح تحت تاثیر قرار گرفتند و الحر التمیمی که بار اول سر راه حسین (ع) قرار گرفته بود به گروه ناچیز حسین (ع) پیوست و در آغاز جنگ جزو اولین افراد بود که کشته شد.

روایت است که همراهان حسین (ع) در آن روز ۷۲ نفر عبارت از افراد مسلح و زن و بچه بوده اند (۱۸ نفر از خانواده علی (ع) و ۵۴ نفر همراهان پشتیبان) بنظر می رسد که نبرد بطور پراکنده و تن به تن همراه با تاخت و تاز های کوتاه مدت بوده است. تیر اندازی پیوسته و منظم کمانداران امیه بسوی اردوگاه حسین (ع) صدماتی ببار آورد. پشتیبانان حسین یک به یک کشته شدند و مردان خانواده حسین (ع) نیز آماج تیر ها قرار گرفتند. ار مردان جنگی تنها حسین (ع) با برادر ناتنی اش عباس که در آنروز پرچمدار بود باقی ماندند. عباس نیز وقتی سعی داشت برای زنان و کودکان تشنه آب بدست آورد به قتل رسید و لشگر امیه اطراف حسین (ع) بی کس و یاور را گرفتند. حسین (ع) فرزندخردسال خود را بغل کرده و التماس میکرد که به بچه آب بدهند ولی تیری در گلوی کودک نشست و او را کشت. وقتی لشگریان امیه حلقه محاصره را بر حسین (ع) تنگ کردند او دلیرانه جنگید تا ضربه ای از پشت سر بر او وارد شد و او را به رو به زمین افکند. حتی آنموقع هم سربازان برای وارد آوردن ضربه نهائی به نوه پیامبر مردد بودند تا اینکه شمر آنها را وادار کرد و بر حسب بعضی روایات او خود پیش آمده و با ضربه ای کاری زندگی حسین (ع) را خاتمه داد. لشگر امیه خیمه ها را تاراج و سر از بدن تمام کشته شدگان از جمله حسین (ع) جدا نمودند و به نیزه ها زدند و پیشاپیش دستجات حرکت داده و به کوفه مراجعت نمودند. علی تنها فرزند باقیمانده حسین (ع) نیز جزو زنان و کودکان باسارت رفت. علی بعلت مریضی در جنگ شرکت نکرده بود.

در کوفه عبید الله مجمع بزرگی تشکیل داده ودستور داد سر حسین (ع) را روی سینی گذاشته و با اسرا پیش اوبیاورند. وقتی سر حسین (ع) راپیش او گذاشتند با عصای خود ضربه از به لبهای آن وارد آورد و اسرا را مورد تمسخر قرارد داد. بعضی از آنهائیکه شاهد این ماجرا بودند شدیدا تحت تاثیر قرار گرفته و یکی از آنها گفت: "عصایت را از روی آن لبان بردار، قسم به خدا که لبان پیامبر خدا را مکرر بر روی آن لبان دیده ام" زینب خواهر حسین (ع) وقار خود را حفظ کرده و بدون ترس به عبید الله جواب داد در ابتدا عبید الله میخواست علی را هم بکشد ولی زینب معترضانه گفت: " ای ابن زیاد! تو باندازه کافی خون از ما ریخته ای"، سپس بازوان خود را دور گردن علی حلقه کرد و گفت: "قسم به خدا من از علی جدا نخواهم شد، اگر میخواهی او را بکشی مرا هم با او بکش " عبیدالله اسرا را زندانی کرد و بعد از چندی آنها را با سر حسین (ع) روانه دمشق نمود.

یزیددر دمشق به سر حسین (ع) خیره شد و به علی وزینب توهین کرد. معذلک بعدا شکی نیست که از ترس اعتراضات عمومی که ممکن بود تاج و تخت اش را بخطر اندازد سعی کرد به آلام اسرا تسکین بخشد لذا آنها را آزاد کرده و اجـــازه داد به مدینه برگردند. [۲۳]

۲۳- آقای دکتر شجاع الدین شفا در پاسخ متنی که در مورد داستان عشقی اورینب و حسین و یزید نوشته بودم به من نوشتند: "دوست ارجمند .... متن جالب شما را در مورد ارزیابی جنگ کربلا و داستان عشقی اورینب با علاقه خواندم. البته این ماجرا را قبلا نیز خوانده بودم ولی نه به این جامعیت و تفصیلی که شرح ارسالی شما داشت.

عقیده شخصی من این است که این ماجرا تنها یکی از عوامل جنبی واقعه کربلا بود نه عامل بنیادی آن. این عامل بنیادی مبارزه برای قدرت بود که در جهان اسلام از همان هنگام در گذشت محمد انگیزه اصلی تمام تحولات و تمام جنگ ها و توطئه ها ساخت و پاخت های این جهان بود. پس از قتل علی، فرزند ارشد او حسن مدعی خلافت قانونی عرب در برابر معاویه شد و حتی صحبت از جنگ طرفین نیز بمیان آمد، ولی با پولهای فراوانی که معاویه به وی پیشنهاد کرد و تعهداتی که در باره واگذاری خلافت به حسین برادر کوچکتر او پس از مرگ معاویه بعهده گرفت حسن که اصولا اهل مبارزه نبود از دعوی خلافت خود صرفنظر کرد و ترجیح داد که زندگی آرامی را با ۷۰ زن پیاپی خویش بگذراند، و ظاهرا بدستور معاویه از جانب یکی از همین زنان مسموم شد. ولی معاویه در این میان با زیر پا گذاشتن تعهد خود زمینه را برای موروثی کردن خلافت و تعیین پسرش یزید به جانشینی خویش راه را بر خلافت حسین بسته بود، و برای حسین راهی نمانده بود جز اینکه مشروعیت خود را از راه سر باز زدن از بیعت با یزید و رویاروئی با او مطالبه کند.

عزیمت او به کوفه نیز بدنبال وعده شیعیان این شهری که کانون اصلی طرفداران علی و خاندان او بود در پشتیبانی از او و دعوت وی به شهر خود صورت گرفت، و فقط رشوه های بیدریغ ابن زیاد حاکم اعزامی یزید به سران شهر بود که کوفیان از پشتیبانی او خودداری کردند، و جنگ حسین در کربلا جنگی بود که از این راه به وی تحمیل شد و عملا چاره ای جز آن برایش باقی نماند. این واقعیت نیز شایان تذکر است که تا زمان شهادت حسین و یاران او در کربلا اساسا مسئله امامت مطرح نبود و تنها صحبت از خلافت در میان بود. موضوع امامت فقط بعد از مرگ حسین یعنی از زمان زین العابدین امام چهارم شیعه مطرح شد، زیرادیگر امیدی برای انتقال خلافت موروثی به خاندان علی باقی نمانده بود.

داستان رقابت یزید با حسین در مورد اُرَیْنَب نیز تنها داستانی از این نوع نیست که تاریخ نویسان شیعه در این راستا حکایت کرده اند، زیرا نظیر این داستان را نیز در مورد همسری شهربانو دختر ادعائی یزدگرد و نارضائی یزید که بنوبه خود خواهان او بود از این بابت، روایت کرده بودند. منتها در هر دو مورد (منجمله در مواردی که خودتان به کتاب زین العابدین رهنما استناد کرده اید) این روایتها طوری ارائه شده است که شدیدا به نفع حسین و به زیان یزید باشد. با بهترین مراتب دوستی شجاع الدین شفا»

داستان روز کربلا از این قرار است:

معاویه که با اقتدار و حیله گری های استادانه ای به کرسی حکومت تکیه زده پسرش یزید را به سرکردگی سپاه و به فرماندهی لشگر گماشته است. در این ایام حسین و خانواده اش در سرزمینی تحت لوای معاویه ویزید زندگی میکنند. {بقیه در برگ بعد}

فاجعه کربلا به اینصورت پایان یافت.

در اینجا جزئیات آن واقعه شرح داده شد چون آن از تمام رویداد های تاریخ اسلام بیشترین اثر را روی شیعه در طول ازمنه داشته است. لازم است توجه کوتاهی به مسئله قصد و آزوری حسین (ع) برای حرکت به کوفه نمود. بعضی از مورخین آن را تنها یک ماجرای سیاسی که با شکست مواجه شد تلقی کرده و از آن گذشته اند. ولی البته مورخین شیعه این نظر را رد می کنند. حسین (ع) زمانی که به عراق نزدیک می شد از شکست شورش در کوفه هشدار های بسیاری دریافت کرده بود. مورخین شیعه نوشته اند که حسین (ع) در یکی از منازل در طول راه پس از دریافت اخبار ناگوار از کوفه خطاب به همراهان خود از مرگ و نابودی که در انتظار آنها بوده سخن رانده است. حسین (ع) می توانست در این موقع به مدینه رفته یا حتی پیشنهاد قبیله طِیِّ مبنی بر پناه بردن به مواضع مستحکم و کوهستانی آنها را قبول کند. معذلک او این پیشنهاد را رد کرده و حتی همراهان خود را به ترک کردن اش تشویق نمود ه و راه کوفه و نابودی قطعی راپیش گرفت.

اس . ایچ. ام جفری S.H.M. Jeffrey مورخ معاصر شیعی چنین نوشته است:

« واضح است که حسین از خطراتی که انتظارش را میکشیده کاملا آگاه بوده است. او طرحی را در سر می پرورانید که انقلابی در وجدان اجتماع مسلمین بپا کند. علاوه بر این چنانچه قبلا هم گفته شده و بر طبق منابع موجود حسین سعی نکرد کمک نظامی فراهم کرده و سازمان دهی نماید. کاری که او می توانست به آسانی در حجاز عملی سازد. او حتی سعی نکرد از نیروئی که برایش مقدور و میسر بود استفاده کند.

آیا میتوان تصور کرد که کسی در راه کسب قدرت فعالیت کند ولی از یاران خود بخواهد که او را ترک کنند؟ پس حسین چه هدفی داشت و چرا هنوز میخواست به کوفه برود؟

{بقیه از برگ پیشین}
یزید در لشگر خودسرداری دارد که دارای همسری بی اندازه زیبا و خوش بر و رو بنام اورینب است. یزید عاشق و دلباخته اورینب است و به هر حیله ای دست زده، با ارسال هدایا، پول و جواهر، خرما و شتر، کنیز و غلام نتوانسته دل اورینب را بدست آورد. یزیدِ عاشق پیشه چه شعر ها که برای اورینب نسروده.

حسین ابن علی نامه های متعددی از هواداران خود ازمردم کوفه دریافت میدارد که او را به کوفه فرا میخوانند تا با جمع پیروان خود از آن محل بتواند با یزید مقابله کند. او مسلم ابن عقیل را برای بررسی وضعیت بکوفه میفرستد . مُسلِم خبرهای خوشی به حسین میدهد ولی خیلی ها او را از رفتن بکوفه منع میکنند ولی حسین مصمم است که برود .

یزید نا امید از همه کار، به پدر مکارش معاویه پناه میبرد؛ معاویه یزید را راهنمائی میکند که سردار را به ماموریت بفرستد تا اورینب در فراق همسر به هوس در آید که باز هم نتیجه نمیبخشد. در شهر شایع میکنند که اورینب به هوس بازی با دیگران مشغول است و زناکار میباشد. وقتی سردار از ماموریت برمیگردد و گوشش به شایعه ها آشنا میشود مترصد میشود همسرش را طلاق دهد. حسین همانند جد بزگوارش که همیشه در صدد دست اندازی به زنان بیوه میبوده در کمین نشسته بود. تا صیغه طلاق جاری میشود به ناگاه بدون توجه به یزید و معاویه زن مطلقه را ربوده و بعقد خود در بیاورد.

حسین ابن علی با اینکار گور خودش و یارانش را میکند. او زنی را که به حیله های یزید و معاویه از همسرش طلاق گرفته است را تصاحب میکند. اینکار حسین برقی در چشمان در انتظار یزید میاندازد که امت عرب تا آن تاریخ بخاطر نداشت.

یزید به حسین ابن علی پیغام میدهد اگر سرش را دوست دارد و سلامت افراد خانواده اش را میخواهد از شیطنت دست بردارد. ولی حسین ابن علی که به مقصود نزدیک شده سر از پا نمیشناسد و در صدد گرفتن کام از همسری تازه است! با نامه هائی که از کوفه رسیده عازم کوفه میشود. در صحرای کربلا با سپاهیان ابن زیاد مواجه میشود. از او سئوال میکنند عازم کجاست، که حسین ابن علی با نشان دادن خرجین نامه ها میخواهد ابن زیاد را قانع کند ولی فرمانده سپاه به حسین و هفتادو چند نفری که همراه او بودند نه راه پس میگذارد و نه راه پیش و او را در کربلا محاصره میکنند.

چون حسین در راه سفر بود وقتی در صحرای کربلا محاصره میشود پیش بینی جنگی نکرده بود و سپاهی همراه او نبود. یزید و لشگریان معاویه او را محاصره میکنند، هنوز حسین فرصت دارد با دادن طلاق و پس دادن اورینب جان خودش و همراهان را نجات دهد ولی با کله شقی تمام شانه خالی میکند و زیر بار نمیرود و همانشب به افراد خیمه و بارگاه میگوید "اینها با من کار دارند هرکس میخواهد میتواند از تاریکی شب استفاده نموده و جان خود را نجات دهد" که همان شب دیگران که جزو افراد فامیل حسین ابن علی نبودند چادر ها را ترک نمودند.
... ادامه در برگ ۲۵ آمده است...
.. ادامه از برگ ۲۴ ...
این جریان تاریخی که در بسیاری از تواریخ کتاب ها و نوشته های فقهای اسلام آمده از مردم عادی پنهان نگاه داشته میشود در حالیکه ریشه حقیقی و اصل واقعه کربلا است. فقهای شیعه همانند همه پنهان کاری های دیگر این اصل تاریخی را وارونه جلوه داده و فقط به حکومت کوفه و عمل یزید و معاویه و کشته شدن اصغر و اکبر اشاره میکنند.
زندگانی امام حسین – نوشته زین العابدین رهنما،جلد اول فصل های۷، ۸، ۹،۱۰، ۱۲، ۱۴ ، ۱۵و فصل ۳۴ برگ ۵۱۴ -
تاریخ های انتشار: چاپ اول آبان۵ ۱۳۴، چاپ دوم اسفند ۱۳۴۶، چاپ سوم خرداد ۱۳۴۸ سازمان انتشارات جاویدان.

از قول حسین (ع) امام سوم شیعیان روایت است:
«ما از تبار قریش هستیم و هواخواهان ما عرب و دشمنان ما ایرانی ها هستند. روشن است که هر عربی از هر ایرانی بهتر و بالاتر و هر ایرانی از دشمنان ماهم بر تر است. ایراني ها را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد، زنانشان را بفروش رسانید و مردانشان را به بردگی و غلامی اعراب گماشت" سفینة البحار و مدینة الاحکام و الآثار نوشته حاج شیخ عباس قمی برگ ۱۶۴ و آنگاه ملایان نادان حسین را یک مظلوم به ایرانیان معرفی کرده اند. (ح-ک)

مایوس کننده است که می بینیم علمای اسلام شناس عرب جنبه تاریخی مسئله را بیشتر در مد نظر داشته و تمام توجه خود را مطلقا به جنبه های ظاهری واقع کربلا معطوف و هرگز سعی در تجزیه ریشه وقایع و افکار متفرق ودرد آور حسین نکرده اند.

یک بررسی دقیق و تجزیه وقایع کربلا حقیقتی را هویدا می سازد بدینمعنی که حسین از ابتدا طرح برپائی انقلاب عظیمی را در وجدان مذهبی مسلمانان میریخت. تمام عملیات او حاکی از این حقیقت است که پیروزی که با نیروی نظامی بدست آید همیشه موقتی است چون نیروی مقتدر تر دیگری در طول زمان می تواند آن را به نابودی کشاند. ولی پیروزی که بواسطه رنج و فداکاری بدست آید دائمی بوده و در ذهن و وجدان حک می شود.

اینک جریان طبیعی کشمکش و منازعه میان کنش و واکنش در کار بود. یعنی عمل "کنش" پیشرو اسلامی محمد موفق شد از محافظه کاری عرب که در بطن عرف واساس فکر دوران بت پرستی قبل از اسلام قرار داشت جلوگیری کند. اما در مدت کمتر از سی سال این محافظه کاری عرب بصورت (واکنشی) جان گرفت تا با عمل (کنش) محمد یکبار دیگر مصاف دهد. قدرت این (واکنش) که در خصلت یزید جا داشت لابد در حدی بوده است که بتواند از عمل (کنش) محمد جلوگیری کرده یا اقلا آن را از شکل اصلی بیاندازد. در فکر حسین اینک اسلام نیاز فوق العاده ای به جریان انداختن مجدد عمل (کنش) محمد در برابر (واکنش) کهنه اعراب داشت و این کار مستلزم تکانی عظیم بود. اگر حسین یزید را که علنا بر ضد شعائر اسلام برخاسته بود تایید می نمود ، این کار او نه تنها به معنای یک توافق سیاسی می شد، شبیه کاری که معاویه با حسن کرد، بلکه مؤید خلقیات و روش زندگی یزید هم می گردید.

حسین طرح خود را ریخت .... او متوجه شد که زور اسلحه به تنهائی عمل (کنش)اسلامی و وجدان اسلامی را نجات نخواهد داد. لازم بود که احساسات ودلهای مردم به تکان آید. این جز با فدا کاری و قبول رنج بدست آمدنی نبود لذا در انتخاب شیوه ای که بکار برد مصمم گردید. [۲۴]

فهم چنین مسئله ای مشکل نیست خصوصا برای کسانیکه اعمال قهرمانی و فداکاریها را کاملا درک می کنند مانند فدا کاری سقراط و ژاندارک که هر دو در راه عقاید خود از جان گذشتند و بالاتر از همه فداکاری بزرگ عیسی مسیح برای نجات نوع بشر.

جواب حسین به خیرخواهانی که اورا از رفتن به عراب باز میداشتند را باید در این زاویه دید جستجو کرد. دلیل همراه بردن زنان و کودکان نیز همان بوده است. با اینکه ابن عباس (پسر عموی پدرش) گفته بود که اگر در رفتن اصرار دارد اقلا خانواده اش را با خود همراه نکند.

حسین به طبیعت وحشیانه نیرو های دشمن توجه داشت و میدانست که امیه پس از کشتن او زنان و کودکانش را باسارت برده و تمام راه از کوفه به دمشق خواهند برد. کاروان اسرا که خانواده بلافصل پیامبر بودند خود تبلیغی برای پیام او خواهد بود و مسلمین را مجبور به تفکر در این فاجعه خواهد کرد و در مورد تمام این قضایا مسلمانان را وادار به تعمق نموده و وجدانشان را بیدار خواهد کرد... ودقیقا همینطور شد. [۲۵]

حسین در رسیدن به هدف خود موفق گردید. بعلت این موفقیت امروز مشگل است کار حسین را از نظر اصول اخلاقی و تفکر اسلامی دقیقا برآورد کرد.

اگر حسین وجدان مسلمانان را با این روش تکان نداده و بیدار نکرده بود ، کسی چه میداند ، ای بسا روش زندگی یزید در اجتماع مسلمین با تایید و اقبال نوه پیامبر معیاری مقبول از رفتار و سلوک میگردید. [۲۶] **شکی نیست که حتی پس از تثبیت پادشاهی یزید هم اخلاق و رفتار خصوصی اینگونه پادشاهان تفاوتی با اخلاق و رفتار یزید نداشت ولی تغییر فکری که بعد از فدا کاری حسین بر جای ماند همیشه بعنوان خط مُـقَــسِمِ میان اصول اسلامی و خصوصیات شخصی حکمرانان از آن استفاده شد. »**

مشکل است در اثرات و اهمیت شهادت حسین (ع) برای شیعیان دست به مبالغه زد گرچه غصب حقوق علی (ع) بوده که شیعیان آنرا نقطه آغاز حرکت انقلابی شان دانسته و توجیه عقلایی کرده اند و در واقع شهادت حسین (ع) بود که به آن یک حرکت

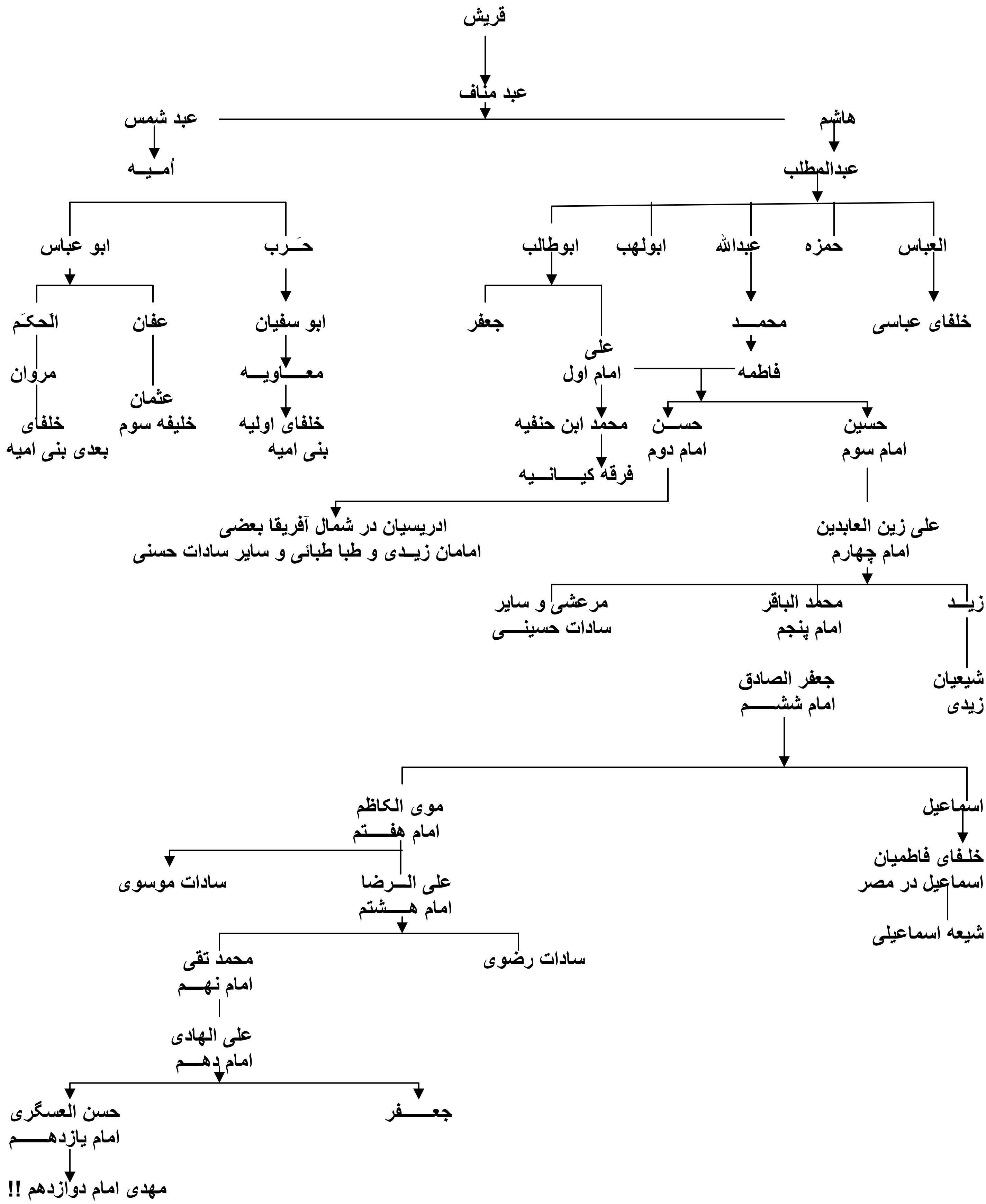
---

[۲۴] – ببنید نویسنده با چه ظرافتی از زبان ملایان و شیعه ها با بکار گرفتن واژه های فلسفی میخواهد عامل بنیادی مبتنی بر قدرت خواهی را لوث کرده و مسئله را تغییر جهت داده بهره برداری کند. (ح-ک)

[۲۵]- البته نه در آن زمان وقتی داستان زندگی امامان بعدی را مطالعه کنیم مفهوم خواهد داد، بلکه سال ها بعد در کربلا بارگاه خیالی برای این شخص ساخته و پرداخته شد. جسد هائی که سرهایشان بر نیزه شده و به سوریه برده شده بود چند روزی بر زمین صحرا ماند و عشایر و کشاورزانی که برای عبور گله از آن محل می گذشتند متوجه جسد های بی سر شدند و آنها را بدون اینکه بتوانند تشخیص بدهند که هستند دفن کردند. سالها بعد از سیلاب و کشت که زمین ها شخم شده بود در زمان دیلمیان بارگاهی ساخته شد که معلوم نیست بر کدام قبر و بر کدام جسد ساخته شده است و کربلا نام گرفت. تکرار بی وقفه روضه کربلا نه اینکه وجدانی را بیدار نکرد بلکه اسلامی بر مبنای ساخته و پرداخته ها بوجود آورده است ومردم ساده لوح را مشغول نگاه داشته است. (ح-ک)

[۲۶]- البته معیار یزید در رفتار هر ملا و رهبری دینی مقبول است فقط همان ظلم و ستمی که بر اساس برخی آیه های قرآن به زن و مرد روا شده است را در جامعه تحمیل کرده و از تحمیق مردم سوء استفاده کرده اند. وگرنه گر به خلوت میروند آن کار دیگر می کنند. (ح-ک)

شجره نامه دوازده امام و ارتباط آنها با سلسله ها و فرقه ها و اولاد و احفاد آنها



متهورانه ای داده وتخم آنرا دردلهای مردم کاشت. تا امروز شهادت حسین (ع) واقعه ایست که شیعیان هر سال یاد بود آن را ملتهبانه برگزار می کنند. در ده روز اول محرم تمام دنیای تشیع غرق در سوگواری می شود. بالاتر از همه حسین (ع) از راه شهادت رسم و عادتی قدسی به شیعه اسلامی بخشیده است. { *درحق این موضوع بسیار مهم مرحوم دکتر شریعتی شرح وافی در کتب خود آورده است*- مترجم} با اینکه شیعیان در طول تاریخ اولیه خود مورد اذیت و آزار قرار گرفته اند و برابر روایت شان هر یک از امامان آنها به شهادت رسیده است. بیش از همه این حسین (ع) بود که چنین منشی را به شیعه اسلامی داده است، منشی که وقایع اخیر در ایران نشان داد که همواره بقدرت خود باقی است.[۲۷]

گفته اند حسین (ع) در صورت ظاهر بسیار زیبا و خیلی شبیه خود پیامبر بوده است. قدش متوسط و پوستش سبزه بوده و گفته اند که فوق العاده آرام و با جذبه بوده است. بدن او بیش از سی زخم شمشیر و نیزه و تیر داشته و زیر سم اسبان لشگر ابن سعد لگد مال شده بوده است. پس از آنکه لشگریان محل را ترک می کنند عده ای عشایر از دهکده همجوار آمده و اجساد را دفن کرده اند. سالیان بعد بقعه ای در آن محل بنا شد. اولین بنا بوسیله خلیفه عباسی متوکل در سال ۸۵۰ /۲۳۰ با خاک یکسان وزمین آن شخم شد. پس از مرگ این خلیفه ساختمان زیارتگاه مانندی مجددا بنا گردید. تاریخ تمام ابنیه زیارتگاه فعلی شاید به دروان عضد الدوله شاهزاده بویه ۳۶۹/۹۷۹ بر گردد. این ساختمان چندین بار خراب و گنبد آن هم در قرن ۱۱ میلادی به آتش کشیده شد و تام شهر کربلا در ۱۸۰۱ میلادی بدست وهابیان چپاول شد و همینطور به وسیله لشگریان عثمانی به فرماندهی نجیب پاشا در ۱۸۴۳ میلادی تاراج گردید. اخرین باز سازی اساسی بنای زیارتگاه به دستور ناصرالدین شاه درحدود ۱۸۵۰ میلادی انجام وگنبد آن زر اندود گردیده است وسایر کار های زیر بنائی مهم آنجام پذیرفت. محوطه بسته در اطراف مرقد را حایر می گویند و اشخاص غیر مسلمان اجازه ورود به آنجا را ندارند. کربلا علاوه بر مقبره حسین (ع) مقبره ای بهمان اندازه مهمی را در خود جای داده است که متعلق به عباس برادر ناتنی حسین (ع) می باشد. سایر اعضای خانواده علی (ع) هم بر حسب گفته ها در همانجا مدفون هستند. [۲۸] **شهر کربلا البته مرکز مهم دینی شده که هم زیارتگاه و هم مرکز آموزش دینی ودارای مدارت متعدد علوم دینی است. قبل از تغیرات سیاسی اخیر رسم بود که اجساد افراد سرشناس در ایران به کربلا حمل و در آنجا دفن میگردید. این کار در حال حاضر ممکن نیست.**[۲۹] **گورستان های عظیم اطراف شهر شاهد این رسم دیرینه است.**

<u>علی ، زین العابدین – امام چهارم</u>

ابومحمد علی بن حسین معروف به زین العابدین و همینطور ملقب به "السجّاد" و "الزکیّ" از نظر شیعه اثنی عشری امام چهارم است. او بسال ۳۵/۶۵۸ در مدینه بدنیا آمد. پدرش حسین (ع) امام سوم بوده و بر حسب روایت شیعیان مادرش شهربانو دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی ایران بوده است. در بخش قبلی گفته شد که علی تنها فرزند حسین (ع) بود که به علت بیماری و ضعف قدرت جنگیدن نداشته و لذا از مقتل کربلا جان سالم بدر برده است و همینطور شرحش گذشت که او اسیر گردید و به دمشق اعزام شد و در آنجا یزید آزادش کرده و اجازه داده است به مدینه برگردد.

شهادت حسین (ع) در ۶۰/۶۸۰ اثر عمیقی روی شیعه گذاشت. اواخر همان سال گروهی از شیعیان در کوفه شروع به گرد همآئی کردند تا در باره ترمیم شکست خود مذاکره نموده و به یاری حسین (ع) بشتابند. سلیمان بن صورَد را به رهبری انتخاب ولقب شیخ الشیعه باو دادند. نهضت آنها بنام توّابون خوانده شد برای مدت چهار سال بحالت سری باقی ماند. در ۶۵/۶۸۴ علنا قیام کرده و با ۳۰۰۰ تن به لشگر ۳۰،۰۰۰ نفری امیه یورش برده و همگی کشته شدند.

در سال ۶۴/۶۸۳ مدت کوتاهی قبل از قیام توّابون، یزید خلیفه اموی درگذشت. متعاقبا پادشاهی کوتاه مدت ششماهه فرزند بیمارش آغاز و از آن به بعد امویان دچار دسته بندی و توطئه و جنگ در میان خود شدند. این وضع برای تمام دستجات مخالف امویان فرصتی مغتنم بود . در کوفه رهبران دستجات مختلف قبیله ای گرد هم آمده و تصمیم گرفتند با عبدالله بن زبیر که قبلا در حجاز در سال ۶۱/۶۸۰ اعلام خلافت کرده بود را دعوت به فرستادن نماینده اش برای اداره کردن شهر کنند. باین ترتیب عراق تحت حکمرانی ابن زبیر قرار گرفت. در این موقع مختار الثقفی وارد کوفه شد. او در میان شیعیان برای محمد بن الحنفیّه فرزند سوم امام اول علی (ع) تبلیغ میکرد. محمد بن الحنفیّه از زن دیگر علی (ع) از قبیله حنیفه بود (فرزند فاطمه (س) دختر پیامبر نبود) توابون که آماده حرکت بسوی شهادت بودند از همیاری با مختار خودداری نمودند ولی پس از شکستشان طرفداران مختار بیشتر شدند چون در میان شیعیان کوفه جایگزینی برایش پیدا نشد. عاقبت در ۶۶/۶۸۶ مختار نیروی کافی یافت تا کوفه را متصرف شود.

۲۷- بسیاری معتقدند که آنچه در ایران بوقوع پیوست طرحی بیگانه بود که چون نگران از بین رفتن ابزار های تختطئه و تتمیع بود صورت گرفت تا با زنده نگاه داشتن این مراسم و پس بردن دانش مردم راه برای تتمیع و چپاول را باز نگاه دارند. (ح-ک)

۲۸- با نبودن سر جسد ها هنگام دفن، بعد از آنهمه تاراج و شخم زدن چگونه میتوان با شکیات و حدس و گمان به جایگاهی استغاثه و دعا کرده درخواست حاجت نمود از پرسش هائی است که امروز روشنفکران مرتبا مطرح می کنند. (ح-ک)

۲۹- پس از سقوط امپراتوری عثمانی و تقسیم آن توسط فرانسه و انگلیس به قطعات کوچک بعد از جنگ جهانی اول، و تسلط انگلیس به عراق که همزمان با دوران قاجاریه بوده، توسط ایادی انگلیس تشویق و مرسوم شده بود. زیرا هر جنازه با هزینه هائی که در بر داشت و مالیات و پول هائی که به خزانه انگلیسی واریز میکرد ارتباط مستقیم داشت و از این بابت دو نتیجه حاصل می شد، اول در سیاهی و بی خبر نگاه داشتن مردم و دوم درآمد مالی. (ح-ک)

از آنجائیکه توابون و در واقع خود تشیع در اصل تا آن زمان جنبشی عربی بود؛ مختار اولین کسی بود که عده زیادی ایرانی رابرای کمک به شیعه در یکجا جمع و مسلح نمود. ایرانیان در طبقه بندی اجتماعی امپراتوری اسلام در رده پائین بنام مــوالـــی قرار داشتند. مختار در تبلیغات خود ابن الحنفی را موکذا مهدی قلمداد کرد که مسلمانان را از ستم رهانیده و عدالت را برقرار خواهد نمود. نهضت مختار در سال ۶۷/۶۸۶ یا ۶۸/۶۸۷ شکست خورد و مختار کشته شد ولی تبلیغات برای ابن الحنفیه هنوز ادامه یافت .

وقتی ابن الحنفیه درگذشت (۸۱/۷۰۰) عده از از پیروان گفتند که او نمرده بلکه غایب شده و برخواهد گشت. مختار وپیروان ابن الحنفیه باینصورت اولین کسانی بودند که به دو عقیده زیر بنائی که از آن به بعد اهمیت بزرگی در نمو و گسترش شیعه پیدا کرد برجستگی دادند، یکی مهدویت و دیگری غیبت و رجعت بود. در طول این سالهای پر آشوب زین العابدین امام چهارم خود را از سیاست و جنبش های آن دور نگاه داشت. بر کناری او از هرگونه فعالیت بحدی بود که نه عبدالله بن زبیر و نه بعد از او الحجاج که ابن زبیر را شکست داد نیازی به تحدید فعالیت های زین العابدین ویا گرفتن بیعت از اورا در خود احساس نکردند.

آنچه اززندگانی زین العابدین ضبط وثبت است بنظر می رسد که او با چند تن از یاران نزدیکش در انزوا زندگی زاهدانه ای داشته است واکثر اوقات خود را صرف گریه بر شهدای کربلا میکرده و لقب "سجاد" شاهدی بر تعداد سجده هایش در برابر خدا است. گفته اند که بر آمدگی پیشانی اش دو بار در سال (در اثر سجده های مکرر) تراشیده میشد . گر چه او خود را از مردم دور نگاهمیداشت و شیعیان هم به محمد بن الحنفیه متمایل شده بودند ، شکی نیست که زین العابدین در انظار عامه از احترام زیادی برخوردار بوده است. چندین تن از فقهای معروف آن زمان مانند الزهری و سعید بن المسیّب از جمله یاران نزدیک او بوده اند. مشگل است از شمار پیروان و هواخواهانش مطمئن شد. بنظر می رسد وشاید بشود با اطمینان گفت که حدودا هیچ پیرو ومریدی تا شکست شورش مختار و پایان خلافت ابن زبیر در سال ۷۳/۶۹۲ نداشته است. معذالک حکایت مشهوری است که وقتی هشام پسر خلیفه عبد الملک برای انجام حج به مکه آمد دید که بعلت زیادی جمعیت قادر نیست به آسانی بکعبه نزدیک شود ولی وقتی دید که جمعیت راهی برای شخص دیگری باز کردند که براحتی عبور کند ناراحت شد و پرسید که آن شخص کیست که جمعیت با احترام راه را برایش باز میکنند ولی توجهی به او که پسر خلیفه است نمیشود؟ گفتند که او زین العابدین است. گفته اند که خلیفه عبدالملک ، زین العابدین را به دمشق فرا خوانده ومدتی کوتاه او را زندانی کرده است.

برحسب منابع مختلف زین العابدین در سال ۹۴/۷۱۲ .یا ۹۵/۷۱۳ در ۵۷ یا ۵۸ سالگی بدرود حیات گفت. او در گورستان بقیع مدفون میباشد. بر طبق مورخین شیعه زین العابدین بدستور خلیفه ولید یا برادرش هشام مسموم شده است. [۳۰]

محمد الباقر – امام پنجم

ابو جعفر محمد ابن علی ملقب به الباقر در سال ۵۷/۶۷۶ تولد یافت. مادرش فاطمه یکی از دختران امام دوم حسن(ع) بود. باین ترتیب از دو طرف فاطمه و علی نسبی مشترک دارد. زمانیکه پدرش درگذشت او ۳۷ سال داشت.

محمد الباقر مانند پدرش در سیاست مداخله نکرد و مدعی خلافت نشد. همانطور که در زمان پدرش ابن الحنفیه مدعی خلافت بود در دوران او نیز رقیبی بنام زید برادر ناتنی اش از شیعیان بیعت میخواست وشرکت فعالانه تری در سیاست برای رسیدن به امامت داشت لذا آماده بود تا اندازه ای نقطه نظرات اکثر مسلمانان را با تایید خلافت ابوبکر، عمر و قبول کار های قانونی آنها بر آورده سازد.

گفته اند که خلیفه هشام، الباقر و پسرش جعفر را به دمشق فرا خواندو باآنها در مسئله مربوط به اینکه علی (ع) امام اول دارای علم غیب بوده است یا نه مباحثه نمود و گفته اند که در این مباحثه هشام شکست خورد و الباقر را به وطن خود روانه نمود.

الباقر در زیر فشار ادعای رقیبش زید اصل نص را تاکید نمود (نص در اینجا بمعنای تعیین امام است بوسیله امام قبل از او) اما طرفداران وپیروانش در برابر طرفداران و پیروان زید و ابو هشام فرزند ابن الحنفیه در اقلیت بودند.

از اتفاقات مهم دیگر در این دوره بطوریکه منابع شیعی اشاره می کنند آغاز حرکتی مستقل بوسیله شیعیان در موضوع فقه و حدیث بود. شیعیان در این مسائل منحصرا شروع به پیروی از هدایت امامان خود نمودند و دستورات عمر و سایر محدثین که مورد اتکای بقیه مسلمانان جهان بود را رد کردند.

شیعیان مانند سایر امامان الباقر را شهید قلمداد کرده ولی در مورد نوع مرگ اش توافقی باهم نداشتند. بعضی گفتند که او را هشام مسموم نمود و بعضی دیگر گفتند که ابراهیم ابن ولید ترتیب کشتن او را داده است و همینطور اختلاف نظر زیادی در تاریخ مرگ او از ۱۱۴/۷۳۲ تا ۱۲۶/۷۴۳ وجود دارد. بنظر می رسد که اکثر منابع سال ۱۱۷/۷۳۵ را قبول می کنند ولی این تاریخ گفته

[۳۰] – توجه خوانندگان گرامی را به زندانی و مسموم شدن ویا کشته شدن یک یک امامانی که بعدا خواهد آمدجلب مینماید. (ح-ک)

مورّخی را که می گوید الباقر زید را از شورشی که در ۱۲۲/۷۳۰ بپا نمود بر حذر داشت را نقض می کند. او در زمان مرگ نزدیک به ۵۷ سال داشت و در قبرستان البقیع بخاک سپرده شده است.

جعفر الصادق – امام ششم

ابو عبدالله جعفر بن محمد ملقب به الصادق بزرگترین فرزند محمد الباقر و مادرش نتیجه ابوبکر خلیفه اول بود. تاریخ تولد او به تفاوت ۸۰/۶۹۹ یا ۸۳/۷۰۲ یا ۸۶/۷۰۵ ذکر شده است. بنا بر این در زمان فوت پدر قریب ۳۷ سال داشته است.

بجز علی (ع) امام اول هیچکدام از امام های دوازدهگانه در دنیای اسلام زهد و علمی که امام جعفر صادق در طول زندگی اش بآن معروف بوده بدست نیاورده اند. بسیاری از کسانیکه در مکتب جعفر صادق کسب علم کردند بعد ها دانشمندان و فقهای معروف شدند. گفته اند که ابو حنیفه موسس فرقه حنفی در سنت یکی از شاگردان او بوده و همینطور مالک ابن اَ نَـس موسس فرقه مالکی ظاهرا با جعفر صادق بسیار نزدیک بوده و از احادیث او استفاده کرده و بدیگران منتقل ساخته است. معذلک بیش از چند هزار شاگردی که گفته اند در مکتب جعفر صادق کسب علم کرده اند نباید تصور شود که همه شیعه بوده و امامت او را قبول داشته اند [۳۱]. در واقع اطمینانی نیست که او ادعای امامت کرده باشد.

در دوران امامت جعفر الصادق اتفاقات تکان دهنده ای در سراسر جهان اسلام افتاد. در این زمان شیعیان شدیدا دنبال کسی از اعقاب علی (ع) بودند که بتواند بر اریکه قدرت مستقر و خلافت را بدست گیرد. بر این اساس شیعیان به نوبت از اتفاقات زیر پشتیبانی نمودند:

شورش زید:	**در سال ۱۲۲/۷۴۰**
شورش عبد الله ابن معاویه:	**(از اعقاب جعفر برادر علی) در ۱۲۷/۷۴۴**
انقلاب عباسیان:	**در آغاز سال ۱۲۹/۷۴۷ که مورد پشتیبانی عده زیادی از شیعیان قرار گرفت . حد اقل اینکه منظور اصلی آنها پنهان کردن موضوع زیر پوشش این ادعا بود که انقلاب برای انتخاب شخصی از خاندان پیغمبر صورت می گیرد.**
شورش محمد نفس الزکیه:	**در ۱۴۵/۷۶۲ بر علیه عباسیان.**

در طول وقوع این حوادث الصادق سیاست پدر و پدر بزرگ خود را در پیش گرفت و سکوت اختیار کرد. حتی وقتی ابو سلمه رهبر سیاسی انقلاب عباسیان خلافت را به او پیشنهاد نمود او نپذیرفت. [۳۲]

امامت الصادق را میشود به دو بخش تقسیم کرد: بخش اول دوران حکومت بنی امیه بود که الصادق در میدنه تدریس می کرد و موفق گردید شهرت فوق العاده ای برای خود کسب کند. در این دوران او نسبتا از گزند مقامات بر کنار ماند. بخش دوم وقتی عباسیان سر کار آمدند خصوصا در دوران حکومت المنصور خلیفه دوم عباسی، الصادق مورد ایذا و اذیت قرار گرفت. او چند نوبت به کوفه احضار شد و زندانی گردید. در تاریخ شیعه آمده است که المنصور چند بار تلاش نمود که او را بقتل برساند. حسین جعفری گفته است که اصل نص به عنوان شرطی اصلی از شروط امامت و همینطور اصل علم (علمی که امامام حائز آنند) بوسیله الصادق تکامل یافته است. شاید هم اینطور بوده چون ادعا های مخالف و موافق ومتعددی وجود داشت و اصل نص بود که هم مدعیان علوی را از اثنی عشری جدا ساخت و هم دلیلی برای سکوت امامان بدست داد. اصل تقیه هم در این دوره به رشد رسید و بدینوسیله پیروان الصادق را در زمانیکه المنصور بشدت علویان و پیروان آنها را زیر فشار گذاشته بود محفوظ داشت.

اکثر صاحب نظران بر این قولند که الصادق در سال ۱۴۸/۷۶۵ درگذشت. طبق معمول مورخین شیعه مرگ او را بعلت مسمومیت و به خلیفه المنصور نسبت داده اند.

موسی الکاظم – امام هفتم

امام هفتم اثنی عشری ابوالحسن موسی بن جعفر ملقب به الکاظم بود. او در سال ۱۲۸/۷۴۵ (یا بر طبق روایات دیگر در ۱۲۰/۷۳۷ یا ۱۲۹/۷۴۶) بین راه مکه به مدینه بدنیا آمد. مادرش یک کنیز بربر بنام حمیده بود. موقع مرگ پدر ۲۰ سال داشت.

اولین سال امامت او مصادف با اختلافاتی در تعیین امام شد. بنظر می رسد که اکثر پیروان الصادق انتظار داشتند که پسر بزرگش اسماعیل که مادرش نوه امام زین العابدین امام چهارم بود به امامت برسد ولی اسماعیل در زمان حیات پدر فوت شد و پیروان موسی مدعی شدند که الصادق موسی را به جانشینی انتخاب کرده است ولی در میان شیعه اختلاف افتاد. برای نسل های بعدی مهمترین گروهی که جدا شدند گروهی بودندکه معتقد به انتقال امامت از اسماعیل به محمد پسر اسماعیل (اسماعیلیان) شدند. از گزارشات چنین بر میآید که موسی بواسطه ادعای عبد الله الفتح بزرگترین فرزند اسماعیل که حیات داشت شدیدا مورد تهدید قرار گرفت. نوشته اند که عده ای از پیروان متنفذ الصادق اول با الفتح سپس تغییری رای داده و با موسی بیعت کردند.

[۳۱]- پذیرش چند هزار شاگرد در یک دوره زندگانی و آنهم با امکانات آن دوران قدری اغراق آمیز و خارج از قدرت پذیرش می باشد (ح-ک)
[۳۲]- خاندان پیامبر درک کرده بودند که جائی در بین مردم ندارند و دست کشیده بودند ولی مردم خرافات زده شیعه دست بردار نبود. (ح-ک)

موسی در سراسر زندگی خود با دشمنی و آزار خلفای عباسی روبرو بود. در طول خلافت المنصور که ده سال اول امامت موسی را در بر میگرفت مخالفت ها شدید نبود تا اینکه خلافت ده ساله المهدی آغاز گردید. المهدی جاسوسانی در مدینه قرار داد تا هرگونه فعالیت موسی را زیر نظر بگیرند و حد اقل یکبار او را دستگیر کرده و به بغداد آورده و برای مدتی زندانی کردند و در دوران خلافت هارون الرشید بود که زجر و آزار علویان به حد اعلا رسید. گفته اند که این خلیفه صد ها تن علوی را بقتل رسانده است. یکبار نیز موسی دستگیر شده به بغداد آورده شد. خلیفه کمر به قتل او بست ولی می گویند بعلت خوابی که دیده بود او را آزاد کرد.

در نیمه دوم زندگی موسی بسیاری از شیعیان که در آغاز از او جدا شده بودند مجددا با او بیعت کردند. پیروان جدیدی پیدا شدند و مراکز مهم جدیدی در مصر و شمال غرب آفریقا بوجود آمد.

علت دستگیری نهائی موسی و کشته شدنش را می گویند که نتیجه توطئه چینی یحیی ابن خالد از خاندان برمکی وزیر هارون الرشید بوده است. وقتی هارون فرزند و وارث خود امین را مامور سرپرستی امور جعفر ابن محمد از خاندان الاشعث نمود یحیی ترسید که وقتی هارون بمیرد نفوذ خاندان برمکی پایان یابد لذا شروع به توطئه چینی بر علیه جعفر ابن محمد نمود. جعفر در خفا شیعه و معتقد به امامت موسی بود . یحیی هم شروع به دادن اطلاعاتی از جعفر به هارون نمود مبنی بر اینکه جعفر موسی را خلیفه واقعی میداند و به او خمس میفرستد. این گزارشات بمنظور برانگیختن حسادت و کینه خلیفه زود باور تنظیم شده بود. در آخر کار نیز یکی از اقوام موسی بزور رشوه شهادت داد که چگونه از تمام نقاط امپراتوری پول به موسی میرسید. سال ۱۷۷/۷۹۳ هارون الرشید به حج رفت و دستور داد موسی را دستگیر کرده پیش او به بصره بفرستند. او آمد و از آنجا به بغداد اعزام شد. در بغداد موسی زندانی گردیده و بالاخره مسموم شد . این واقعه در سال ۱۸۳/۷۹۹ اتفاق افتاد.

از آنجائیکه در میان شیعیان شایع شده بود که موسی امام هفتم آخرین امام بوده و نخواهد مرد بلکه مهدی خواهد شد، هارون نعش وی را در بغداد به تماشا گذاشت (هم مرگش ثابت شود و هم مردم ببینند که زخم و صدمه بدنی به او نرسیده است) موسی الکاظم در قبرستان قریش دفن گردید.

سالها بعد مقبره او و نوه اش محمد تقی امام نهم مرکز منطقه ای در خارج از بغداد گردید بنام کاظمین. در زمان سلسله بویه ساختمانی برروی قبر ها بنا گردید. ضریح بزرگ و زیبای فعلی به اوایل قرن ۱۶ برمیگردد و بدستور شاه اسماعیل از خاندان صفویه ایران ساخته شده است. گنبد ها در سال ۱۷۹۶ مسیحی بوسیله آغا محمد خان اولین پادشاه سلسله قاجاریه ایران زر اندود گردید و بعد ها در سال ۱۸۵۰ مسیحی بدستور ناصرالدین شاه و اخیرا بوسیله دولت عراق کاشیکاری مجدد شد.

علی الرضا – امام هشتم

ابوالحسن علی ابن موسی ملقب به الرضا در سال ۱۴۸/۷۶۵ در مدینه بدنیا آمد. منابع تاریخی چندین نام به مادرش داده اند ولی آنچه مسلم است او یک کنیز بوده است. الرضا در زمان مرگ پدرش ۳۵ سال داشته است.

در زمان امامت الرضا بود که هارون الرشید درگذشت و امپراتوریش میان دو پسرش امین و مأمون تقسیم گردید. امین از یک مادر عرب بوجود آمد و در عراق و غرب بوسیله وزیرش الفاضل ابن ربیع حکومت راند. مامون از مادری ایرانی بود و در ایران و شرق بوسیله وزیرش الفاضل ابن سهل حکومت نمود.

امین سعی کرد در ترتیب وراثت که قبلا روی آن توافق شده بود مداخله نماید از این لحاظ جنگ داخلی رخ داد که در آن امین شکست خورد و لشگریان مامون به فرماندهی طاهر سردار ایرانی بغداد را تسخیر کرد ولی مامون برای مدتی در شهر مرو خراسان باقی ماند.

در این موقع بود که مامون ناگهان و بطور غیر منتظره علی الرضا را از مدینه احضار نمود تا در مرو به او بپیوندد. علی الرضا به محض ورود بولیعهدی مامون منتصب گردید ومیگویند که این انتصاب با دودلی انجام گرفت. در این کار مامون تصوراتی رفت. بعضی گفته اند که شورشهای امپراتوری در غرب، بعضی زیر لوای شیعه به رهبری امام های زیدی حالت جدی بخود میگرفت و از این نظر کار مامون یک حرکت سیاسی بوده تا پشتیبانی شیعیان را بخود جلب کرده و در ضمن فرصتی بدست آورد. بعضی دیگر گفته اند که این عمل از کار های وزیر با قدرت اش الفاضل ابن سهل بوده که تمایلات شیعی داشته است.

علی الرضا در مرو بود که خواهرش فاطمه معروف به معصومه برای دیدار برادر از مدینه به مرو میرود. فاطمه در سر راه خود به مرو در شهر قم از دنیا رفت و مقبره اش مرکزیت مذهبی در قم یافت. [۳۳] شهر قم در سال ۹۴/۷۱۲ بعنوان شهری شیعی بوسیله احواص ابن سعد الاشعری بوجود آمد. الاشعری به علت آزار و اذیت شیعیان بوسیله الحجاج حاکم اموی از کوفه فرار کرد.

[۳۳]- تا آن زمان قم یا کُم معروفیتی نداشت و از اعتباری برخوردار نبود، بعد هادر زمان قاجاریه تعدادی مدارس مذهبی که توسط انگلیسی ها حمایت می شد در این شهر تاسیس شد و این مرکز در مقابل نجف و کربلا به منظور بهره برداری های سیاسی پر اهمیت قلمداد شد. (ح-ک)

بیشتر قسمت های حرم عظیم فعلی بوسیله شاه بیگم دختر شاه اسماعیل در ۹۲۵/۱۵۱۹ بنا گردید و اضافات بعدی در سراسر دوران صفویه و قاجاریه ساخته شد. تعدادی از مدارس مهم دینی در جهان شیعه در حوالی حرم معصومه بوجود آمده است.

انتصاب الرضا به ولیعهدی وسیله مامون در سال۲۰۱/۸۱۶ بهر علتی که بوده بدون شک اسباب جنبش هائی گردید. همه جا پرچم سیاه عباسیان تبدیل به پرچم سبز علویان شد. در عراق خاندان عباسی سر بشورش برداشته و رقیبی برای خلافت تراشید. مامون برای فرونشاندن شورش با درباریان و لشگریان خود به سوی عراق حرکت کرد. در راه عراق در شهر توس علی الرضا ناگهان بیمار شده درگذشت. مرگ او در سال ۲۰۳/۸۱۸ اتفاق افتاد. درگذشت غیر مترقبه او باعث شده است که بنویسند او را مسموم کرده اند و در این باب نویسندگان شیعه خلیفه مامون را متهم می کنند و می گویند که او بعلت حسادت از محبت مردم به علی الرضا با ینکارمبادرت نموده است. ولی گروه هائی هم وجود داشته اند خصوصا در میان عباسیان برکنار شده از قدرت که دلیلی برای نفرت از علی الرضا داشته اند.

علی الرضا در شهر توس مجاور قبر هارون الرشید مدفون شد. ساختمانی روی مقبره اش ساخته شد که از بین رفت. ساختمان فعلی به اوایل قرن ۱۴ بر میگردد در تاریخی که سلطان مغول محمد الجایتو مذهب شیعه را پذیرفت و ساختمان حرم را مجددا بنا کرد. اکثر کارهای هنری و زیبا به دوران صفویه و قاجاریه بر میگردد. کاشیهای طلائی روی سقف کار شاه عباس اول است که در سال ۱۰۱۶/۱۶۰۷ تکمیل گردید. در سال ۱۶۷۳ میلادی زلزله ای گنبد آن ساختمان را خراب کرد که به وسیله شاه سلیمان صفوی تعمیر گردید. شهر توس فراموش شد و بجای آن شهر جدیدی بنام مشهد در اطراف حرم بوجود آمد. زائرین شیعه گروه گروه به این محل روی آورده و برابر رسومی آنرا زیارت می کنند. در مجاورت حرم علی الرضا ساختمان فوق العاده زیبائی بنام مسجد گوهرشاد بوسیله همسر شاهرخ ساخته شده است. این ساختمان در سال ۷۹۷/۱۳۹۴ تکمیل گردید ویکی از آثار هنری بسیار ظریف ایرانی است. تعدادی مدارس دینی در حوالی حرم تاسیس گردیده که معروف ترین آنها مدرسه میرزا جعفر خان است.

<u>محمد تقی – امام نهم</u>

ابو جعفر محمد ابن علی ملقب به التقی و الجواد در سال ۱۹۵/۸۱۰ تولد یافت. در شناسائی مادرش اختلاف است و بعضی منابع بنظر می رسد مادرش را یک کنیز اهل نوبه میدانند. علی الرضا پدر محمد التقی با دختر مامون ازدواج کرده ولی فرزندی از او نداشته است. محمد التقی در مدینه متولد و وقتی پدرش پیش مامون به مرو رفت او در مدینه ماند. او موقع مرگ پدر فقط ۷ سال داشت و بجانشینی پدر مقام امامت را گرفت . کم سالی او اسباب مناقشه در میان شیعیان گردید. بعضی می پرسیدند بچه ای در آن سن و سال چگونه معلومات لازم را برای مقام امامت میتواند داشته باشد. نویسندگان شیعی با این نظر مقابله نموده و معلومات غیر عادی او رادرجوانی اش پیش کشیدند و از قرآن دلیل آوردند که گفته است عیسی مسیح هنوز بچه بود که به مقام نبوت رسید.

مامون خلیفه در کوتاه زمانی پس از ورود به بغداد رنگ پرچم خود را مجددا از سبز به سیاه که پرچم عباسیان بود برگردانید ولی روش دوستانه اش را نسبت به شیعیان و علویان حفظ کرد و ازاین موضوع محمد التقی سود بسیار برد. ظاهرا محمد تقی بلافاصله بعد از مرگ پدر به بغداد آمد[٣٤] و مامون تحت تاثیر ذکاوت آن پسر بچه قرار گرفت و او را با محبت پذیرفت. مامون مصمم شد دخترش ام الفضل را بعقد محمد التقی در آورد. اعضای خاندان عباسی با این امر مخالفت کردند ولی گفته شده است که او ذکاوت و دانائی خود را در جلسه مباحثه ای با یکی از اساتید بغداد به ثبوت رسانید.

عروسی باشکوهی ترتیب داده شد. گفته اند که شورشی در قم که مرکز تشیع بود در ۲۱۰/۸۲۵ آغاز و مجددا در سالهای ۲۱۴/۸۲۹ ـ ۲۱۶/۸۳۱ تکرار گردید. بهمین منظور مامون لازم دید که ترتیب برگزاری ازدواج را بدهد تا از مخالفت های تند شیعیان جلوگیری نماید. ولی بنظر می رسد که مامون ترس چندانی هم از این شورش نداشته است.

محمد التقی پس از ۸ سال اقامت در بغداد با همسر خود به مدینه رفت. بعضی مورخین گزارش میکنند که ام الفضل از همسرش محمد التقی چندان راضی نبوده و در این باب نامه شکایت آمیزی هم به پدرش نوشته ولی خلیفه از محمد التقی دفاع کرده است.

مامون در سال ۲۱۸/۸۳۳ درگذشت و برادرش معتصم جانشین او شد. محمد التقی در سال ۲۲۰/۸۳۵ به بغداد احضار گردید وهمان سال در آنجا درگذشت. از آنجائیکه اکثر مورخین شیعه احساس کرده اند که لازم است همه امامان را شهید قلمداد نمایند لذا مرگ محمد التقی را نیز به مسموم شدن بدست زنش ام الفضل ربط می دهند که به تحریک معتصم انجام گرفته است. معذلک در این خصوص شواهدی در دست نیست و مورخین شیعه هم در اینکه چگونه چنین کاری انجام گرفت باهم اختلاف نظر دارند. علاوه بر

[٣٤]- توجه داشته باشید محمد تقی هنگام مرگ پدر ۷ سال داشته و چگونه تشخیص داده بایستی به بغداد برود وهمانجا با کار هایش مامون را به تعجب وادارد**!!** توجه به این نکته ضروری است که اگر مامون پدرش را در توس مسموم کرده بود چطور راضی می شد دخترش را به محمد التقی فرزند علی الرضا بدهد و او را مورد توجه قرار دهد**!!** (ح-ک)

این مورخین اولیه شیعه مانند شیخ المفید از معتبر دانستن جریان مسمومیت خودداری کرده اند. محمد التقی در قبرستان قریش بغداد نزدیک پدر بزرگش مدفون گردید. قبر او اینک با قبور کاظمین در یک محل قرار دارد. [۳۵]

<u>علی الهادی – امام دهم</u>

ابوالحسن علی ابن محمد ملقب به الهادی و النقی بسال ۲۱۲/۸۲۷ یا ۲۱۴/۸۲۹ در مدینه تولد یافت. مادرش یک کنیز مراکشی بنام سُمانه بود. هفت ساله بود که پدرش درگذشت. این بار نیز شعیه در برابر مسئله امامی بچه سال قرار گرفت.

الهادی و شیعیان در طول بقیه سال های خلافت المعتصم و ۵ سال از دوران خلافت الواثق از آزادی نسبی برخوردار بودند ولی این آزادی با آغاز خلافت المتوکل در سال ۲۳۲/۸۴۷ از میان رفت. در زمان خلافت المتوکل عموم شیعیان و همچنین معتزله زیر فشار شدیدی قرار گرفتند.

سال ۲۳۳/۸۴۸ بود که المتوکل الهادی را به سامره پایتخت جدید عباسیان در شمال بغداد احضار نمود. با اینکه در حق الهادی مهمان نوازی شد و خانه ای در اختیارش قرار گرفت، در واقع او زندانی خلیفه بود. بخشی از شهر که الهادی در آن سکونت داشت بنام العسکر بود از آن جهت که افراد نظامی عموما درآنجا زندگی میکردند . از این نظر الهادی و پسرش حسن را عسگری مینامند یا هر دو را با هم عسگرین میگویند . الهادی ۲۰ سال در سامره تحت نظر جاسوسان خلیفه زندگی می کرد. گفته اند که المتوکل حد اقل یکبار سعی کرده است که الهادی را به قتل برساند ولی با وقوع معجزه ای از این کار منصرف شده است.

الهادی پس از مرگ المتوکل در سال ۲۴۷/۸۶۱ و دروه کوتاه خلافت المُنتـصر و چهار سال خلافت المستـعین به زندگی در سامره ادامه داد تا در زمان خلافت المتّـعز ۲۵۴/۸۶۸ در گذشت.

قدرت حقیقی در دست سرداران ترک خلیفه قرار داشت بنابر این مشکل است که نفعی از مسموم کردن الهادی به خلیفه رسیده باشد موضوعی که مورخین شیعه ادعا می کنند. شیخ المفید در میان نویسندگان اولیه شیعه نمی نویسد که امام مسموم شده بوده است.

علی الهادی و پسرش حسن العسگری در زیریک سقف بنام عسگرین در سامره مدفونند. اولین ساختمان قابل توجه حرم به وسیله ناصر الدوله حمدانی حاکم موصل در ۳۳۲/۹۴۴ بنا گردید. ساختمان توسعه یافت و تزئیناتی به وسیله بویه و صفویه به آن افزوده شد و گنبد آن بوسیله ناصرالدین شاه قاجار در حدود سال ۱۸۶۸ مسیحی زر اندود شد.

<u>حسن العسگری – امام یازدهم</u>

امام یازدهم ابو محمدحسن ابن علی ملقب به العسگری بود که لقب خود را به سبب یک عمر اسارت و سکونت در سامره دریافت کرده بود. او بسال ۲۳۲/۸۴۶ یا ۲۳۰/۸۴۴ یا ۲۳۱/۸۴۵ در مدینه تولد یافت و فقط ۲ سال داشت که پدرش را به سامره احضار کردند . مادرش کنیزی بود بنام حدیث.

حسن العسگری ۲۲ ساله بود که پدرش کنیز دختری را به او بخشید که عموما او را نرجس (نرگس) یا ثـقیـل می نامند و مادر محمد امام دوازدهم میدانند.

دوران امامت حسن کوتاه بود (فقط ۶ سال) در این دوره زیر فشار بسیار شدید عباسیان قرار گرفته و نزدیک شدن پیروانش به او محدود بود. بنا بر این از نمایندگانی برای ارتباط با شیعیانی که او را دوست میداشت استفاده می نمود. [۳۶]

حسن العسگری در اول یا هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری (۲۵ دسامبر ۸۷۳ یا اول ژانویه ۸۷۴) درگذشت. مورخین شیعه معتقدند که او را خلیفه المعتمد مسموم کرده است.

<u>محمد المهدی – امام دوازدهم</u>

ابوالقاسم محمد ابن حسن ملقب به المهدی، المنتظر، الحجّه، بقیة الله است. پس از مرگ حسن العسگری بهم ریختگی عقیدتی زیادی در میان شیعیان بوجود آمد که در آن بعضی میگفتند العسگری پسری نداشته و بعضی دیگر هم میگفتند که داشته است.

---

[۳۵]- با توجه به تاریخ تولد و مرگ محمد التقی معلوم می شود که او در ۲۵ سالگی مرده است. یک شخص در مدت چنین کوتاهی چگونه به ذکاوت و علمی چنان معتبر دست یافته است جزو پرسش هائی است که تاریخ نویسان از نوشتن آن سر باز زده اند و چگونه می توانسته در چنان سن کمی به همه این امور رسیدگی کرده باشد. (ح-ک)

[۳۶]- چگونه امامی، چگونه پیروانی، از یک زندانی در ناحیه ای در سامره آنهم فرزند یک مشت کنیز را جای امام به مردم تحمیل کرده اند؟؟! (ح-ک)

آنهائیکه معتقد به داشتن فرزندی پسر از او بودند ستون اصلی شیعه اثنی عشری را تشکیل دادند. آنها معتقدند که محمد پسر حسن از انظار غایب شده است. [۳۷]

---

[۳۷]- ابو سهل نوبختی در سال ۸۱۶ میلادی (برابر با ۲۳۷ قمری) بدنیا آمده است. این درست زمانی است که امام ابوالحسن ابن محمد الهادی) زنده بوده است (۷۹۹ – ۸۳۳ میلادی) ابو سهل ۲۳ سال داشت که امام یازدهم (ابو محمد الحسن ابن علی عسکر) در سال ۸۳۹ در می گذرد.
ابوسهل رهبر مسلمین اثنی عشری از گروه امامیه بود. در این زمان دشمنان متعددی از هر طرف بصورت خلیفه گان ادعای رهبری داشتند و تلاش در این داشتند که به رهبریت گروه امامیه خاتمه دهند. هر دو طرف بهترین تلاش خود را می کردند تا گروه مقابل را از بین ببرند وبخصوص وقتی دریافتند که امام یازدهم مقطوع النسل است (نطفه ندارد) مصمم شدند به رهبری این گروه خاتمه دهند.

نا باروری امام یازدهم دلیلی برای پیروانش بود تا اختلاف عقاید خودرا بروز دهند و همین دلیل بر آن شد که ازاین میان ۱۴ گروه باور مختلف بروز کرد، که هر کدام از این گروه ها مدافع نظر خودش بود و برای نابودی گروه دیگر دست به دعا بر می داشت.
امامی ها، که از جانب ایرانیان هم حمایت می شدند در این واهمه بودند که دودمان آنها از هم خواهد پاشید و خلیفه عباسی دودمان آنها را برای همیشه بباد خواهد داد.
بر اساس تقویم شیعه امام یازدهم در سال ۸۳۹ (۸ ربیع الاول ۲۶۰) درگذشت. او برای ۵ سال و ۸ ماه و پنج روز امامت کرده است.

گواه و مدرکی در دست نیست که فرزندی باقیمانده از اورا مسجل کند؛ حتی نه در مشهد و نه در جای دیگری. در زمان خلیفه المعتمد علی الله (۸۳۵ – ۸۵۸ میلادی) امر میشود تا در یک تحقیق و تفحص برای یافتن فرزند امام یازدهم اقدام کنند و برای این منظور در خانه آن امام هر مدرک و گواهی مورد بررسی قرار گرفت و برگی نبود که برگردانده نشده باشد. همه جا هائی که امام زندگی کرده بود تجسس شد، هر جائی گشته شد لاک و مهر شد همه کنیزان و غلامان مورد پرسش قرار گرفتند، برده ها و کارگران به سئوالات جواب دادند. همه زنانی که به زنان باردار کمک می کردند (همه ماما ها و قابله ها) که در تولد هر نوزادی همیاری کرده بودند زیر سئوال کشیده شدند.

یک مدعا وجود داشت که یکی از خدمه باردار است؛ همان کنیز هم زیر نظر گرفته شدو مورد بازجوئی قرار گرفت.

برادرخلیفه مشغول جمع آوری امضا واشتشهاد از فامیل و نزدیکان و دوستان شد که تائید میکرد امام یازدهم مرده است و مرگ وی طبیعی بوده است.
جسد امام در همان زمینی بخاک سپرده شد که امام دهم چال شده بود. پیروان امام بهترین همت خود را بکار گرفتند تا نشانی از فرزندی امام بدست آورند بهمین منظور خدمتکاری که مدعی بود بدقت برای دو سال زیر نظر بود تا آزاد شد. خلیفه دستور داد میراث امام بدو نیم شود.
اختلاف بر سر میراث بین حدیث (مادر امام) و جعفر (برادر امام حسن عسکری) پس از مرگ امام آغاز شد. حدیث به قاضی ثابت میکرد که او تنها وارث و گیرنده میراث امام خواهد بود، اما برادر امام جعفربشدت با او مخالفت می کرد. این جنگ فامیلی وقتی خاموش شد که خلیفه بعد از هفت سال دستور تقسیم متساوی ماترک را داد.

جعفر، مردی با رویای اینکه خود را به جانشینی برادرش جا بزند دست به پراکنده کردن شایعاتی در مورد برادرش کرد. خلیفه به سیقل، که تصور می کردند مادر امام دوازهم باشد دستور داد اگر فرزندی دارد آنرا بحضور بیاورد. (مادر امام همچنین به نام های ریحانه، سوسن، نرگس نیز خوانده شده است) ایـن زن (زن ها) حاشا کردند که اصلا باردار بوده اند و حتی اعلام کردندکه درعمرشان باردار نشده اند ویا بچه ای از امام یازدهم بدنیا نیآورده اند. این زن زندانی بود (یا زیر نظر خلیفه قرار داشت) تا اینکه یعقوب لیث صفاری اهواز را تسخیر نمود. پایه های امارت خلیفه متزلزل شد و سیقل رها گردید.

سیقل به سوی حسن ابن جعفر کاتب نوبختی به پناه رفت، اما او را یافتند و به قصر آوردند آنقدر نگاه داشتند تا مرد.

بسیاری از طرفدارانی که معتقد بودند از امام فرزندی بجای مانده به ۱۴ گروه تقسیم شدند و بسیاری دیگر نظرات مخالف دیگری را ابراز می داشتند. همچنین یک گروه که پیرو جعفر، برادر امام یازدهم باقی ماندند او را جانشین امام دوازدهم دانستند. این گروه به امامیه موسوم شد.

بسیاری نیز بر این تصور بودند که امامت بعد از امام یازدهم خاتمه یافته و دیگرانی هم بودند که فکر می کردند پسر مانده از او (که به امام دوازدهم معروف شد) برخواهد گشت. همچنین گروهی دیگربرادر دیگر امام یازدهم بنام محمد را به عنوان امام پذیرفتند.این گروه به عنوان فتحیه ویا محمدیه خوانده شدند.
جنگ خانوادگی با این دردسر بزرگ و کشمکش بسیار ناسازگار تا زمانی که معتمد خلیفه گری را به مقتدر واگذار کرد همچنان ادامه داشت. در طول این زمان امامیه شدیدا تحت فشار و افسردگی و ظلم قرار داشتند.

خاندان نوبختی همواره در بغداد بدلیل ثروت بی کرانشان تحت نظر بوده اند. یکی از سرکردگان فامیل نوبختی شاعر معروفی بود بنام ابو سهل اسماعیل ابن نوبختی.
ابوسهل که باسواد بود بسیار مورد احترام بود، بهمین دلیل او با گروه امامیه در مجادله و بحث می بود. او در ضمن بسیار با هوش و زیرک بود تا بتواند مدافع نظریه های خودش باشد و از این طریق در مورد امامت سخن می گفت.

آنچه امروز میتوان به این قضیه افزوداین چند پرسش منطقی است؛ هر کس که می خواهد به مسئله امام زمان دقیق شود بایستی از خودش پرسش نماید خوب فکر کنید و جواب بدهید:
۱- خانواده نوبختی چه کسانی بودند؟ آیا اینها نزدیک ترین و جزو محرمین حسن عسکری نبودند؟
۲- اگر حسن عسکری فرزندی داشت چرا برادرش و مادر حسن عسکری مدعی ارث شده بودند؟ در حالیکه قرآن مسئله ارث را روشن کرده و اگر کسی فرزندی داشته باشد به روشنی و بدون دردسر میتوان ماترک متوفی را بین فرزندان بطورمشخص تقسیم کرد. کاری نداریم که این طرز تقسیم درست است یا نه (دختر کمتر سهم می برد!!) لذا نیازی به این دعوا و مرافه نبود.
۳- اگر حسن عسکری صاحب فرزندی بود، چرا معتمد علی الله (خلیفه در سال های ۸۳۵ -۸۵۸) یک کنیز وحتی زن حسن عسکری را به مدت دوسال و دیگری را هفت سال دردربار خلافت اسیر نگاه داشت تا مسئله بارداری آنها حل شود؟
۴- اگر حسن عسگری فرزندی داشت چرا در بین نام مادر امام دوازدهم خیالی اختلاف هست و برخی او را به نرگس (نرجس)، ریحانه، سوسن، سیقل نسبت می دهند؟
۵- اگر حسن عسکری صاحب فرزندی بود چرا بعد از دو سال کسی از میان فرزندان وی مدعی آنهمه ثروت بی کران حسن عسکری نشد و بالاخره معتمد علی الله همسر حسن عسکری را رها کرد و حکم کردکه میراث حسن عسکری بین جعفر کذاب (برادر حسن عسکری) و حدیث (مادر) به طور مساوی تقسیم گردد؟؟
مگر می شود کسی چندین همسر، کنیز و معشوقه های متعدد داشته باشد و از هیچ کدام فرزندی نداشته باشد و کسی مدعی مال نباشد، مگر می شود کسی آن همه

ثروت را بگذارد و به چاه شود؟؟ مگر چنین کسی عقل از دست داده باشد. بخصوص که می بینیم قرآن در آیات مکرر تاکید بر بدست آوردن غنائم؛ زن وثروت می کند.

۶- اگر حسن عسکری فرزندی داشت و امام برحق بود چرا پیش از مرگش حکم نکرد فرزندش به امامت برسد و مانع از بوجود آمدن اختلاف بین مادر، برادر و بقیه فامیل نشود؟ به دلیل این تشتت آراء به روایتی ۱۶، به روایتی ۱۴ و به روایتی ۱۸ فرقه و زیر فرقه های متعدد بدنبال مسئله امامت و جانشینی امام ۱۱ بوجود آمده است؛ چرا؟.

۷-اگر حسن عسکری فزندی داشت چرا مثل همه امامان دیگر عمل نشد و مردم را در گمراهی گذاشته اند؟ مگر هر امامی فرزندش میراث او را در دست نگرفت وبه طریقی ویا به روایتی بر اریکه امامت تکیه نکرد؟؟

همه این پرسش ها به علاوه مطالبی که دراصل مسلمانی هست ما را به تفکر وامیدارد چرا؟؟

با وجود اینکه روی سخن قرآن به غیر مسلمانان و مشرکین (!!) است می بینیم که همان زمان محمد و یارانش در مسلمان کردن جزیه دهندگان اصراری نمی ورزد و آنها را مجبور به گرویدن به دین اسلام نمی کند؛ چرا؟؟ برای اینکه جزیه یهودیان و شکست خوردگان بعضی شهر ها هزینه های شکم و زیر شکم همین آدم های متجاوز را تامین می کنند؛ بنا بر این اشکالی ندارد آنها همانطور جزیه پرداز باقی بمانند.

در تائید این نکته با نگاهی اجمالی به فروع دین که در کتاب های رساله نیز به آن اشاره شده است در مییابیم که؛ دین با پیش پا گذاشتن شرائط دشوار و غیر قابل انجام در مقابل پیروانش به روشنی قصد ارشاد و رهنمود مردم را در این دنیا ندارد. روزی پنج بار وضو گرفتن (در زمانی که آب در سرزمین عربستان مسئله بسیار بزرگی بود) و ۱۷ بار به نماز ایستادن، سالی یک ماه از نیمه شب تا غروب روز بعد گرسنه و تشنه ماندن (بر خلاف تمام اصول انسانی و علم پزشکی)، در همین حال به جنگ غیر مسلمان رفتن و جهاد کردن (!!) ذکات و خمس دادن، رعایت حجاب کردن، به گونه ای زیستن و خوابیدن و راه رفتن، طهارت گرفتن، به گونه ای خاص به خلاء رفتن و از کدام پا استفاده کردن، به صورت نا محرم نگاه نکردن، دوازده ماه سال مرتب هرروز به علت مرگ یکی از سران _ عرب _ در سیزده یا چهارده قرن پیش بر سر و سینه کوبیدن و سوگواری کردن، مشت و زنجیر و قمه بر سر و فرق کوبیدن -در حالیکه در خود قرآن تاکید می شود صدمه به بدن زدن بر هیچ مسلمانی مجاز نیست(!!)؛- همه این مراسم و هزاران کار بیهوده دیگر که در رساله ها به آن اشاره شده فقط برای بی ثمر کردن مردم در این دنیا است. نزدیک به یک میلیارد مسلمان در دنیا زندگی میکنند که هیچ کجا رفاه اجتماعی، داد و برابری انسان ها، در بین آنها وجود ندارد.

همین بی ثمر شدن مردم بر اثر همین افکار پوسیده و پوشالی موجب شده است که همان یک میلیارد مسلمان از جمله عقب افتاده ترین و بدبخت ترین آدمیان روی کره هستند. از عراق و عربستان، یمن، و سوریه ولبنان و ایران گرفته تا پاکستان و بنگلادش و اندونزی، درحالیکه می بینیم بقیه قسمت های دنیا که دین را به کناری نهادند و به فکر رفاه مردم در این دنیا افتادند و به آن فقیری که دیروز گرسنه بود غذا دادند؛ به آن خیابان خواب جای گرم دادند، به آن کسی که مشکل روانی داشت و در کوچه ها راه میرفت غذا و محل گرم تعارف کردند و به زخمش مرحم گذاشتند، امکانات سایر شهروندان را فراهم کردند، به کودکان دلگرمی دادند و آنها را باهم برابر دانستند؛ به آن زنی که از همسرش کتک خورده بود پناه دادند (در سوره نسا تاکید بر زدن همسر دارد!!) همانند سوئد، نروژ، انگلستان، آلمان، بلژیک، اسپانیا، کانادا و آمریا نه تنها گدا و بدبخت در شهر های آنها نیست بلکه مردمش در یک رفاه اجتماعی همگون زندگی می کنند.

امروز بعد از ۱۴۰۰ سال و بیرون شدن نور و خورشید از زیر افکار پوسیده وبدوی هنوز گروهی با ریختن پول به چاهی که معلوم نیست پیشتر چاه مستراح بوده ویا چاه خشکیده ای است که آب ندارد چه معنی دارد؟

اگر امام زمان در بغداد و شام ویا سامره به چاه شده است چگونه این مرد هزار و چند ساله را به چاه جمکران نقل مکان دادند؟

آیا این امام زمان که بر چاه شده است نمی توانست به آسمان رفته باشد؟ لابد نمی شد! علتش این است که از زیر زمین شاید بتوان به پول ها و هدایای دست یافت ولی اگر آسمان جای "مهدی" بود عقلشان نمی رسید چگونه این نذورات و آن نامه ها را برسانند.
(ح-ک)

«« تفرقه های اولیه در میان شیعیان»»

شرح روایتی تاریخ شیعه اکثرا گفته هائی در حق فرقه های مختلفی است که در زمان های مختلف از ریشه اصلی شیعه جدا شده اند و آغاز آن بروزگار علی (ع) میرسد.

مشکل است معین نمود که چه تعدادی از این فرقه ها بعنوان واقعیت تاریخی وجود داشته و چه تعدادی از ساخته های نویسندگان بعدی است. آنچه مسلم است حتی اگر هم این فرقه ها وجود میداشته اند غالب آنها در طول یک قرن از بین رفته اند. تعداد کمی تا بامروز باقی مانده که شرح کوتاهی از تکامل بعدی آنها ذیلا می آید. با توجه به شرح روایتی این فرقه ها بررسی کوتاهی در اصطلاحات عمومی که در مورد آنها بکار رفته است مفید خواهد بود. اصطلاحات مذکور اغلب به شرح زیر دیده می شود:

الف: غلات و غلّو - فرقه هائی هستند که معتقدند هر شخص خاصی خدا است یا هر شخص خاصی بعد از محمد (ص) پیغمبر است . معتقدین به این امر دارای این القاب اند. بعضی عقاید دیگر مثل تناسخ (جا بجائی روح از یکی به دیگری) حلول (وارد شدن خدا یا روح خدا در انسان) تشبیه (خدا را به انسان تشبیه کردن) را هم به این فرقه ها نسبت می دهند.

ب: واقفه یا واقفیّه - این اصطلاح در حق گروهی بکار رفته است که مرگ یک امام خاصی را قبول نکرده و یا در آن تردید کرده و در آن امام متوقف شده و امامان بعدی را قبول نکرده اند. غالبا این اصطلاح را به گروهی نسبت می دهند که موسی الکاظم را آخرین امام میدانند.

پ: قطعّیه – این اصطلاح برای گروهی بکار میرود که از مرگ امام خاصی مطمئن شده و به امام بعدی روی آورده اند.

در دوره خلافت علی (ع)

۱- سبائیـّه

عبد الله بن سبا الحمیاری شخصی نیمه افسانه ای است که به ابن السودا معروف است. عموما عقیده بر این است که او پایه گذار تمایلات غلو است. گفته اند او یک یهودی بوده که اسلام آورده است و گفته اند که او از پیروان فدائی علی (ع) بوده و در زمان خلافت عثمان از جائی به جائی سفر کرده و بسود علی (ع) آشوب بپا میکرده است. از نظر بعضی نویسندگان سنی او در واقع موسس تشیع بوده و تند رویهایش از لحاظ شیعه اهانت محسوب میگردیده است. در زمان خلافت علی (ع) به سبب گفتن "ای علی تو خدائی" علی (ع) اورا به مدینه روانه کرد و علاوه براین بر طبق بسیاری از نوشته ها حتی علی (ع) دستور داد عده از پیروان ابن سبا را بسوزانند. بعد از اینکه علی (ع) شهید شد گفته اند ابن سبا اظهار داشته است که علی (ع) ابدا نمرده و زنده در میان ابر ها است و برخواهد گشت تا دنیا را پر از عدل و داد کند. اگر این گزارشات حقیقت داشته باشد سبائیه باید در محدوده سنتی اولین گروه واقفیه بوده و اولین پایه گذار نظریه غیبت و رجعت بوده باشد. معذلک نظریه ایکه بیش از هر چیز از ابن سبا در خاطره ها مانده است و باعث گردیده که نویسندگان اسلامی او را یکی از غلات قلمداد کنند همان نسبت دادن الوهیت به علی (ع) است (و بر طبق بعضی منابع ادعای اوست مبنی بر اینکه او پیامبری است که از سوی علی فرستاده شده است).

گروه هائی که در دوران بعدی فعال بوده ولی آنها را جدا شده از سبائیه دانسته اند عبارتند از:

الف: علیانیّه – موسس این فرقه ابن ذراع السدوسی بوده و در حدود سال ۸۰۰ مسیحی فعالیت داشته است. این فرقه را ذمیـّه (ملامتگران) نیز می نامند زیرا که معتقد بودند علی (ع) خدا و محمد (ص) پیغمبر او بوده است. محمد (ص) برای دعوت مردم و بیعت با علی (ع) فرستاده شده بوده ولی او (محمد «ص») مردم را به بیعت با خودش دعوت کرده است. عده ای از این فرقه محمد (ص) و علی (ع) هردو را خدا می دانسته اند.

ب: اسحاقیّه یا حمراویّه – موسس این فرقه اسحاق ابن محمد النخعی الاحمر از اهالی کوفه بود که در سال ۱۸۶/۸۰۲ درگذشت. برطبق بعضی از نویسندگان این گروه ظاهرا رابطه نزدیکی با علیانیه داشته و اسحاق از عقیده پردازان اصلی آن بوده است. اسحاقیه تکیه بر این دارند که محمد (ص) و علی (ع) هردو خدا و در پیامبری مشترک بوده اند.

پ: محمدیّه یا میـّمیه – این فرقه به محمد (ع) نسبت خدائی داده اند – رهبر آنها الفیاض بود.

ت: اهل حق (علی اللهی) - علیانیه بر حسب سابقه به فرقه ای شیعی بنـــام اهل حق (غالبا به غلط علی اللهی نامیده میشود) مرتبط اند که تا امروز باقی مانده است. معذلک رابطه تاریخی این دو قدری ضعیف است. ظاهرا اهل حق از میان ایلهای

امپراتوری قره قویونلو در قرن ۱۵ برخاسته است. اعتقادات منظمی در میان اهل حق وجود ندارد بلکه آنها دستجاتی هستند که با ارتباطی سست به هم بافته شده اند و هرکدام باور های مخصوص بخود را دارند. دوازده امام اثنی عشری را محترم می شمارند ولی عقاید اثنی عشریه هسته مرکزی باور های آنها را تشکیل نمی دهد. سازمان و آداب و رسوم آنها بی شباهت به تصوف نیست. اکثر آنها درمیان کرد های غرب ایران، ترکمن ها، و کرد های شمال عراق (خصوصا در اطراف سلیمانیه و کرکوک) و جنوب شرق ترکیه دیده می شوند.

بعد از شهادت حسین (ع)

۲- کیسـانـیّه:
نهضت کیسانیه بوسیله مختار ابن ابو عبید الثقفی آغازگردید که مدعی بود نایب محمد ابن الحنفیه (پسر علی (ع) از زنی حنفی) است. تصور می کنند که اسم کیسانیه از کیسان رهبر موالی که تحت سیاست مختار بوده بوجود آمده است. از مختار نقل است که امامت بعد از حسین (ع) به محمد ابن حنفیّه منتقل گردیده است. کیسانیه از نظر فقهی در مورد کیفیت امامت در نیمراه میان موقعیت زندیّه و اثنی عشریه قرار گرفته که در آن نص را مردود دانسته و خصوصیات شخصی امام را در مد نظر قرار داده و تاکید بر علم فوق الطبیعه و ذاتی امام داشته است. گفته اند که مختار درجنگی که گفته بود در آن غالب خواهد شد ولی شکست خورد، اصل بداء (تغییر رای خدا) را پیش کشید.

شکست و مرگ مختار در کیسانیه موثر واقع نشد تا پس از مرگ ابن الحنفیه که در آنموقع به چند گروه بقرار زیر تجزیه گردید:

الف: کریبیّه یا خشابیّه – منتسب به ابو کریب الضریر است. این گروه به اصل غیبت و رجعت معتقد است. آنها بر این باورند که ابن الحنفیه نمرده بلکه در کوه روضه (هفت روز راه از مدینه) پنهان گردیده و رجعت خواهد نمود تا دنیا را پراز عدل و داد کند. از آنجائیکه معتقد بودند قبل از بازگشت امام شمشیر کشیدن ممنوع است، با چوب و چماق مي جنگیدند. از این نظر به خشابیّه معروفند. دونفر از معروف ترین شعرای عرب سید الحمیاری و کوثیر به این فرقه تعلق دارند.

ب: هاشمیّه – عقیده داشتند که ابن الحنفیه بطور قطع از دنیا رفت و تمام علم خود را به پسرش ابوهاشم آموخت و امامت به او منتقل گردید. گفته اند که این فرقه تفسیر باطنی قرآن بدین معنی که زیرا الفاظ ظاهری آن معانی باطنی قرار دارد را پیش کشیدند. ابو هاشم در حمیمه (فلسطین) بسال ۹۸/۷۱۷ درگذشت. پس از مرگ او چندین فرقه دیگر بوجود آمدند.

پ: عباسیّه – عباسیان در اصل مدعی بودند که ابوهاشم (نتیجه عباس عموی پیغمبر) در موقع مرگ در محلی بنام حمیمه امامت را به محمد ابن علی منتقل ساخت و از آن مسیر امامت به اولاد عباس رسید. باین ترتیب در آغاز عباسیان خود را شعبه ای از حمیمیه وانمود کردند، سپس وقتی عباسیان امویان را برکنار کرده و خلافت را بدست گرفتند پایه ادعای خود را برای خلافت تغییر داده و گفتند که عباس جانشین بحق پیامبر بوده است.

ت: روندیّه – عباسیان با وجود تغییر ادعا و تاکیدی که در پی برکنار نمودن امویه نسبت به ادعای خود کردند فرقه ای بنام روندیّه باقی ماند که پیروان آن معتقد به امامت عباسیان بوده و حتی گفته اند که بعضی از آنها اعتقاد به خدائی المنصور خلیفه دوم داشتند. معذلک عباسیان که مایل به حفظ اساس خلافت خود بودند اینگونه جنبش خلاف قاعده را بسیار خجالت آور تشخیص دادند و حتی گفته اند که المنصور دستور قتل بعضی از اعضای آن فرقه را صادر کرده است.

ث: رزامـّیه یا مسـلمیـّه – وهمینطوردر بعضی منابع ثبت است که گروهی بنام رزامّیه منتسب به رزّام ابن رزم وجود داشته است. این فرقه در بعضی منابع دیگر تقریبا مشابه فرقه ای بنام مسلمیّه ذکر گردیده که پیران آن ابومسلم سردار عباسی را کسی میدانند که امامت را از عبدالله ابن سفاح خلیفه اول عباسی به ارث برده است. بعضی نویسندگان در موضوع رفض این گروه رابعلت نسبت خدائی دادن به ابومسلم یا او را در مرتبه ای بالاتر از جبرئیل قرارد دادن از غُلات میدانند. در هر حال این فرقه معتقد نبودند که ابومسلم مرده است بلکه در غیبت به سر می برد و بر خواهد گشت تا دنیا را پر از عدل و داد کند. نویسنده ای فرقه مسلمیه را برکوکیّه میخواند و می گوید که پیروان آن در هرات و مرو مسکونند و معتقدند مردی که المنصور را کشت ابو مسلم نبوده بلکه شیطان بوده که در هیئت ابو مسلم ظاهر شده است. در منابع دیگر این فرقه را خرمیّه یا خرمدینیّه و اسحاقیّه نامیده اند؛ فرقه های اخیر در خراسان و ماوراء النهر فعالیت داشته و منابع متعدد آنها را مرتبط با زرتشتی گری و مزدکیّه میدانند (مثلا اسحاقیه بر این باورند که ابو مسلم در واقع پیامبری مبعوث از طرف زرتشت بوده که دین او را زنده کند).

گروهی از فرقه فوق الذکر برهبری هاشم ابن حکیم المقنع در سال ۱۵۹/۷۷۵ در زمان خلافت المهدی سر بشورش برداشت. این گروه بر این عقیده بودند که خداوند در هیئت تمام پیامبران از حضرت آدم تا محمد (ص) و سپس در علی (ع) و پسرانش وبالاخره در ابومسلم ظاهر شده و از ابومسلم در المقنع قرار گرفته است. این گروه بنام مقنیـّه یا مبـّیـضه بوده آنها را بخش وسیع تری از معتقدین به حلول روح خدا در انسان میدانند و باین مناسبت حلولیّه نیز نامیده می شوند.

ج: الکیسانیّه خلّص یا مختاریّه – این گروه بر این عقیده اند که امامت از پسر محمد ابن الحنفیه یعنی از ابوهاشم به برادرش علی (ع) و از علی (ع) به پسر او حسن و از حسن به پسر اوعلی رسیده است. ما دران این امامان هم از اعقاب ابن الحنفیه بوده اند.

چ: بیانیّه – پیروان بیان ابن سمعان التمیمی که معتقد بود خداوندی از علی (ع) به پسرانش و سپس از طریق ابو هاشم به بیان رسیده است. در میان اعتقاداتی که به این گروه نسبت می دهند یکی نیز تناسخ است در حق خداوند. بنظر می رسد که روابط بیان با امام پنجم محمد الباقر بطور کاملا واضح متغیر بوده است. میگویند زمانی مدعی نسبت هائی از نوع غلو به الباقر بوده و زمانی دیگر گفته اند پیغامی به الباقر فرستاده که پیامبری او را قبول کند. بیان بوسیله خالدابن عبد الله القسری حاکم هشام در عراق به قتل رسید.

بعد از امامت زین العابدین

۳- زیدیـــّه :
زید پسر زین العابدین امام چهارم مدعی امامت شد بر این اساس که امامت متعلق به یکی از اعقاب علی (ع) و فاطمه (س) است که صاحب معلومات وزاهد بوده وبرای امامت قدم پیش گذارد (یعنی شورش کند) . گفته اند که زید در محضر واصل ابن عطا موسس معروف مغتزله کسب معلومات کرده است. لذا زیدیه عقاید دینی معتزله را نیز در بر گرفت و عده زیادی از مکتب معتزله به این جنبش پیوستند. بمنظور اینکه پایه های پشتیبانی از زید بیش از پیش وسعت یابد بعضی زیدیان اصل "امام المفضول" را پیش کشیدند. بدینمعنی که شخصی با شایستگی کمتر می تواند در زمان حیات شخصی شایسته تر به امامت برسد. از مسیر این اصل خلافت ابوبکر و عمر را توجیه کرده و گفتند که این انتخاب اضطراری بوده اگر چه علی (ع) شایستگی بیشتری داشته است. نتیجه ای که بدست آمد قبول این مطلب بود که همراهان پیغمبر در کنار گذاشتن علی (ع) گناهی نکرده و قابل سرزنش نبوده اند (این نکته مهمی است برای محدثین که در بازگوئی احادیث متکی به گفته های همراهان پیامبر بودند) . زید وبرادر ناتنی اش محمد الباقر امام پنجم در چند مورد اصولی علنا اختلاف نظر پیدا کردند. در بدو امر جنبش فعالانه زید عده زیادی از شیعیان را بخود جلب کرد ولی بعد وقعی زید بیشتر و بیشتر با محدثین کنار آمد بسیاری از شیعیان پشت به او کرده و به الباقر روی آوردند.

زید در صفر سال ۱۲۲ (ژانویه۷۴۰) سر بشورش برداشت و موفقیتی بدست نیاورد و در کوفه بدست هشام خلیله کشته شد. یحیی پسر زید به خراسان گریخت و شورشی در آنجا بپاکرد و بالاخره دستگیر و در سال ۱۲۵/۷۴۳ کشته شد. زیدی ها هیچ عنوان و اصل موروثی مشخصی را برای امامت برسمیت نشناختند (واز اینکه امام باید از اعقاب حسن و حسین بوده باشند فراتر نرفتند) سایر شورشهائی هم که بپا شد اعتقاد عامه بر اینستکه اینها شورش های زیدی بوده اند. اولین شورش را محمد ابن عبدالله نفس الزکیه راه انداخت که از اعقاب حسن (ع) بود . او مدعی امامت شد و بر علیه المنصور خلیفه عباسی قیام کرد. او در سال ۱۴۵/۷۶۲ کشته شد. پس از مرگ عده ای از پیروانش که محمدیه خوانده شدند گفتند که نفس الزکیه نمرده بلکه در غیبت است و روزی بر میگردد تا دنیا را پراز عدل و داد کند. آنهائیکه مرگ نفس الزکیه را پذیرفتند امامت را به محمد ابن القاسم یکی از اعقاب امام حسین (ع) که در طالقان زندگی می کرد منتقل ساختند. محمد ابن القاسم بدستور خلیفه المتعصم در ۲۱۹/۸۳۴ دستگیر و در زندان درگذشت ، گر چه بعضی از پیروانش در دیلم و طبرستان (مازندران کنونی) منتظر برگشت او شدند. حتی یک شورش دیگر که آن را منتسب به زیدیه میکردند در واقع مربوط به یحیی ابن عمر از اعقاب حسینی بود. او در دوران خلافت المعتصم سر بشورش برداشت و در سال ۲۵۰/۸۶۴ کشته شد. در همان سال حسن ابن زید یک حکومت زیدیه ای در طبرستان شمال ایران تاسیس کرد. چند ده سال بعد در ۳۰۱/۹۱۳ حسن ابن اطرش (ناصر الحق) امامی زیدی به دیلمان و گیلان در شمال ایران راه یافت جائیکه مردم آن در پذیرفتن اسلام مقاومت کرده بودند. او در آنجا موفق گردید مردم را به تشیع زیدی تغییر کیش دهد و از آن پس رهبران زیدی علوی یکی پس از دیگری تا ۴۲۴/۱۰۳۲ بر آن مردم حکمرانی کردند.

در ۲۸۸/۹۰۱ حکومت زیدی دیگری در یمن بپا شد که مرکز آن سعدا و در طول سالهای اخیر سنعا میباشد. کشور یمن با اینکه در طول تاریخ چندین بار اشغال شده ولی هویت خود را بعنوان یک کشور زیدی مذهب حفظ نموده است. با تجزیه امپراتوری عثمانی پس از جنگ جهانی اول امام زیدی یمن بنام یحیی المتوکل موفق شد که آن منطقه را در اختیار خود بگیرد و حکومتی زیدی مذهب تاسیس نماید و انقلاب ۱۹۶۲ را از سر گذرانده و تا به امروز پا بر جا بماند. معذلک ثبت است که فرقه مزبور در دوران اولیه اش به چند شعبه از قرار زیر تقسیم شده است:

الف: جارودیّــه – این گروه از فرقه زیدیه که منتسب به ابوالجارود ابن زیاد است مخالف تعیین ابوبکر به خلافت بوسیله همراهان پیغمبر بودند. آنها می گفتند اگر چه عنوان خاصی از سوی پیامبر به علی (ع) داده نشد ولی باندازه کافی عنواوینی به اوداده شده بود که مورد تایید همگان قرار بیگیرد. بنابراین همراهان پیامبر را در تایید نکردن علی (ع) گناهکار دانستند. آنها همچنین مشروعیت ابوبکر و عمر را نفی کردند. این فرقه در دوران آخر امویه واوایل عباسین فعال بوده و عقاید آنها در زیدی های بعدی اثر گذاشته است.

ب: سلیمانیه یا جریریّه – این گروه به رهبری سلیمان ابن جریر معتقد بودند که امامت مسئله ای است که باید با مشورت در مورد آن تصمیم گرفته شود. آنها بر این عقیده بودن که همراهان پیامبر بانضمام ابوبکر و عمر در پیروی نکردن از علی (ع) اشتباهی مرتکب شده اند ولی کارشان در حد گناه نبوده است. ولی عثمان را برا ی نو آوری هایش مورد حمله قرار دادند.

پ: بُتریّه یا صالحیّه – از این دو گروه اولی منتسب به کثیر النواالابتر و دمی منتسب به حسن ابن صالح است که بنظر میر سد عقاید مشابهی داشته اند. آنها با جریریه در مورد ابوبکر و عمر موافق بودند ولی حکم درحق عثمان را معلق گذاشتند. بر طبق یک نویسنده آنها در الهیات تابع معتزله بوده و در اکثر مسائل فقهی پیروی از مکتب حنفی میکرده اند گرچه در بعضی مسائل با الشافعی و شیعه هم موافق بودند.

در دوران امامت محمد الباقر و جعفر الصادق

این دوره از لحاظ جهان اسلام بطور اعم و با سرنگونی امویان و برقراری خلافت عباسیان در جهان تشیع خصوصا دوران پر آشوبی بوده است. جنبش عباسیان که در این دوره از کیسانیه بوجود آمدوشورش های زید و نفس الزکیه را قبلا شرح دادیم . چندین گروه دیگر نیز در این دوره فعال بودند:

۴- جناحیّه:
در سال ۱۲۷/۷۴۴ عبدالله ابن معاویه بر علیه آخرین خلیفه اموی سر بشورش برداشت. عدبدالله از اعقاب جعفرابن ابوطالب ملقب به ذوالجناحین برادر علی (ع) امام اول بود. او متهم به داشتن عقاید افراطی بود مانند حلول خدا در پیامبران و امامان و بالاخره از طریق محمد ابن الحنفیه و ابوهشام به عبدالله ابن معاویه و رفتن روح از بدنی به بدن دیگر (تناسخ) وتفسیرمعنای باطنی قرآن . [*برخی از حکمای اسلامی انتقال روح را از بدن انسان به انسان "نسخ" و به بدن حیوان "مسخ" و به بدن حشرات "فسخ" و به قالب اشجار ونباتات "رسخ" گفته اند . فرهنگ فارسی عمید*] عبدالله را مجبور به فرار از کوفه کردند و او در استان فارس حکمرانی کرد تا ابومسلم او را شکست داد. بعضی از پیروانش معتقدند که او نمرده بلکه در کوهستانهای اصفهان غایب شده و باز ظاهر خواهد شد.

۵- مغـیریّه :
پیروان مغیره ابن سعید العجلی را بعضا جزو غلات امامیهّ و بعضا جزو زیدیه بحساب آورده اند. در واقع بنظر می رسد که مغیره در طول سالها چندین بار رای و عقیده خود را عوض کرده است. در آغاز او پیرو محمدالباقر بود ولی الباقر او را بعلت اینکه نسبت خدائی به او داده بود لعن کرده و از خود راند. مغیره قایل به تشبیه بود (خداوند شبیه انسان است) . پس از در گذشت الباقر مغیره مدعی امامت وحتی پیامبری برای خود شد. معذلک به پیروانش گفت که منتظر رجعت الباقر باشند که دوباره زنده خواهد شد. مغیره در سال ۱۱۹/۷۳۷ بوسیله خالد ابن عبدالله القسری کشته شد در همان روزی که بنا بر بعضی نویسندگان بیان ابن سمعان بقتل رسید. در واقع بیان و مغیره در بسیاری از نظرات هم عقیده بودند بانضمام داشتن تمایلات غلو در مورد الباقر. بعد از مرگ مغیره پیروانش از محمد نفس الزکیه تبعیت کردند.

۶- منصوریّه یا کِسـفیّه:
گروه سوم مرتبط را بیانیه و مغیریه پیروان ابو منصور العجلی بودند. ابو منصور همچنین در آغاز مدعی پیروی از الباقر بود ولی بسبب تمایلات غلو از وی رانده شد.. سپس ابو منصور ادعا کرد که امامت به اومنتقل شده است. نام کِسفیّه از آنجا بوجود آمد که ابو منصور باور داشت که او قطعه ای (کـِسف) از آسمان است که بروی زمین می افتد مطلبی که در سوره ۵۲ آیه ۴۴ قرآن آمده است. او عقیده داشت اولین چیزی که خدا خلق کرد عیسی بود و بعد از آن علی . او معتقد به تفسیر معانی باطنی آیات قرآن بود که در میان سایر چیز ها بدینمعنی است که چیز هائی که در قرآن ممنوع شده جز تمثیلی از اسامی بعضی مردم بدکار نیست. بر این اساس پیروان او بهرگونه کار های غیر اخلاقی و گناه متهم هستند. همینطور گفته اند که آنها دشمنان خود را با خفه کردن یا شکستن کاسه سر با چماق های چوبی می کشته اند. بعداز مرگ ابو منصور رهبری گروه به پسرش حسین رسید ، گو که بعضی از پیروان منصوریه به طرفداران النفس الزکیه پیوستند.

۷- خطابیّـه:
ابوالخطاب محمد ابن ابوزینب الاسدی الاجداع باز شخص شناخته شده دیگری بود که بدوا با سلسله اثنی عشری مرتبط بود. او در آغاز ادعا کرد که نایب امام جعفر الصادق است و علم اسماء الحسنی را از او آموخته است اما الصادق او را لعن کرده و از خود راند. سپس الخطاب خود مدعی امامت شده و الصادق را به مقام پیامبری و خدائی رساند. پایه های عقیدتی اش بنظر می رسد که بر تفسیر معانی باطنی قرآن بوده است. پیروان او نیز معتقدند که نخواهند مرد و بلکه به آسمان عروج خواهند کرد. آنها به عدم رعایت کلیه قوانین دینی و مجاز دانستن هر کار متهم شده اند.

ابوالخطاب بسال ۱۳۸/۷۵۵ در کوفه اعدام شد. پیروان او که ظاهرا بسیار بودند در میان چند رهبرتقسیم شدند:
الف: بزیـغیّه - پیروان بزیغ ابن موسی "بافنده" از طرفداران ابوالخطاب مدعی بود که انسان وقتی به تکامل رسید نباید

گفت که مرده است و عقیده داشت که بهترین پیروان او از ملائک بالاترند.
ب: مـعـمریّه - پیروان معمر ابن خیثـم "غله فروش" که مدعی بود پس از ابوالخطاب او پیغمبر است ودنیای کنونی هرگز به آخر نخواهد رسید و بهشت و جهنم در این دنیا است.
پ: عُمیریّه یا عجلیّه - پیروان عمر ابن بیان العجلی "کاه فروش" کوفه .
ت: مفضّلیّه - پیروان مفضّل الصیرفی که گفته اند بخدائی الصادق قائل بوده و رسالت یا پیامبری ابوالخطاب را رد کرده است.
ث: غُرابیّه - پیروان این گروه که یکی از منابع آنها را بخشی از خطابیه شناخته است، میگویند از آنجائیکه محمد (ص) و علی (ع) از همدیگر غیر قابل تشخیص بوده اند مثل کلاغی که از دیگری قابل تشخیص نیست لذا وقتی جبرئیل بادستوری برای علی (ع) از سوی خدا نازل گردید اشتباها دستور را به محمد (ص) ابلاغ کرد. یک نویسنده مسلمان روی اعتقادات این فرقه نظری داده است به این مضمون که اگر قبول کنیم جبرئیل نمی توانست پسری یازده ساله ومردی چهل ساله را از هم تشخیص دهد ، آیا باور کردنی است که خداوند اشتباهش را تصحیح نکرده باشد؟

بیشتر منابع خطابیه را با ظهور اسماعیلیه مرتبط دانسته و گفته اند مفضّل ابن عمر الجوفی عضوی از این فرقه که با اسماعیل ابن جعفر حشرو نشری داشته وشاید حتی معلم او بوده است متهم است به اینکه اسماعیل را در چندین حدیث که به امام جعفر الصادق منتسب بوده گمراه کرده است و گفته اند که بعضی اصول و احکام اسماعیلیه از خطابیه گرفته شده است و باز گفته اند که گروهی از خطابیه بعد از مرگ ابو الخطاب مستقیما با محمد ابن اسماعیل بیعت نموده اند. حتی در بعضی کتب اسماعیلیه، ابوالخطاب را یکی از موسسین اسماعیلیه قلمداد کرده اند. معذلک در کتب دیگر اسماعیلیه، ابو الخطاب به رفض متهم شده است.

۸- باقــریّه:
این یکی از فرقه هائی است که عموما به واقفیّه معروف است یعنی آنهائیکه در مرگ یک امام خاصی تردید می کنند، برخلاف قاطعیه که از مرگ امامی مطمئن بوده و در آن متوقف می شوند. باقریه معتقد بودند که امامت با مرگ الباقر منقطع گردید و او در غیبت است و باز خواهد گشت.

بعد از امامت جعفر الصادق

درگذشت جعفر الصادق در تاریخ شیعه نقطه عطف مهمی است زیرا در این موقع بر حسب روایات تاریخی یکی از مهمترین تفرقه ها در اجتماع شیعیان اتفاق افتاد. بجز شعبه ای که بعد ها اثنی عشری یا فرقه دوازده امامی گردید که ظاهرا در این اوقات قطعیه خوانده میشد (بدین معنی که مرگ امام قبلی را پذیرفته و امام بعدی را قبول کرده اند) و فرقه های غلات عبارت از خطابیه و مغیریه و غیره ، به فرقه های زیر نیز باید توجه داشت:

۹- جعفریّه یا ناووسیّه:
این فرقه از لحاظ الصادق واقفیه هستند که معتقدند جعفر الصادق نمرده بلکه پنهان شده و بعنوان مهدی بر خواهد گشت. گروهی نیز که اسمی برآن تعیین نشده است معتقدند که امامت در جعفر الصادق پایان یافت.

۱۰- افطحیّه یا فطحیّه:
این گروه معتقدند که بعداز حسین (ع) امام سوم جانشینان بایه همیشه پسر ارشد و زنده امام قبلی بوده باشد. پسر ارشد زنده الصادق عبدالله الافطح بود. چنین ادعا شده است که الافطح در زمان حیات پدرش در مسائل فقهی با او مخالف و تمایل به نظرات مُرجعه داشته است. با وجود این برحسب روایتی الافطح هفتاد روز بعد از فوت پدرش بدون داشتن پسری بجهان باقی شتافت و بر حسب روایتی دیگر علمای شیعی او را فاقد معلومات دانستند بنابراین گرچه در آغاز از ادعای وی به امامت پشتیبانی زیادی می شد ولی این پشتیبانی بزودی از میان رفت. بعضی از پیروان او احساس کردند که امامت با او پایان یافت و عده ای معتقد بودند که او پسری داشته که پنهان شده است و او مهدی است. اکثر پیروان رو به امام موسی کاظم آوردند ولی معذلک بعضی در عقیده خود ثابت قدم مانده و الافطح را امام برحق قبل از موسی دانستند.

۱۱- شُمیتـیّه یا سـُمیتـیّه:
پیروان یحیی ابن شُمیت (سـُمیت) امامت محمد چهارمین پسر الصادق ملقب به الدیباج را پیش کشیدند. برحسب حد اقل یک روایت ابن محمد معتقد به امامتی از نوع زیدی بود و برعلیه خلیفه مامون در ۱۹۹/۸۱۴ قیام کرد. مامون او را شکست داد ولی با او رفتاری ملایم در پیش گرفت و اورا در خراسان عضو وابسته به دربار خود کرد. این فرقه اعتقاد به برقراری امامت در خاندان الدیباج داشتند و میگفتند مهدی از میان آن خانواده برخواهد خاست.

۱۲- اسماعیلیّه یا سَبَعیّه:
ظاهرا در میان منابع شیعی توافق عمومی وجود دارد که الصادق در آغاز مصمم بود پسر ارشد خود اسماعیل را جانشین خود سازد ولی اسماعیل درگذشت و مرگ او اسباب آشفتگی ها و پیچیدگی هائی در امر کیفیت امامت و هم در اصل نص بوجود آورد. غیر از

گروه های نامبرده در فوق که معتقد بودند مرگ اسماعیل امامت اورا لغو نمود و بیعت خود را به سایر اعضای خانواده الصادق منتقل ساختند، عده ای هم بودند که با لغو نص موافق نبودند و اینها به چندین گروه زیر تقسیم شدند:

الف: اسماعیلیّه خالص – به اعتقاد این گروه اسماعیل در واقع نمرد بلکه الصادق بجهت ترس از صدمه به جان پسرش او را پنهان ساخت و او بعنوان مهدی برخواهد گشت.

ب: مبارکیّه - پیروان مبارک (مستخدم محمد ابن اسماعیل) عقیده داشت که چون امامت به اسماعیل باید میرسید ولی او فوت شد و از آنجا ئیکه بعد از حسن (ع) و حسین (ع) امامت از برادری به برادر دیگر منتقل نمی شود مگر به فرزند ذکور، لذا بعد از الصادق محمد پسر اسماعیل امام است و امامت در محمد ختم می شود.

پ: اسماعیلیّه فاطمی، قرمطیّه (قرمطیان)، باطنیّه، تعلیمیّه - اسماعیلیه فاطمی معتقدند که پس از محمد ابن اسماعیل چندین امام غایب رجعت کرده و از آنها دودمان فاطمیان مصر بوجود آمده است (۵۶۷/۱۱۷۱ – ۲۹۷/۹۰۹) . همزمان با ظهوردودمان فاطمی گروه هائی از اسماعیلیان که در کناره های خلیج فارس فعال بودند فاطمیان را تحت عنوان امامان خود برسمیت نشناختند. اینها قرمطیه (قرمطیان) نام گرفته اند وغالبا بدلیل اینکه قائل به معنائی باطنی در ظاهر نوشتجات کتاب مقدس هستند باطنیه خوانده شده اند. یک گروه فرعی از اسماعیلیه دروز ها هستند که به الحکیم خلیفه فاطمی مقام خدائی داده و از اسماعیلیان جدا شده و در سوریه گروهی مشخصی را تشکیل وتا به امروز به حیات خود ادامه میدهند.

فاطمیان اسماعیلی در ۴۸۷/۱۰۹۴ به دو بخش نزاری و مستعلی تقسیم شده و بعنوان دو گروه مدعی امامت در برابر هم قرار گرفتند. اکثر افراد گروه مستعلیان تا ۵۲۶/۱۱۳۲ به پیروی از خلفای مصر ادامه دادند و سپس امام و خلیفه ایشان ابوالقاسم غایب شد و آن گروه از آن زمان دیگر صاحب امامی نبودند. رهبری جنبش زیر عنوان داعی مطلق به یمن منتقل گردید. در سال ۹۹۹/۱۵۹۰ مجددا تجزیه دیگری رخ داد و یک شعبه از داعی ها بنام سلیمانی در یمن و چند پیرو دیگر در هند باقی ماندند و شعبه دیگری بنام داعودی اکثریت مستعلیان هند را تشکیل داده و بوهرا نامیده شدند. مستعلیان اسماعیلی عموما در ایالت گجرات هند و عربستان جنوبی و خلیج پارس و آفریقای شرقی و برمه که جمعا چندین صد هزار نفر باشند یافت می شوند.

بخش اصلی دیگری از اسماعیله بنام نزاری در الموت ایران به رهبری حسن الصباح مستقر گردید. در آغاز جانشینان حسن خود را داعی یک امام غایب قلمداد کردند ولی داعی چهارم خود را امام خواند و مدعی شد که از اعقاب نزار که بوسیله خلفای فاطمی در ۴۸۷/۱۰۹۴ رانده شده بودند می باشد. نزاری ها در تاریخ به حشاشین معروفند و به سبب اعتقاداتشان که امام مجری تعلیمات الهی است آنها را تعلیمیّه نیز گفته اند. مرکز آنها در الموت بدست هلاکو خان مغول در سال ۶۵۴/۱۲۵۶ از بین رفت و امامان نزاری خودر ا پنهان کرده و از جائی به جائی در ایران نقل مکان نمودند. در قرن ۱۹ بود که امامان نزاری بعنوان اشخاص برجسته تاریخی بدوا زیر نام آقاخان از نو ظاهر شدند. آقا خان اول در سال ۱۸۴۰ از ایران به هند گریخت، جائیکه بسبب مساعی مبلغین نزاری در طول چند قرن اجتماع بزرگی از نزاریان تشکیل شده بود. آقا خان در بمبئی مستقر گردید، شهری که همواره مرکز نزاریان در هند می باشد. جانشینان آقاخان مشاهیر بین المللی شدند.[۳۸]

شمار نزاری ها در هند بیش از هر جای دیگر است و به "خواجه" معروفند. اجتماعات مهمی نیز در آفریقای شرقی و پاکستان و سوریه و ایران و افغانستان و آسیای مرکزی که رویهم چندین میلیون نفر می شوند وجود دارد.

بعد از درگذشت موسی الکاظم

پس از موسی پیروان رشته اصلی شیعیان که عاقبت دوازده امامی شدند به علی الرضا پسر موسی پیوستند و باز قطعیه نام گرفتند (یعنی آنهائیکه از مرگ موسی مطمئن بودند) ولی گروه های دیگری نیز پدید آمدند بقرار زیر:

۱۳- سَوِیّه یا ممطوره:
این گروه مرگ موسی را قبول نکردند یا از مرگش اطمینان حاصل نکردند لذا ادامه امامت را بعد از موسی رد کرده و عموما واقفیه خوانده شدند. بعضی از آنها گفتند که موسی نمرده بلکه از زندان گریخته و اینک پنهان است. بعضی دیگر گفتند که موسی مرد ومانند عیسی به آسمان ها برده شد و برخواهد گشت. همه این گروه ها به رجعت موسی بعنوان امام مهدی عقیده دارند که برگشته و دنیا را پر از عدل وداد خواهد نمود. دشمنان این گروه ها آنها را ممطوره خوانده اند.

۱۴- بَجَلیه:
ابن ورسند البَجَلی در اوائل قرن سوم (نهم میلادی) آراء و عقاید موسویّه را با خود به مراکش و اسپانیا برد. او و اعقابش در تبلیغ این عقاید در میان مردم این مناطق تا حدودی موفق شدند و بعضی از امرای ادریسی به کیش جدید در آمدند. بجلیه با ظهور جنبش الموهاد عاقبت در قرن ششم (۱۲ میلادی) از بین رفت.

۱۵- بـُشیـریّه:

[۳۸]- در آن زمان انگیس بطور مطلق در هند مستقر بود واینگونه حرکت های مذهبی را تشویق و حمایت میکرد. (ح-ک)

پیروان محمد ابن بشیر کوفی معتقد بودند که موسی زندانی نشده و نمرده بلکه پنهان گردیده و ابن بشیر را بعنوان نایب خود تعیین و مُهر خود را باو داده است. بنابر این عموم پیروان موسی باید از ابن بشیر فرمانبری کنند چون او امام است وامامت در او و اعقاب او تا برگشت موسی به عنوان مهدی برقرار است. علی الرضا و دیگران که بعد از موسی مدعی امامت بوده اند اصالتی نداشته و بدروغ خود را از اولاد موسی وانمود کرده اند. تنها پنج بار نماز روزانه و روزه اجباری بوده و سایر واجبات شرعی معـتبر نیست. گفته اند که بشیریه قائل به تناسخ بوده و براین باورند که در طول زمان تنها یک امام است که روحش از تنی به تن دیگر میرود. آنها معتقد به اصل توحید بوده و اموال هرکس را متعلق به عموم میدانند. بعد از ابن بشیر رهبری این گروه به پسرش سمیع تعلق یافت.

بعد از امامت علی الرضا

رشته اصلی شیعه دوازده امامی پس ازعلی الرضا بوسیله پسرش محمد تقی که هشت ساله بوده ادامه یافت. دراین موضوع فرقه هائی پدید آمدند:

۱۶- احمــدیّه:
این گروه معتقدبودند که موسی پدر علی دستور داده است که امامت پس از علی به پسر دیگر موسی بنام احمد منتقل گردد (میگویند این احمد است که در حرم شاهچراغ شیراز مدفون میباشد)

۱۷- مـُعّـلفه:
این گروه در مرگ موسی و انتظار رجعت او از واقفیه پیروی کردند.

۱۸- مُـّحدّثـــه:
گفته اند که این گروه بخشی از مُرجعیّه و بخشی از رشته اصلی اسلام که معتقد به امامت موسی وعلی (برای استفاده های سیاسی) بوده اند میباشد ولی پس از مرگ علی به معتقدات قبلی خود برگشته اند مانند بعضی از گروه های زیدیه که خود را وابسته به علی نموده بودند پس ار مرگ او به معتقدات قبلی خود برگشتند.

پس از امامت علی الهادی

۱۹- نـُمیریّه ، نُصیریّه ، علویّه:
این گروه در آغاز پیروی از محمد ابن نـُصیر النُمیری نمودند. در خصوص تعلیمات این شخص میان منابع اختلافات فوق العاده ای وجود داد. بعضی می گویند که او ازتعلیمات ابوالخطاب پیروی میکرده وبعضی دیگر میگویند که او علی الهادی امام دهم را خدا و خود را پیامبر او میدانسته است. بعضی میگویند که او علی الهادی را امام وعلی پسر محمد راکه در ۲۴۹/۸۶۳ مرد مهدی قلمداد و خود در ۲۴۵/۸۵۹ مدعی شده است که باب علی الهادی است. مورخین بعدی این فرقه ادعای او درخصوص مهدویت را به پسر حسن العسگری امام یازدهم ربط داده و باین ترتیب همه امامان دوازده گانه اثنی عشریه را تایید کرده اند.

کسیکه بیش از همه مسئول تاسیس این فرقه بود حسین ابن حمدان الخشیبی می باشد که در سال ۳۴۶/۹۵۷ یا ۳۵۸/۹۶۸ درگذشت . حسین ابن حمدان در اثر پشتیبانی خاندان حمدانی نفوذ این فرقه را باندازه زیادی در حلب توسعه داد. بعد از انقراض خاندان های حکمران شیعی حلب، پیروان این فرقه در طول صد ها سال بدست صلیبیون و مملوکان و عثمانیان یکی پس از دیگری با زجر و آزار بسیاری روبرو گردیدند. آنها همچنین بعلت جنگ های داخلی در میان قبایل مختلف خود از هم جدا و پراکنده گردیدند. بعد از جنگ اول جهانی فرانسویان سعی نمودند کشوری علوی که مرکز آن لاذقیه باشد بوجود آورند ولی بعد ها از این فکر منصرف شدند. علویان در حال حاضر زیر زعامت حافظ الاسد در سوریه تفوق سیاسی دارند. جمعیت علویان اینک چندین میلیون است که در باریکه ای میان لاذقیه و انطاکیه در ترکیه سکونت دارند.

۲۰- محمدیه:
در دوران زندگانی علی الهادی یکی از پسرانش بنام محمد درگذشت. با این وجود گروهی از پیروان علی معتقد شدند که او محمد را بعنوان امام بعدی تعیین نموده و محمد در واقع نمرده است بلکه مرگ ظاهری او حیله ای جهت گمراه کردن دشمنان بوده است. محمد پنهان شده و بعنوان مهدی برخواهد گشت.

۲۱- جعفریّه خالص:
این گروه معتقدند که علی الهادی پسرش جعفر را بعنوان امام بعدی معین نموده است.

پس از درگذشت حسن العسگری

پس از درگذشت حسن العسگری شیعیان دچار بهم ریختگی شده و به گروه های مختلف بسیاری تقسیم شدند. در این دوره شیعیان بنا به گفته المسعودی به بیست (۲۰) فرقه و بنا به گفته سعد القمی به پانزده (۱۵) فرقه و برابر گفته النوبختی به چهارده (۱۴) فرقه تقسیم شدند. این فرقه ها را می توان عموما به گروه های زیر تقسیم نمود:

الف: واقـفیّه – (متوقف در حسن العسگری) این گروه در امامت حسن العسگری متوقف شدند و او را مهدی خواندند. بخیال بعضی از آنها او نمرده بلکه غیبت کرده است و به تصور بعضی دیگر او مرده و دوباره زنده شده است. از نظر هر دو گروه حسن العسگری پسری نـــداشتـــه است. گروه سومی در حسن العسگری متوقف شدند و ضمن تائید مرگ او گفتند که کره خاکی نمی تواند خالی از امام باشد در حالیکه نسبت به وارث حسن العسگری هم مطمئن نبودند.

ب: پایان امامت- معتقدین به ختم امامت گفتند همانطوریکه نبوت با محمد (ص) پایان یافت ختم امامت نیز با حسن العسگری که نه پسری داشت و نه وارثی امکان پذیر میباشد . گروهی دیگربر این باور بودند که مهدی ای نمیتواند وجود داشته باشد و گروه دیگری گفتند که مهدی از میان اعقاب امامان در روز های آخر دنیا برخواهد خاست.

پ: محمدیّه – این گروه بر این باوربودند که الهادی امام دهم پسر خود علی را که قبل از او مرده بود به امامت برگزیده است (چون نه حسن العسگری صاحب فرزندی بود و نه جعفر به علت فساد اخلاق شرایط و شایستگی امامت را داشت) گروهی دیگری معتقد بودند که محمد نمرده است بلکه او مهدی است که پنهان شده است.

ت: جعـفریه – پیروان این فرقه معتقدند که حسن العسگری بدون داشتن پسری فوت شده و امامت به برادرش جعفر تعلق گرفت. گروهی از این فرقه بر این باورند که چون العسگری بدون فرزند از دنیا رفته است لذا امامت باید به جعفر تعلق گیرد. گروه دیگری گفتند که العسگری رسما جعفر را به امامت تعیین نموده است. گروه دیگری گفتند چون العسگری بدون فرزند فوت نموده است شرایط امامت را بجا نیاورده ولذا امام واقعی بعد از الهادی جعفر است. باز گروه دیگری ادعا کردند که امام دهم (الهادی) پسرش محمد را به امامت تعیین نموده ولی محمد قبل از او درگذشت لذا امامت با واسطه از طریق برده ای بنام نفیس به جعفر منتقل گردید (این گروه را نُفـیسیه خوانده اند).

ث: قطـعیّه - این گروه از مرگ العسگری امام قبلی مانند سایر امامان پیش از او مطمئن بوده و به پسر العسگری بعنوان امام بعدی روی آوردند و گروه دیگری در این راستا معتقدند که نام او محمد بوده و در زمان فوت العسگری به سن بلوغ رسیده بوده است. گروه دیگری گفتند که نام او علی بوده است وگروه دیگری گفتند که نام او محمد بوده ولی هشت ماه بعد از مرگ امام زائیده شده است و بالاخره گروهی دیگر معتقد بودند که حسن العسگری پسری داشته که در زمان مرگ پدرش چهار ساله بوده و تا آخر زمان غایب خواهد بود و جستجوی او ممنوع است. گروه اخیر پانزدهمین فرقه ای است که سعد القمی تشریح کرده و همان فرقه ای است که بالاخره تبدیل به اثنی عشریه یا فرقه امامیه در اسلام شیعی گردید. سایر گروه ها در طول حدودا صد سال از میان رفتند.

علت شرح نسبتا مبسوطی که از گروه های متعدد شیعه داده شد (که بیشترشان بسرعت از بین رفتند) این است که شیعه اثنی عشری در اوایل قرن چهارم (۱۰ میلادی) از یک چنین محیطی سر در آورده است. اکثر آراء و عقایدی که بار اول بوسیله این گروه ها استفاده گردید در شیعه دوازده امامی جذب شد مانند: مهدویت، غیبت، رجعت، معانی باطنی قرآن و غیره.

-

نویسنده به جدا شدن دین بهائی از باقیمانده های تخیلی وجود "مهدی" وپیدایش آن سخنی به میان نمی آورد. در حالیکه این فرقه هم از مشتقات اسلام است. چندی پیش نوشته کوتاهی پیدا کردم که خلاصه ای از پیدایش دین بهائی بود. حیفم آمد در اینجا شرح را کامل نکرده باشم؛ بهمین منظوره بدون کم وکاست در داخل گیومه می آورم:

«داستان باب:

در این مبحث رساله های فراوان با وجهه نظر های گوناگون، به قلم نویسندگان ایرانی و فرنگی انتشار یافته، تاریخچه و عقاید آن فرقه شناخته گردیده، آنچه مورد توجه اصلی ما می باشد شناختن سیاست امیر کبیر است در ربط با قیام بابیه.

از دیدگاه مردم آزاد اندیشی که خود را از تعصبات آزاد ساخته اند، ساختگی بودن یا نبودن مذاهب و حتی ادیان معنی درستی ندارد . آنچه در تفکر تاریخی با معنی می باشد نقد ادیان و مذاهب و فرقه هاست در عالم دانش و اندیشه، و سنجش آنها در رابطه با اجتماع و تاثیری که در تاریخ گذارده اند.

در بررسی بابیه اگر طالب واقع بینی هستیم باید سه مسئله را از یکدیگر تفکیک سازیم وگرنه به راه خطا می افتیم:
اصول عقاید باب - جنبه شورشی بابیت در آغاز ظهور آن - و تحول آن از نظر انشعاب مذهبی و آثار سیاسی که از آن پدید آمد .

اصول بابیت از نظر سیر اندیشه فلسفی و دینی معجونی است از عقاید تشیع و عرفان ایرانی و آرای حکمای اسلامی و یونانی که در آثار پیشینیان و فرقه های مختلف دینی از اوائل اسلام تا زمان نقطویان آمده اند.

میراث فکری نقطویان که سرکوب تعصب صفویان گشتند، به شیخ احمد احسائی رسید که موسس فرقه شیخیه است . و او خود را " باب " یا واسطه امام دوازدهم می شمرد . پس از مرگ احسائی - هزار و دویست و چهل و دو - نامدارترین شاگردانش سید کاظم رشتی پاسدار همان اندیشه بود. چون سید کاظم درگذشت - هزار و دویست و پنجاه و نه - شیخیان دو تیره شدند:

گروهی به دنبال حاج محمد کریم خان کرمانی قاجار رفتند و دسته ای دیگر دور حاج میرزا شفیع تبریزی را گرفتند.
در واقع عقاید شیخیه مرحله مترقی آئین تشیع بود و شیخیان نماینده جناح روشنفکران شیعیان.

همان اندیشه شیخیه و اعتقاد داشتن به وجود "باب" اساس دعوی سید علی محمد شیرازی گردید که مدتی در سلک شاگردان سید کاظم رشتی درآمده بود. او خود را نخست باب امام و " ذات حروف سبعه " خواند. در دو سال و نیم آخر زندگیش عنوان " نقطه اولی" و "مظهر الاهی" را گرفت و گفت من همان قائم موعود، و مهدی منتظر، و امام ثانی عشر هستم. افکار سید تازگی نداشت و قسمت اعظم نوشته هایش در عالم دانش و اندیشه سخنان بی مغز و موهومات صرف است.

اگر بابیت در جهت مترقی آن نمو می یافت، می توانست در سست کردن زنجیر های خرافات دینی، سبک کردن تکالیف سخت مذهبی، کاستن فشار روحانیت، برانداختن فساد دستگاه روحانی، و معطوف داشتن تعالیم دینی به بهبود زندگانی دنیائی - عامل موثری گردد. اما این مستلزم آن بود که به صورت جنبش اصلاح دینی (مانند پروتستانیسم) ظهور یافته باشد. ولی چنین نبود. فرقه تازه ای بود ساخته عقاید کهنه گذشتگان، و کتاب جدید شان مشحون از خرافات پیشینیان.

تا آنجا که می دانیم تاریخ باب این معنی را مسلم می نماید که سید علی محمد در پی جنگ و آشوب نمی گشت، اساسا مرد نیک نفسی بود و در خوی و منش او ستیزگی نبود. بنیانگذاران بابیه را اعتقاد آن بود که آئین جدید، عالمگیر خواهد شد و کتاب بیان، جانشین همه کتاب های کهنه سابق خواهد شد. [۳۹]

کتاب بیان را سید باب آورد، ولی رشته کار از دست خودش خارج گشت و به دست سه تن از پیروان او افتاد که سخت متعصب و ستیزه جو بودند:

ملا حسین برویه ای که نخست شیخی بود و حالا "باب الباب" لقب داشت. دیگر ملا محمد علی بارفروشی معروف به " قدوس" و سومی ملا محمد علی زنجانی ملقب به "حجت" بود. آن سه نفر علم طغیان را علیه حکومت برافراشتند تا دولت موجود را براندازند - و با تاسیس سلطنت بابی در ایران مقدمه فتح کره ارض را فراهم آورند.

چون کار حواریان باب از دعوت دینی به شورش سیاسی کشید - پیکار دولت با بابیان امر طبیعی بود. اما دولت به عنوان دفاع از شریعت به جنگ بابیه نرفت، بلکه از این نظر به برانداختن آن کمر بست که بابیان موضع نظامی گرفتند، و به کشت و کشتار دست زده بودند. این مقارن بود با مرگ محمد شاه، و آغاز سلطنت ناصر الدین شاه و روی کار آمدن میرزا تقی خان امیر کبیر.

---

[۳۹]- البته امروز بهائیان این کتاب را جزو نشریات ذاله می دانند و اگر هم در کتابخانه شان باقی مانده باشد حاضر به انتشار مجدد آن و یا شریک شدن محتویاتش با دیگران نیستند. من نسخه ای از این کتاب را در اختیار دارم. (ح-ک)

وجهه نظر امیر را باید به درستی بشناسیم. او در پی ایجاد نظم و امنیت بود و پیش بردن نقشه اصلاحاتش. هیچ دلیلی نداریم که امیر به عنوان متعصب شیعی درصدد بر انداختن بابیه برآمده باشد. بر عکس می دانیم که از ملایان دل خوشی نداشت و سیاست او در کاستن نفوذ علما به کشمکش سخت دولت و روحانیت، و دستگیری شیخ الاسلام و امام جمعه تبریز انجامید. امیر دشمن کهنه پرستی و خرافات دینی بود. و خواست آئین قمه زدن و عزاداری ایام محرم را بنحوی که جاری بود، براندازد . قانون بست نشستن در امامزاده و مسجد و سرای ملایان را نیز منسوخ کرد . »
برای آگاهی بیشتر در باره بهائیگری به اینجا مراجعه کنید:
http://www.geocities.com/kaavehaahangar/Bahaaii_gari.pdf

ح-ک
اردیبهشت ۲۵۴۵

آنچه در متن کتاب آمد روند تاریخی مذهب شیعه و فرقه های مشتق از آن بود ولی آنچه در زیر می آید برداشت های تحقیقی در موضوع است که نا گفته های دین اسلام و مذهب شیعه وفرق آنرا روشن می کند. آنچه در زیر می آید نوشته هائی است مربوط به موضوع. اینها اسرار مگو است. نویسنده این مطالب بر من روشن نیست. ح-ک

زنان محمد، آیا محمد از روی هوس زن میگرفت؟

"حرامزاده انسان هرچه خواست کرد و بر گردن خدا انداخت "سلمان رشدی.

یکی از بزرگترین نقطه ضعف های اخلاقی پیامبر اسلام، زنباره بودن وهوسران بودن وی است، این ضعف تا به حدی پر رنگ و زننده است که جایگاه محمد را از یک مصلح اجتماعی و الگوی اخلاقی در اندیشه هر انسان منصف و واقع بینی به یک فرد زنباره و هوسران تقلیل میدهد. اسلامگرایان بسیار کوشیده اند تا چهره محمد را با دروغ های تاریخی و ادعاهای بی پایه خود از این اتهام برهانند؛ و ازدواج های او را و زن بارگی اش را با دلایل و استدلال های مضحک توجیه کنند. البته مشخص است که زنباره بودن یک شخص نمیتواند دلیل خوبی برای پیامبر نبودن یک شخص باشد. اما میتوان دانست هدف پیامبر، یا حداقل یکی از بزرگترین اهداف محمد از جنگهایش و آنچه برایش تلاش میکرد چه بوده است. همچنین مطالعه مختصری از زندگی محمد و رفتارش با زنان به روشنی ریشه های زن ستیزی اسلامگرایان امروزی را آشکار میکند.

بسیار شنیده میشود که میگویند محمد با بیوه زنان و زنان بی سر پرست و فقیر ازدواج میکرد تا سرپرست آنها باشد و آنها را از سختی و مشقت خارج کند. اما براستی آیا ازدواج های محمد همه از این دست بوده اند، یا اینکه این اسلامگرایان بد نام باز هم طبق معمول دست به تاریخ سازی و دروغگویی در این باره می زنند؟ این نوشتار سعی در بررسی این موضوع با استناد به کتابهای معتبر تاریخی و دانش رایج اسلامی خواهد داشت.

در مورد ستم و ظلم فراوان به زنان در آیین اسلام سخنهای بسیاری رفته است (به بخش زنان مراجعه کنید)، اگر انسانی بخواهد دلیل این تحقیر ها را بازرسی کند براستی باید زندگی خود پیامبر اسلام و رفتار و نگرش او و نسبت به زنان را دنبال کند. کلمه زن در دیدگاه محمد جز حجمی که اطراف دستگاه تناسلی مونث قرار گرفته است، بار دیگری نداشته است، نقش زنان در زندگی محمد جز تنها ماشین های سکس و یا مستخدم و فرمانبر نبوده است. زنان محمد براستی کشتزارهایی بوده اند که محمد از هر دری بدان ها وارد میشده است سوره نساء آیه**34**

اسلامگرایان ادعا میکنند ازدواج های محمد تنها برای کمک مالی و سرپرستی بیوه زنان بوده است. این درحالی است که تقریبا هیچ یک از زنان محمد قبل از ازدواج با وی در فقر نبوده لند، بلکه اتفاقاً اکثراً زنانی متشخص و غنی بوده اند .ادعای اسلامگرایان مبنی بر اینکه محمد تنها برای پشتیبانی مالی با زنانی ازدواج میکرده است با قرآن، این مجموعه بیانات نامقدس در تضاد جدی است، در تازیانه میخوانیم که سازنده کائنات و همه دنیا اینگونه در زندگی شخصی پیامبر دخالت میکند و مشکلات خوانوادگی اش را با زورگویی و تهدید حل میکند.

سوره احزاب آیه ۲۸ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا

ای پیامبر، به زنانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینتهای آن، هستید بیایید تا شما را بهره مند سازم و به وجهی نیکو رهایتان کنم.

علامه (!) طباطبائی در تفسیر المیزان خود در مورد این آیه مینویسد:

"این دو آیه اشاره دارد به اینکه گویا از زنان رسول خدا (صلي الله علیه و آله و سلم) یا از بعضي ایشان سخني و یا عملي سر زده که دلالت مي کرده بر اینکه از زندگي مادي خود راضي نبوده اند، و در خانه رسول خدا (صلي الله علیه و آله و سلم) به ایشان سخت مي گذشته، و نزد رسول خدا (صلي الله علیه و آله و سلم) از وضع زندگي خود شکایت کرده اند و پیشنهاد کرده اند که کمي در زندگي ایشان توسعه دهد، و از زینت زندگي مادي بهره مندشان کند. به دنبال این جریان خدا این آیات را فرستاده، و به پیغمبرش دستور داده که ایشان را بین ماندن و رفتن مخیر کند، یا بروند و هر جوري که دلشان مي خواهد زندگي کنند، و یا بمانند و با همین زندگي بسازند، چیزی که هست این معنا را چنین تعبیر کرد"

این آیه همانطور که علامه (!) طباطبائی هم دریافته است نشان میدهد که زنان محمد خود پس از ازدواج با محمد از وضعیت اقتصادی خوبی برخوردار نبوده اند و زبان به شکوه گشوده اند، و البته محمد برای ثروتی که از دزدی کاروانها و چپاول یهودیان و غیر مسلمانان بدست می آورد نقشه های دیگری داشت و آنها را بصورت رشوه به دشمنان خود میداد تا دست از دشمنی بردارند یا میان قدرتمندان تقسیم میکرد تا دست از پشتیبانی او برندارند. همین آیه دروغین بودن حرف اسلامگرایان مبنی بر اینکه هدف محمد از ازدواج با زنان متعدد سودمند کردن آنها و سر و سامان دادن به زندگی آنها بوده است آشکار میکند. براستی خالق تمام کائنات و انسانها و موجودات باید چقدر حقیر باشد که اینگونه بخواهد در زندگی محمد دخالت کند، و بخواهد در مشکلات خصوصی محمد دخالت کند.

ادعای دیگری از همین جنس مطرح میکنند و آن این است که محمد برای ارضای جنسی خود ازدواج نمیکرده است بلکه برای ارضای جنسی بیوه زنان بیچاره بوده است که با آنان ازدواج میکرده است، البته این ادعای مضحک نیز دوباره با تازینامه در تضاد است.

آیه ۵۱ سوره احزاب: تُرْجِي مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَن تَشَاء وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى أَن تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا

از زنان خود هر که را خواهی به نوبت مؤخردار و هر که را خواهی با خود، نگه دار و اگر از آنها که دور داشته ای یکی را بطلبی بر تو گناهی نیست در این گزینش و اختیار باید که شادمان باشند و غمگین نشوند و از آنچه همگیشان را ارزانی می داری باید که خشنود گردند و خدا می داند که در دلهای شما چیست و خداست که دانا و بردبار است

علامه (!) طباطبائی این آیه را اینگونه تفسیر کرده است:

"و ممکن هم هست جمله مورد بحث اشاره باشد به مساله تقسیم بین همسران، و اینکه آن جناب مي تواند اصلا خود را در بین همسرانش تقسیم نکند، و مقید نسازد که هر شب به خانه یکي برود، و به فرضي هم که تقسیم کرد، مي تواند این تقسیم را به هم بزند، و یا نوبت کسي را که مؤخر است مقدم، و آن کس را که مقدم است مؤخر کند، و یا آنکه اصلا با یکي از همسران متارکه کند، و قسمتي به او ندهد، و یا اگر متارکه کرده، دوباره او را به خود نزدیك کند، و این معنا با جمله و من ابغیت ممن عزلت فلا جناح علیك ذلك ادني؛ نزدیك تر است، و بهتر مي سازد، چون حاصل آن آیه این است که: اگر همسری را که قبلا کنار زده بودي، دوباره بخواهي نزدیك سازي، مي تواني، و هیچ حرجي بر تو نیست، و بلکه این بهتر و نزدیك تر است به اینکه چشمشان روشن شود، یعني خوشحال شوند، و راضي گردند به آنچه تو در اختیارشان قرار داده اي، و خدا آنچه در دلهاي شماست مي داند، چون آنکه قسمتش را پیش انداخته اي خوشحال، و آنکه عقب انداخته اي به امید روزي مي نشیند که قسمتش جلو بیفتد"

این آیه نشان میدهد محمد همانطور که قابل پیشبینی و طبیعی است از پس تمامی زنان خود بر نمی آمده و حتی نمیتوانسته است تساوی را بین آنها برقرار کند، در اینجاست که الله به کمک پیامبر زیاده خواه خود میرسد و میگوید میتوانی در نوبتها نیز دست ببری و هر شب هرجا که دوست داری بخوابی، و شر نوبت دادن و قول دادن به زنان را از سر محمد کم میکند.

اسلامگرایان میگویند محمد اصلا نیاز جنسی نداشته است و از سر خیر خواهی بوده است که با این زنان ازدواج میکرده است(!). آنچنان پیامبرشان را نجیب جلوه میدهند که گویا وی ابداً تحت تاثیر زیبایی زنان قرار نمیگرفته است. این نیز خود با تازینامه در تضاد است. براستی سوره مبارکه احزاب خوب مشت پیامبر خدا را باز میکند.

آیه ۵۲ سوره احزاب: لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا

بعد از این زنان، هیچ زنی بر تو حلال نیست و نیز زنی به جای ایشان، اختیار کردن، هر چند تو راااز زیبایی او خوش آید، مگرآنچه به غنیمت به دست تو افتد و خدا مراقب هر چیزی است

مسلمانان اگر چشمهایشان را باز کنند خواهند دید که تازینامه میگوید "هرچند تو را از زیبایی او خوشت آید"، یعنی پیامبر اسلام نیز با زیبایی زنان تحریک میشده است و این از ویژگی های عادی هر انسانی است و پیامبر نیز بارها در قرآن گفته است که من بشری همچون شما هستم .اما وی مثل هر انسان بیمار جنسی دیگری در زندگی خود نمیتوانست مرز مشخصی را برای قوه جنسی اش در نظر گیرد و بنده شهوت و زن برگ ی گشته بود.

اما بررسی تاریخی زندگی پیامبر اسلام زنبارگی وی را به روشنی نشان میدهد و انسان را به حیرت می اندازد که چطور ممکن است یک شخص این همه ماجراهای گوناگون و عجیب غریب در زندگی خود داشته باشد. در زیر سیاهه شماری از زنان محمد و شرح کوتاهی از ماجرای آنها برای آگاهی هرچه بیشتر از زندگی محمد جمع آوری شده است. همچنین نام زنانی که محمد آنها را میخواست اما به او ندادند و زنانی که از او طلاق گرفتند آمده است. تلاش شده است که مطالب با ذکر منابع آورده شود.

۱-**خدیجه دختر خویلد بن اسین عبدالعزی** .محمد وقتی ۲۵ ساله بود با کارگزار خود خدیجه که زنی ثروتمند بود ازدواج کرد تا دیگر نیازمند کارکردن و جان کندن نباشد و از چوپانی و همراهی کردن کاروانهای تجاری خدیجه به زندگی مرفه و آرامی رسید. اما بعد از مرگ خدیجه، به سرعت ثروت وی را به باد داد تا جایی که نیازمند غارت و چپاول نامسلمانان گشته بود. محمد تا زمانی که خدیجه زنده بود جرات نداشت با زن دیگری ازدواج کند زیرا احتمالاً مورد خشم خدیجه قرار میگرفت و مجبور بود به زندگی قبلی و دشوار خود بازگردد.

- صحیح بخاری ۵:۱٦٤١٦٥ (برگ ۱۰۳) ۵:۱٦۸ برگ ۱۰۵
- تاریخ طبری جلد .۳۹ برگ ۳
- صحیح بخاری جلد .٤:٦۰۵ برگ ۳۹۵
- صحیح بخاری جلد .۵:۱٦۸ برگ ۱۰۵
- صحیح مسلم ٤:۵۹۷۱ (برگ ۱۲۹۷)

۲- **-عایشه دختر ابوبکر صدیق**، محمد وقتی عایشه ۶ ساله بود با وی ازدواج کرد و در سن ۹ سالگی با او وقتی خود ۵۳ سال داشت همبستر شد، این ازدواج پدوفیل (بیماری بچه بازی) بودن محمد را نشان میدهد، برای اطلاعات بسیار کامل و جامعی از این ازدواج و اثبات بیمار بودن محمد و بررسی نظرات مختلف در این مورد به نوشتاری با فرنام" سن پایین عایشه، مناظره ای بین آیت الله منتظری و دکتر علی سینا "مراجعه کنید. عایشه محبوب ترین زن محمد بود تا جایی که محمد در بستر مرگ سر بر روی سینه های وی گذاشته بود. علاقه محمد به عایشه تا جایی بود که وقتی زینب عایشه را محکوم به زنا با صفوان کرده بود، محمد از طرف الله آیاتی آورد تا عایشه را برائت کند .برای شرح کل ماجرا مراجعه کنید به عایشه و صفوان و بحث در مورد آیات مربوط به برائت عایشه .عایشه از راویان مهم حدیث و از حافظان قرآن حساب میشود. اما شیعیان به دلیل خصومتی که وی با علی داشت و جنگی که او با علی داشت اورا ملعونه و پلید میدانند. محمد بارها اعلام کرده است که عایشه را از همه زنان خود بیشتر دوست داشته اما شیعیان معتقدند وی زن فاسدی بوده است و محمد خدیجه را بیش از سایر زنان دوست داشته است تا جایی که سالی که خدیجه از دنیا رفت را سال عزاداری اعلام کرد.

- صحیح مسلم جلد جلد ۲ : .۳۳۰۹،۳۳۱۰،۳۳۱۱ صفحه ۷۱۵ و ۷۱٦
- صحیح بخاری جلد .۷:۸۸ برگ ٦۵

۳- **سوده دختر زمعه بن قیس**، زن سوم محمد بود، سوده بیوه زن مسلمانی بود اهل حبشه که پدرش اورا به محمد داده بود و محمد قبل از آوردن عایشه به خانه اورا به خانه آورده بود. سوده به روایاتی ۵۰ سال سن داشت و محمد برای نگهداری از بچه هایش و همچنین اداره خانه اش به سوده نیاز داشت. البته سوده در مقابل عایشه نیز همانند یک مادربزرگ بود. سوده در آخرین سال خلافت عمر از دنیا رفت. عایشه روایت کرده است که سوده برخی اوقات از نوبت خود میگذشت تا پیامبر شب خود را با عایشه بگذراند زیرا سوده هراس داشت مبادا محمد وی را بخاطر سن بالایش طلاق دهد. پیامبر در حالی با سوده ازدواج کرده بود که تقریبا چاره و امکان دیگری برای ازدواج نداشت زیرا قبیله قریش اورا طرد کرده بود و در آن سالها ازدواج کردن با فرزندان عبدالمطب و بنی هاشم بر ضد مفاد عهدنامه ای بود که منجر به شعب ابیطالب شد بنابر این محمد از روی اجبار با سوده ازدواج کرد.

- تاریخ طبری جلد .۳۹ برگ ۱٦۹.
- ابو داوود جلد .۲:۲۱۳۰ برگ ۵۷۲
- صحیح بخاری جلد .٦:۳۱۸ برگ ۳۰۰
- تاریخ طبری جلد .۹ برگ ۱۲۸
- صحیح مسلم جلد .۲:۲۹۵۸ (برگ ٦۵۱)

- صحیح بخاری جلد ۳:۲٦۹. (برگ ١٥٤) جلد ۳:۸٥۳.) برگ ۲۹)
- صحیح مسلم جلد ۲:۳٤٥۱. (برگ ۷٤۷)

۴- ام سلمه دختر امیه بن المغیره، زن یکی از مسلمانان به نام "ابوسلمه بن ابوالاسد" بود که در جنگ احد زخمی مهلکی برداشته بود و در نهایت کشته شده بود. ام سلمه در هنگام ازدواج با محمد ۲۹ سال سن داشت و محمد ۵۳ سال سن داشت. ام سلمه از کلیه زنان محمد بیشتر عمر کرد و پس از همه آنها وفات یافت.

- ابو داوود جلد ١:۲۷٤. برگ ٦٨ جلد ٣:٤٧٤٢. برگ ۱۳۳۲ جلد ۲:۲۳۸۲. برگ ٦٥٤
- سنن نساء جلد no.۱. ۲٤۰ برگ ۲۲۸
- ابن ماجه جلد ٣:١٧٧٩. برگ ۷۲
- تاریخ طبری جلد ۳۹. برگ ۸۰.
- صحیح مسلم جلد ۲:۲٤٥٥. برگ ٥٤۰

۵- حفصه دختر عمر بن الخطاب، در سن ۱۸ سالگی شوهر خود خنیس بن حذاقه السهمی را از دست داده بود و بیوه شده بود. حفصه در هنگام ازدواج با محمد ۲۰ سال سن داشت و محمد **55** ساله بود. در احادیث موجود است که بعد از اینکه ابوبکر و عثمان از ازدواج با وی سر باز زدند، محمد قبول کرد که با وی ازدواج کند. حفصه نیز از حافظان قرآن حساب میشود و نسخه عثمان از قرآن با همکاری وی تهیه شده بود. از ماجراهای جالبی که حفصه در آنها شرکت داشت رسوایی محمد در ارتباط با کنیز حفصه یعنی ماریه است که محمد را مجبور کرد سوره تحریم را بسراید. برای اطلاعات بیشتر از این ماجرا به محمد ماریه و حفصه ، ماریه قبطی شانزدهمین زن در زندگی محمد، وساطت الله جهت رفع اختلافات خا نوادگی محمد مراجعه کنید.

- ابن ماجه جلد ٣:٢٠٨٦. برگ ۲٥٨
- ابو داوود جلد ٢:٢٤٤٨. برگ ٦٧٥ جلد ٣:٥٠٢٧. برگ ١٤٠٢.
- صحیح مسلم جلد ٢:٢٦٤٢. برگ ٥٧٦ جلد ٢:٢٨٣٣. برگ ٦٢٥ جلد ٢:٣٤٩٧. برگ ٧٦١

۶-زینب دختر جحش؛ ازدواج زینب با جحش از بحث برانگیز ترین ازدواجهای محمد است. زینب از خانواده بزرگ و محترمی بود. مادر زینب دختر عبدالمطلب پدربزرگ محمد بود. زینب با زید فرزند خوانده محمد ازدواج کرده بود و محمد روزی بدون خبر به خانه زید وارد شد و زینب را نیمه لخت دید و به او علاقه مند شد، سپس مهریه اورا پرداخت تا از فرزندخوانده خود طلاق گیرد، بعد با وی ازدواج کرد و مسلمانان میگویند خداوند به محمد دستور داد تا با زینب ازدواج کند زیرا خداوند میخواست این رسم غلط جاهلیت مبنی بر اینکه یک مرد نمیتواند با زن پسرخوانده خود ازدواج کند از میان بردارد و این بسیار مضحک است. ماجرای مفصل زینب را میتوانید در سه نوشتار" محمد، زید و زینب "و" زید و زینب "و" عشق محمد به همسر پسر خوانده اش (زینب) و ازدواج با او "بخوانید. زینب در موقع ازدواج با محمد ۳۵ سال داشت و محمد ۵۸ سال.

- صحیح مسلم جلد ٢:٢٣٤٧. (برگ ٥١٩ (جلد ٢:٣٣٣٠. (برگ ٧٢٣٧٢٤) جلد ٢:٣٣٣٢. (برگ ٧٢٥) جلد ٢:٣٤٩٤. برگ ٧٦٠.
- صحیح بخاری جلد ٣:٢٤٩. (برگ ۱۳۸ (جلد ٣:٨٢٩. (برگ ٥١٢) جلد ٤:٦٨٨٣. (برگ ١٤٩٣)
- ابو داوود جلد ٣:٤٩٣٥. برگ ١٣٧٧-١٣٧٨ جلد ١:١٤٩٨.

۷- جویریه دختر حارث بن ابوضرار، محمد در سن ۵۸ سالگی با جویریه که ۲۰ سال سن داشت ازدواج کرد. جویریه دختر رئیس قبیله بنی المصطلق، یکی از قبایل یهودی متعددی بود که محمد به آنها حمله کرده بود. شوهرش مالک بن صفوان بود و در حمله ناگهانی که محمد به این قبیله کرده بود کشته شده بود. محمد از جویریه درخواست ازدواج کرد و جویریه قبول کرد به شرط اینکه اسرای باقیمانده از این جنگ آزاد شوند و غنایم بدست آمده به صاحبان باقیمانده از این جنگ بازگردد. از جویریه به عنوان "زنی بسیار زیبا" در بسیاری از تواریخ یاد شده است، ابن اسحق میگوید جویریه از زیبایی شگفت انگیزی بهره می برد، بطوری که هیچ مردی قدرت نداشت در برابر زیبایی وی مقاوت کند. و رابطه او با محمد به شدت عواطف عایشه را تحریک کرده بود و عایشه از دیدن او در عذاب بود. جویریه ۶ سال زن محمد بود و بعد از محمد نیز **39** سال زندگی کرد و در سن ۶۵ سالگی درگذشت. ماجرای جویریه را پروفسور مسعود انصاری در کتاب کوروش بزرگ و محمد عبدالله را در نوشتاری با فرنام" جویریه زنی که محمد را اسیر زیبایی خود و طایفه اش را آزاد کرد "بخوانید.

- ابن اسحق سیرت الرسول، برگ ۷۲۹
- ابو داوود جلد ٣:٤٩٣٥. برگ -١٣٧٧-١٣٧٨
- صحیح بخاری جلد ٨:٢١٢. (برگ١٣٧)
- ابو داوود جلد ١:١٤٩٨. برگ ٣٩٢.

- صحیح مسلم جلد .۲:۲۳٤۹ برگ ۵۲۰
- صحیح بخاری جلد .۳:۷۱۷ (برگ ٤۳۱—٤۳۲)

۸- **ام حبیبه دختر ابوسفیان بن الحرب،** ابوسفیان رئیس قبیله قریش، قدرتمند ترین مرد مکه بود که همراه با شوهرش عبیدالله ابن جحش از اولین کسانی بودند که مسلمان شده بودند و به حبشه رفته بودند تا پادشاه حبشه را به اسلام دعوت کنند. اما عبید الله ابن جحش در حبشه مسیحی شد و از ام حبیبه طلاق گرفت، پیامبر اسلام از راه دور از پادشاه حبشه خواست تا ام حبیبه را به زنی او در آورد، ام حبیبه تا ۶ سال بعد نتوانست محمد را ببینید زیرا نمیتوانست به مدینه برگ ردد. ام حبیبه در هنگام ازدواج با محمد ۲۹ سال سن داشت و محمد ۵۴ سال. محمد امیدوار بود ازدواجش با ام حبیبه نظر ابوسفیان دشمن درجه یک اسلام را تغییر دهد اما چنین اتفاقی نیافتاد.

- صحیح مسلم جلد .۲:۱۵۸۱ برگ ۳۵۲ جلد .۲:۳۵۳۹ برگ ۷۷٦
- ابن ماجه جلد .۵:۳۹۷٤ برگ ۳۰۲
- صحیح مسلم جلد .۲:۳٤۱۳ برگ ۷۳۹ جلد .۲:۲۹٦۳ برگ٦۵۲

۹- **صفیه دختر حیی بن اخطب،** صفیه در هنگام ازدواج با محمد ۱۶ سال سن داشت و محمد ۶۰ سال سن داشت. صفیه دختر حیی بن اخطب رئیس قبیله بنی نضیر، از قبایل یهودی مدینه بود که محمد به آن حمله کرد و آنها را مجبور کرد از مدینه خارج شوند و هرچه قابل نقل کردن است با خود ببرند و باقی اموال را برای مسلمانان باقی بگذارند. شوهر قبلی او کنان بن ربیع بود که توسط مسلمانان در همان جنگ کشته شد. شوهر وی توسط مسلمانان به دلیل اینکه مکان مخفی کردن جواهراتش را افشا نمیکرد شکنجه و در نهایت به دستور پیامبر کشته شده بود، و پیامبر همان شب با صفیه ازدواج کرد و با وی همبستر شد. او ۴ سال با محمد زندگی کرد و بعد از مرگ محمد ۳۹ سال بیوه بود و در سن ۶۰ سالگی درگذشت

- تاریخ طبری ۳۹ برگ ۱۸۵.
- صحیح بخاری .۲:٦۸ و ٤:۱٤۳۲۸۰

۱۰- **میمونه دختر حارث الهلالیه،** میمونه در زمان ازدواج با محمد ۳۶ سال سن داشت) برخی روایات وی را ۳۰ ساله خوانده اند) و محمد ۶۰ ساله بود. میمونه خواهر ناتنی زن دیگر محمد بود. میمونه ۳ سال با محمد زندگی کرد و در سن ۸۰ سالگی از دنیا رفت، یعنی **44** سال بیوه ماند.

- تاریخ طبری جلد .۸ برگ ۱۳٦
- صحیح مسلم جلد .۱:۱٦۷۱۱٦۷٤۱٦۷۵ برگ ۳٦۸-۳٦۹ جلد. ۲:۱٦۷۲ برگ ۳٦۹ .

۱۱- -فاطمه دختر سریح

- تاریخ طبری جلد .۹ برگ ۳۹

۱۲-هند دختر یزید

- صحیح مسلم جلد .۳:٤۲۵۱-٤۲۵٤ برگ -۹۲۸-۹۲۹.

۱۳- عصما دختر سیاء

- تاریخ طبری جلد .۱۰ برگ ۱۸۵ وزیر نویس ۱۱۳۱ برگ ۱۸۵.

۱۴- زینب دختر یزید

- تاریخ طبری جلد .۷ برگ ۱۵۰ زیز نویس ۲۱۵و۲۱٦ تاریخ طبری جلد .۳۹ برگ ۱٦۳-۱٦٤

۱۵- هبله دختر قیس و خواهر اشعث

- تاریخ طبری جلد .۹ برگ ۱۳۸

۱۶-**عصما دختر نعمان** ملا محمد مجلسی در مورد این زن نوشته است وقتی وی را نزد محمد آوردند عایشه و حفصه نسبت بو وی حسادت کردند و وی را فریب دادند که ازدواجش با محمد انجام نگیرد. به این صورت که به وی گفتند اگر مایل است توجه محمد را به خود جلب کند باید به محمد بی اعتنای کند، عصما وقتی محمد را دید به او گفت "من فکر میکنم باید از دست تو به الله پناه ببرم" محمد برانگیخته شد و گفت "من فکر میکنم باید به خانواده ات پناه ببری"

- مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۷

۱۷- **فاطمه دختر صحاک**، ملا محمد باقر مجلسی نوشته است وقتی آیات ۲۸ و ۲۹ احزاب نازل شد، فاطمه تصمیم گرفت راه اول را انتخاب کند و از محمد جدا شود.

- مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۷

۱۸- **ماریه دختر شمعون قبطی**، که مقوقس فرستاده بود، وی از پیامبر باردار شد، نام اورا ابراهیم نهادند، دوسال زیست و بمرد. ماجرای ماریه نیز از ماجراهای بحث برانگیز زندگی محمد است. ماریه کنیز (برده) حفصه بود که بعنوان هدیه به او داده شده بود . روزی محمد به خانه حفصه دختر عمر می رود و ماریه را تنها در خانه می یابد، وی با ماریه همبستر میشود و ناگهان حفصه از راه میرسد و از مشاهده این قضیه بسیار خشمگین میشود. محمد قول میدهد که ماریه را بر خود حرام کند به شرطی که حفصه ماجرا را برای کسی تعریف نکند، اما حفصه ماجرا را برای عایشه و بقیه زنان محمد تعریف میکند و محمد از الله کمک میگیرد تا رسوایی پیش آمده را با سوره تحریم کمرنگ و سرکوب کند. ماجرای ماریه را در محمد ماریه و حفصه، ماریه قبطی شانزدهمین زن در زندگی محمد بخوانید.

- تاریخ طبری جلد .۸ برگ ٦٦١٣١.
- تاریخ طبری جلد .۳۹ برگ ١٩٤

۱۹- **ریحانه دختر زید قرظی** از اسرای بنی قریظه بود که سهم محمد از غنائم جنگی بود. ریحانه هرگز حاضر نشد اسلام بیاورد و حتی پیشنهاد محمد مبنی بر ازدواج با وی را نیز قبول نکرد و تصمیم داشت نه اسلام بیاورد و نه با محمد ازدواج کند. از طرفی محمد نیز قصد رهاکردن این کنیز (برده زن) زیبا را نداشت و وی تا آخر عمر تن به حقارت برده بودن در داد اما حاضر نشد مسلمان شود و یا با محمد ازدواج کند.

- تاریخ طبری جلد .۳۹ برگ ١٦٤-١٦٥
- تاریخ طبری جلد .۱۳ برگ ٥٨.

۲۰- **ام شریک دوسیه**

۲۱- **صنعا یا سبا دختر سلیم**،زنی بود که پیش از آنکه پیامبر با او همبستر شود او مرد.

۲۲- **قضیه دختر جابر از بنی کلاب**، زنی بود که به محمد گفت مرا به تو داده اند و به من خبر ندادند، پس از محمد طلاق خواست و محمد اورا طلاق داد. روایات دیگری حاکی از آن است که محمد با وی ازدواج کرد اما وقتی برای همبستر شدن پیش وی رفت دریافت که او بسیار پیر است بنابر این وی را طلاق داد.

- تاریخ طبری جلد .۹ برگ ۱۳۹

۲۳- **زینب دختر خزیمه از بنی عامر بن صعصعه**، بود که بود که بعد از کشته شدن شوهرش" عبیده" در جنگ بدر قبول کرد که با محمد ازدواج کند اما ۸ ماه بعد از این ازدواج از دنیا رفت.

۲۴-**دختر خلیفه الکلبی** و خواهر دحیه بن خلیفه، به خانه آوردش و در خانه پیامبر مرد

زنان دیگر محمد

۲۵- عالیه دختر طبیان از بنی بکربن زنی بود که محمد با وی ازدواج کرد اما بعد از مدتی وی را طلاق داد.

- تاریخ طبری جلد .۹ برگ ۱۳۹
- تاریخ طبری جلد .۳۹ برگ ۱۸۸

۲۶- **قوتیله بنت قیس بن معدی کرب و خواهر اشعث بن قیس**، پیامبر اورا به زنی کرد اما هنوز او را ندیده بود که مرد. برخی نیز گفته اند محمد اورا طلاق داد.

۲۷-**خوله بنت الهذیل** از بنی حاریث که طلاق گرفت.

۲۸- **لیلی بنت الخطیم** پیر زنی بود از قبیله بنی خزرج که به گفته طبری (ذکر زنان محمد از تاریخ طبری)، پیامبر روزی به مزگت اندر نشسته بود پشت سوی آفتاب کرده و این زن از پشت آمد و دستهایش را بر روی کتف پیامبر گذاشت و گفت با من ازدواج کن تا من به قبیله خود بگویم پیامبر با من ازدواج کرده است. سپس به میان قبیله خود رفت و مردم به او گفتند کار اشتباهی کردی چون پیر هستی و پیامبر از زنان پیر خوشش نمی آید و اگر تو را ببیند طلاقت خواهد داد. لیلی پیش پیامبر آمد و گفت من پشیمانم که زنی پیر هستم و شایستگی ازدواج با تو را ندارم و پیامبر او را طلاق داد.

۲۹- **ام هانی دختر ابوطالب**، وی بهانه آورده بود که بچه دار است و باید از بچه اش نگهداری کند. لذا پیشنهاد محمد را رد کرد.

۳۰- **ضباعه دختر عامر بن قرط**، که پیغمبر اورا از پسرش بخواست اما پسرش به پیامبر گفت مادرم پیر است و پیامبر دست برداشت.

۳۱- **صفیه دختر بشامه عنبری** که از اسرای افتاده به دست مسلمانان بود، محمد او را بخواست اما شوی باز آمد و چون زنش را میخواست مسلمان شد تا زنش بر او حرام نگردد .پیامبر از او پرسید من را خواهی یا شویت را؟ صفیه گفت شویم را.

۳۲- **ام حبیبه دختر عباس بن عبدالمطلب**، پیغمبر اورا به زنی خواست، عباس گفت یا رسول الله او با تو شیر خورده است.

۳۳-**جمرهدختر حارث بن ابی حارثه**، محمد اورا از حارث بخواست، حارث به دروغ به پیامبر گفت بدن او پیسی دارد و تورا شایسته نیست.

- سایر موارد موجود در تاریخ

۳٤- محمد زنی که نامی از وی باقی نمانده است طلاق داد زیرا وی چشم چرانی میکرد و به مردانی که از مسجد خارج میشدند زیر چشمی نگاه میکرد.

- تاریخ طبری جلد ,۳۹ برگ ۱۸۷

۳۵- محمد زنی را به دلیل اینکه وی جذام داشت طلاق داد.
- تاریخ طبری جلد ,۳۹ برگ۱۸۷

۳٦- **ملائکه دختر کعب** به مدت کوتاهی با محمد ازدواج کرد، عایشه از وی پرسید آیا میخواهی شوهری داشته باشی که شوهر قبلی تورا کشت؟ وی به خدا از محمد پناه برد و محمد وی را طلاق داد.

- تاریخ طبری جلد ,۳۹ برگ ۱٦۵

۳۷- **شنباء دختر عمر الغفریه**، مردم قبیله او با قبیله بنی قریظه هم پیمان بودند، وقتی ابراهیم فرزند محمد مرد؛ وی به محمد گفت اگر تو پیامبر راستینی میبودی فرزندت نمی مرد. محمد بعد از اینکه با او همبستر شد وی را طلاق داد.

- تاریخ طبری جلد ,۹ برگ ۱۳٦

۳۸- **ملائکه دختر داوود** زن دیگری بود که با محمد ازدواج کرد اما پس از اینکه فهمید محمد پدرش را کشته است، از وی جدا شد.

- تاریخ طبری جلد ,۳۹ برگ ۱٦۵

۳۹- **عمره دختر یزید** که محمد وی را طلاق داد زیرا وی به جذام مبتلا شده بود.

- تاریخ طبری جلد ,۳۹ برگ ۱۸۸
- مجلسی حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۷

۴۰- **سناء بنت سفیان،** محمد مدت کوتاهی با او ازدواج کرد.

- تاریخ طبری جلد .۳۹ برگ۱۸۸

۴۱-احدایث ضعیفی خبر از ازدواج محمد با عمره نیز ازدواج کرده بود.

- ابن ماجه جلد .۳:۲۰۵٤ برگ ۲۳۳ جلد .۳:۲۰۳۰ برگ ۲۲٦

۴۲- **دختر الجهال** برای مدت کوتاهی با محمد ازدواج کرد.

- صحیح بخاری جلد .۷:۱۸۱ برگ ۱۳۱،۱۳۲

۴۳- **دوبه دختر امیر .**از طایفه سعسعه

٤٤- **عماره یا عمامه دختر حمزه،** از طایفه قریش، هاشم.

٤٥- **شینیا دختر سالت** زنی دیگر بود که محمد قصد ازدواج با وی را داشت اما قبل از اینکه به این خواسته خود بخواهد عمل کند از دنیا رفت.

- مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم صفحه ۵۹۷

٤٦- **تکانه** نام زنی دیگر است که مجلسی در مورد وی نوشته است دختر سیاهپوستی بود که "مقدوس "پادشاه مصر همچون ماریه قبطیه به محمد هدیه داده بود. محمد ابتدا او را آزاد کرد و سپس وی را به عقد ازدواج خود در آورد. بعد از درگذشت محمد عباس با او ازدواج کرد.

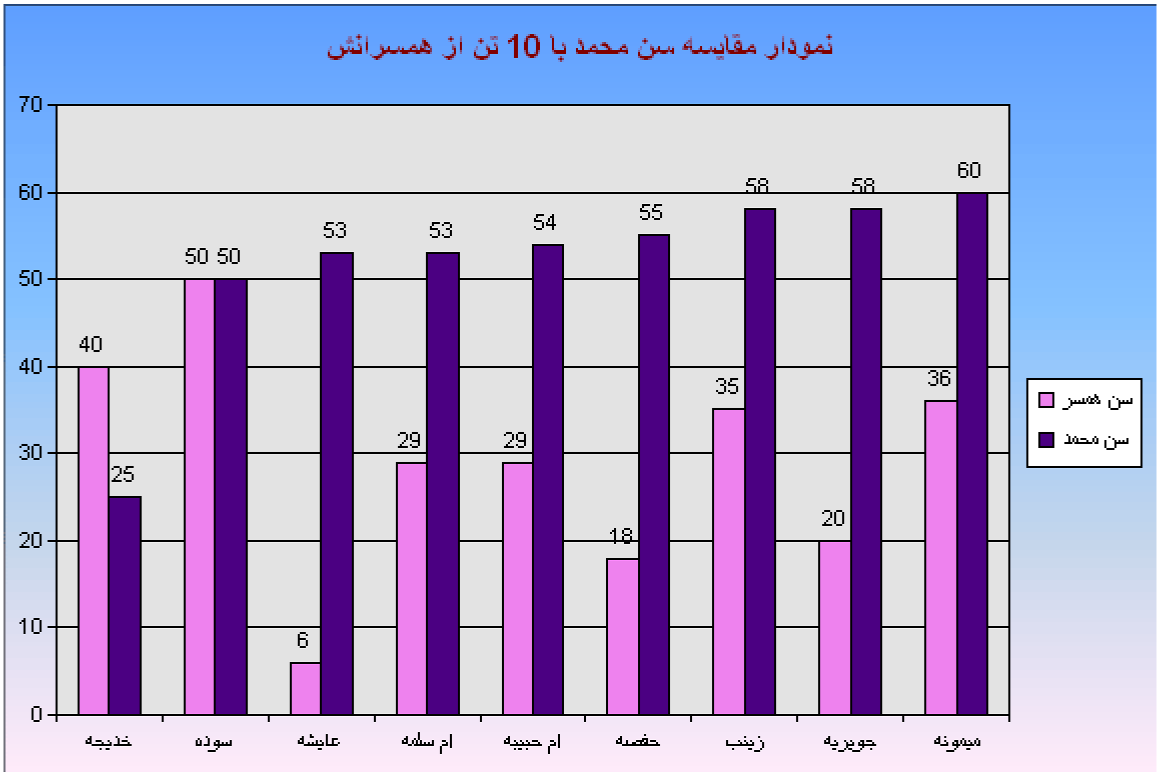
- مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم صفحه ۵۹۷

شیخ کلینی نویسنده و اندیشمند بزرگ اسلامی و نویسنده کتابهای اصول و فروع کافی در مورد محمد از امام رضا نقل کرده است که قدرت جماع پیامبر با چهل مرد برابر بود .

- مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم صفحه ۵۹۹

بعد از مرگ محمد هیچکدام از زنانش اجازه ازدواج با شخص دیگری نداشتند و آنان را ام المومنین نامیدند، و همگی مجبور بودند تا آخر عمر بیوه بمانند.

نمودار زیر به نیکی نشان میدهد که آیا پیامبر اسلام جهت به کمک به بیوه زنان زن میگرفته است یا در انتخاب این زنان واقعا سلیقه به خرج میداده است. این نمودار بر اساس اطلاعات موجود در مورد سن محمد و سن زنانش در احادیثی که منابع آنها یاد شد پدید آمده است. محمد در اغلب موارد از تقریباً دو تا سه برابر همسرانش سن داشته است.



برای اطلاعات بیشتر پیرامون زنان محمد مراجعه کنید به.

- کوروش بزرگ و محمد ابن عبدالله نوشته دکتر روشنگر(مسعود انصاری) فصل ششم.
- زنان پیغمبر اسلام، اثر حسین عمادزاده
- بخش چهارم، سیاست قسمت آخر، زن و پیامبر
- محمد و زنان
- **Why Did Mohammed Get So Many Wives**

براستی همین سیاهه و مطالب پیوسته به آن شخصیت محمد، هوسران و زنبارگی وی را به خوبی آشکار میسازد.

توسط آرش بیخدا

http://eesflyhp.bsd.st/farsi/fallacy/safsateh50.htm